جواهر لعل نهرو

نامه‌های پدری بدخترش

ترجمهٔ

محمود تفضّلی

چاپ دوم

مؤسسهٔ مطبوعاتی امیرکبیر



جواهر لعل‌نهرو و دخترش

این عکس مخصوص اسر درترجمهٔ فارسی ارسال شده است

چند کلمه از مترجم :

استقبال گرمی که از کتاب «زندگی من» اثر معروف جواهر لعل نهرو بعمل آمد مرا برانگیخت که به ترجمهٔ آثار دیگر این مرد بزرگ نیز بپردازم ومخصوصاً کتاب «نگاهی بتاریخ جهان» را که از آثار بسیار نفیس و مشهور اوست بفارسی درآورم آن کتاب مجموعهٔ نامه‌هائیست که نهرو درطول مدتی درحدود دوسال ونیم اززندانهای مختلف خود برای دخترش نوشته است ودرآنها یکدوره تاریخ جهان با شکل تازه وخاصی بیان گشته است

اما خود آنها دنبالهٔ نامه‌های دیگریست که قبلا برای دخترش نوشته بود وهمین نامه‌هاست که در این مجموعه بنام «نامه‌های پدری بدخترش» جمع آوری ومنتشر شده‌است

از آنجا که این نامه‌ها ازیکسو مقدمه‌ئی برای کتاب بزرگ «نگاهی بتاریخ جهان» میباشد وازسوی دیگر مستقلا شامل اطلاعاتیست که برای کودکان ونوجوانان ومردم عادی بسیار مفید است چنین بنظرم آمد که باید آنها رازودتر منتشر ساخت.

ترجمهٔ نامه‌ها یکبار درروزنامهٔ روزانهٔ «بامشاد» از نخستین شمارهٔ آن که درسال جاری انتشاریافت بچاپ رسید ومورد استقبال فراوان قرار گرفت. واینک چاپ دوم آن بصورت کتابی مستقل در دسترس علاقمندان قرار میگیرد .

همانطور که ازمقدمه‌های کتاب برمی آید جواهر لعل نهرواین نامه‌ها را دراصل فقط برای استفادهٔ دخترش که ازاو دوربود ودرییلاق بسرمیبرد نوشت و بعدها مجموعهٔ آنها بصورت کتاب جداگانه درآمد .

ترجمهٔ کنونی ازروی نسخه‌ئی که درسال ۱۹۵۲ ازطرف «مطبوعات دانشگاه اکسفورد» درهندچاپ شده ومتعلق به کتابخانهٔ و هند در تهران میباشد ترجمه شده است .

چاپ این کتاب در دو هزار نسخه در مهر ماه یکهزار وسیصد وسی شش هجری
خورشیدی درچاپخانهٔ فردوسی تهران بپایان رسید

فهرست

استقبال عمومی از این کتاب بقدری بوده است که درظرف ۲۲ سال از سال ۱۹۳۰ تا ۱۹۵۲ (که نسخهٔ فوق الذکر چاپ شده) چاپ آن ۳۳ بار تجدید شده است یعنی گاهی اوقات در یك سال دو یا سه چاپ از آن انتشار یافته است . مسلم است که از سال ۱۹۵۲ به بعد نیز چاپهای دیگری از آن منتشر شده که متأسفانه بدست من نرسیده است و از آنها بی اطلاع هستم .

قابل تذکر است که ترجمهٔ کتاب با اطلاع وموافقت خود آقای جواهر لعل نهرو صورت گرفته است واین اجازهٔ ایشان موجب مباهات وافتخار من میباشد.

همچنین خانم ایندیرا گاندی دختر آقای جواهر لعل نهرو که این نامه‌ها در اصل برای ایشان نوشته شده مقدمه‌ئی مخصوص ترجمهٔ فارسی کتاب نوشته‌اند وهمراه با دوعکس برای من ارسال داشته‌اند . از این لطف ایشان که باوجود گرفتاریهای فراوان در خواست مرا پذیرفتند بسیار سپاسگزارم

از جناب آقای طیب جی سفیر کبیر محترم هند در تهران وآقای قدوائی وابستهٔ فرهنگی و مطبوعاتی سفارت هند نیز سپاسگزارم که در تهیهٔ مقدمهٔ کتاب کمك مؤثری کردند.

عکسهائی را که ضمیمه کتاب شده از منابع مختلف جمع آوری کرده‌ام و بر کتاب افزوده‌ام .

امیدم اینست که این کتاب مورد استفادهٔ نوجوانان و هموطنان گرامی قرار گیرد ودر ضمن به تقویت روابط دوستانهٔ دوملت ایران وهند نیز کمك دهد .

محمود تفضلی

تهران شهریور ۱۳۳۶

این مقدمه را خانم ایندیرا گاندی مخصوص

ترجمهٔ فارسی کتاب نوشته‌اند

دهلی‌نو ـ ۳۰ اوت ۱۹۵۷

بامسرت فراوان اطلاع یافتم که آقای محمود تفضلی « نامه های پدری بدخترش» را بفارسی ترجمه کرده است .

هنگامیکه این نامه‌ها نوشته میشد درنظر نبود که منتشر شوند . این نامه‌ها پاسخی بود به‌پرسشهای یکدختر خرد سال و کنجکاو . نظر این بود که میان او با کسی که درطی سالیان دراز تقریبا همیشه بخاطر آزادی وطنش درزندان بسرمیبرد همراهی نزدیکتر وپیوند استوارتری بوجود آید.

این نامه‌ها دریك فرصت کوتاه ومحدود درفاصلهٔ دودوره زندان نوشته شده است . آنزمـان دوران کشمکشها و هیجانات و مشکلات فراوان بود. این نامه‌ها بمن کمك میدادند که نظر وسیع تری پیدا کنم زیرا افکار مرا درجهات مختلف وزمینه‌های گوناگون هدایت میکردند و درمن علاقهٔ خاصی برمی‌انگیختند که نه فقط بسوی تاریخ و باستانشناسی بلکه بسوی سایر جنبه‌های زندگی نیزمعطوف میگشت.



ایندیرا نهرو در سنین کودکی و حدود زمانی که این نامه‌ها برایش نوشته شده است

این عکس هم مخصوص نشر در ترجمهٔ فارسی ارسال شده است

این واقعیت که پدرم باوجود تمام اشتغالات و گرفتاریهایش فرصت میبافت ذهن مرا که تازه براه می‌افتاد نیز راهنمائی کند موجب شادمانی فراوان من میشد و بمن نیرو می‌بخشید تاتنهائی وجدائی و دوری ازاورا که دروضع زندگی آنزمان‌ما گریز ناپذیر بود تحمل کنم.

امیدوارم کودکان ایران‌بتوانند درقسمتی از آن شادمانی‌ومسرتی که‌من‌داشتم‌سهیم گردند وازین‌راه اندك اندك‌وطن مرا بشناسندوتفاهمی نسبت به آن پیدا کنند.

ایندیرا گاندی

مقدمهٔ چاپ اول کتاب

این نامه ها درتابستان سال۱۹۲۸ بدخترم «ایندیرا» نوشته شده است. درآنوقت او دربیلاق «مسوری» در ارتفاعات هیمالایا بسرمیبرد و من درروی جلگه های کم ارتفاع پائین بودم . مجموعهٔ آنها نامه های خصوصی وشخصی بود که برای یك دختر کوچك ده ساله فرستاده شده بود. اما دوستانی که نظروراهنمائی آنها برای من بسیار پرارزش است در آن نامه‌ها فوایدی دیدند وپیشنهاد کردند که آنهارا به عدهٔ وسیع تر و بیشتری عرضه‌دارم.

نمیدانم آیا پسران و دختران دیگرهم آنها را خواهند پسندید یانه؟ امیدوارم کسانی که این نامه هارا میخوانند بتدریج بیندیشند که‌این این دنیای ما مثل خانوادهٔ بزرگی‌ازملت هاست . همچنین هرچند یقین ندارم‌اما امیدوارم آنها بتوانند درموقع‌خواندن این نامه هاقسمتی‌ازلذتی راکه من‌درموقع نوشتن آنها داشته‌ام بدست آورند.

نامه‌ها بشکلی ناگهانی‌قطع میشوندزیرا آن تابستان دراز بپایان رسیده بودو«ایندیرا» هم میبایست ازکوهستان باز گردد. درتابستان سال بعد (۱۹۲۹) برای او ییلاق مسوری یا یك‌آسایشگاه کوهستانی وجود نداشت



یک‌عکس قدیم

ایندیرای خردسال ومادرش



ایندیرا و پدرش

مقدمه برای چاپ دوم

پیش از آنکه این نامه ها را به‌عده‌ئی وسیعتر و بیشتر از آنچه‌در اصل‌مورد نظر بود عرضه دارم مدتها‌در بارهٔ آنها تردیدداشتم‌ودودل‌بودم اما استقبال مهر آمیزی که‌ازطرف مطبوعات ومخصوصاًازطرف‌مردم‌بعمل آمد بمن جرأت بخشید وتردیدوترس مرادورساخت.

چاپ‌اول آنها مدتهاست که‌نایاب شده وحتی‌خود نویسندهٔ«نامه‌ها» هم یك‌نسخه از آنرا ندارد . بدینجهت‌چاپ دومی‌از آن فراهم‌شده‌است. چند اشتباه کوچك که درچاپ اول‌بوددراین چاپ اصلاح شده‌است‌امااز جهات دیگردر آن هیچ تغییری راه نیافته است .

استقبالی که از این کتاب کوچك بعمل آمد بمن جرأت بخشید که درفکر اضافه کردن‌نامه‌های‌دیگری‌بر آنهاباشم‌اما من خودرابه‌یك‌معشوقهٔ حسود بخشیده‌ام که‌خدمت به‌او‌هیچ فرصت ومجالی برای پرداختن‌بکار های دیگر باقی نمیگذارد [1] .

سال گذشته‌وقتی که درزندان «ننی»محبوس بودم‌فکر دنبال کردن نامه ها بنظرم آمد. درآنجادیگر فرصت ومجال کم نبود . اما نامه های

۱ــ منظورازاین «معشوقهٔ حسود» فعالیت‌های‌سیاسی و اجتماعیست که تمام وقت نهرورا بخودمشغول میداشت واورا بزندان‌هم کشاند .

سه نامهٔ آخری‌هم مربوط به دوران خاصی‌هستند وشاید در این کتاب جای مناسبی ندارند . اما این سه نامه را نیز بر کتاب افزوده‌ام زیرا تصور نمیکنم فرصتی بدست‌آورم که آنهارادنبال کنم.

متوجه هستم که چون‌نامه‌هارا بانگلیسی نوشته‌ام دایـرهٔ انتشار آنهامحدود خواهد بود. طبعاً گناه این‌امر کاملا متوجه خود من‌است فقط با ترجمه کردن‌آنها ممکن است که این نقص جبران شود.

الله‌آباد ــ نوامبر ۱۹۲۹

ج. ن.

نامه های پدری بدخترش :

زندان زیاد نیستند[۱]. در زندان کتاب کافی برای مراجعه وجود ندارد. بعلاوه ذهن من چنان از ساخته شدن تاریخ، به آنصورت که هر روز در هند ساخته میشد، پر بود که دیگر در فکر گذشته‌های مرده و از دست رفته نبودم.

وقتی که از زندان بیرون آمدم پس از چند هفتهٔ معدود دوباره به آنجا باز گشتم و باز ماهها در زندان ماندم. معهذا در اول ژانویهٔ امسال در زندان خود تصمیم گرفتم که نامه‌ها را ادامه بدهم. در این راه پیشرفتهائی هم کردم اما بزودی در ۲٦ ژانویه بطور ناگهانی و غیر منتظره آزاد شدم و بلافاصله رنجهای خانوادگی[۲] و گرداب امور اجتماعی و عمومی مرا درخود گرفتند و باینسو و آنسو کشاندند و دیگر نتوانستم نوشتن نامه‌ها را دنبال کنم. اکنون باز در انتظار آسایش و آرامش مجدد سلول زندان هستم که بتوانم این کار را ادامه دهم.

در این ضمن ایندیرا بزرگ میشود و ممکن است دیگر من نتوانم بامعلومات و اطلاعات روزافزون او همراهی کنم.

الله آباد - اکتبر ۱۹۳۱

جواهر لعل نهرو

۱ــ یکی از این نامه ها در کتاب «نگاهی به تاریخ جهان» نقل شده و نخستین نامهٔ آن کتابست

۲ــ اشاره به مرگ پدر نهرو و مشکلات دیگر زندگی اوست.

۱

کتاب طبیعت

وقتی که باهم هستیم اغلب دربارهٔ چیزهای مختلف ازمن سئوالاتی میکنی ومن هم میکوشم به آنها پاسخی بگویم. اکنون که تو در «مسوری» هستی و من در «الله آباد» دیگر نمیتوانیم باهم چنین گفتگوهائی داشته باشیم از این جهت میخواهم گاه بگاه در بارهٔ داستان زمین خودمان و تقسیمات متعدد آن که کشورهای بزرگ و کوچك میباشد مطالب مختصری برایت بنویسم.

تاکنون چیزهائی در بارهٔ تاریخ انگلستان و تاریخ هند خوانده‌ای اما انگلستان فقط یك جزیرهٔ کوچك بیس نیست و هند نیز هرچند که سرزمین پهناور و بزرگیست فقط قسمت کوچکی از سطح زمین میباشد. اگر بخواهیم چیزی در بارهٔ این دنیای خودمان بدانیم نباید تنها به کشور کوچکی که ممکنست در آنجا بدنیا آمده باشیم بیندیشیم بلکه باید به تمام کشورها و تمام مردمی که در روی زمین هستند فکر کنیم.

افسوس میخورم که دراین نامه‌های خود نمیتوانم جز مطالب بسیار مختصری برایت بگویم اما امیدوارم که همین مختصرهم مورد علاقه‌ات واقع گردد وسبب شود که بتمام دنیا فکر کنی ومردم دیگری راکه در آن هستند همچون برادران وخواهران خودمان بدانی.

میگوئی پس چطور میتوانیم بفهمیم که درآن زمان هاچه‌اتفاقاتی روی داده‌است ؟

بدیهیست که ما نمی‌توانیم بنشینیم و درباره‌ٔاین چیزها فکر کنیم و همه‌چیزرا باتصور خود بسازیم. البته‌تصور کردن خیلی جالب وشیرین‌است زیرامابا‌تصورات خودمیتوانیم افسانه‌های پریان‌راهم بسازیم . اما این‌قبیل افسانه ها به حقیقت احتیاجی ندارند زیرا بر اساس هیچیك از واقعیاتی که دیده‌ایم ومی‌بینیم تکیه ندارندوفقط محصول خیال وتصورمان‌هستند درصورتیکه آنچه راجع به داستان و سرگذشت زمین میدانیم‌ومیگوئیم فقط محصول خیال وتصور نیست.

درواقع‌هرچند که‌ماهیچ کتاب و نوشته‌ئی ار آن‌روزگارهای‌قدیمی نداریم اما خوشبختانه‌بعضی‌چیزها داریم که مثل یك کتاب‌برای‌مامطالب بسیار زیادی نقل می کنند . مـا صخره ها وسنگ ها و کوهستان ها و دریاها و ستاره‌ها و رود خانه‌ها و بیابانها و فسیل های باقیمانده از حیوانات قدیمی را داریم .

اینها و چیزهای دیگری مثل اینها کتابهای ما در بارهٔ داستان روزگارهای قدیم‌زمین هستند .

تنها راه واقعی برای فهمیدن داستان زمین فقط این نیست که در این باره درکتاب‌های مردم دیگر مطالبی بخوانیـم بلکه راه بهتـر آن اینست که بخود کتاب‌طبیعت رجوع کنیم. امیدوارم تو نیز بزودی‌بیاموزی که چگونه میتوان این داستان را از روی سنگ‌ها و کوهها خواند.

تصور کن که چقدر این کار جذاب وشیرین است. هرقطعه سنگ

وقتی که بزرگتر شدی دربارهٔ داستان زمین و مردم آن در کتابهای بزرگ مطالب بسیاری خواهی خواند وخواهی دید که این سرگذشت ازهر داستان یاهر قصهٔ دیگر که بتوانی بخوانی جالبتر وشیرین تراست.

البته میدانی که زمین‌ما خیلی‌خیلی کهنسال‌و پیر است. میلیونهاسال عمر دارد. روزگار خیلی خیلی درازی درآن هیچ آدمیزادی زندگی نمیکرد، نه‌مردی ونه‌زنی. پیش از آنکه انسان در روی زمین پیدا شود حیوان‌هاو جانوران درآن زندگی‌میکردند و پیش ازپیداشدن‌حیوانها روزگارهای درازی گذشت که هیچ موجود جانداری درروی زمین نبود.

خیلی‌دشواراست که تصور کنیم‌این زمین‌ما که امروزتااین‌اندازه‌از انواع‌حیوانهاوانسانهاپر است‌روزگاری بدون تمام اینها بوده است وهیچ موجودجانداری در آن پیدا نمیشده است. امـا دانشمندان وکسانیکه مدتها دربارهٔ این موضوع ها مطالعه و فکر کرده‌اند بما میگویند کـه روزگارهای دراز زمین خیلی گرم وسوزان بود بطوری که هیچ موجود جانداری نمیتوانست درروی آن زندگی کند.

اگر ما کتابهای آنهارابخوانیم‌وسنگ‌هاوفسیل [۱] هارا(که باقیماندهٔ حیوانات قدیمی هستند) مطالعه کنیم خودمان‌هم میتوانیم ببینیم وبفهمیم که درحقیقت باید همینطورهاکه میگویند باشد.

توتاریخ را درکتاب‌ها میخوانی. اما در روزگار قدیم که هنوز انسان وجودنداشت مسلما هیچ‌کتابی هم‌نمیتوانست‌نوشته‌شده‌باشد لابد

۱ــ برای کلمهٔ فسیل که بمعنی بقایای‌سنگ شدهٔ گیاهها وحیوانات قدیمی‌است لغت«سنگواره» راوضع کرده‌اند امااز آنجاکه‌این کلمه در بسیاری‌ازز بانها بهمین صورت بکارمیرود درترجمهٔ فارسی هم عیناً بکار برده شد .

جریان آب آنها آنرا بدره‌ئی که در پای کوه بوده کشانده‌است‌وجریانهای کوچك آبهای کوه یواش یواش آنرا پیش‌و پیش‌تر رانده است تا به یك رودخانهٔ کوچك رسانده است. رودخانهٔ کوچك هم آنرا همراه خود به یك رودخانهٔ بزرگتر آورده‌است. در تمام این مدت آن‌تکه‌سنگ‌درته رودخانه می‌غلطیده ودر اثر این غلطیدن یواش‌یواش گوشه‌هایش ازمیان رفته است‌و به‌یك سنگ صاف و گردو صیقلی مبدل‌شده است وباین‌ترتیب آن‌سنگ‌ناصاف‌و گوشه‌دار بصورت سنگ گردوصافی که‌می‌بینی‌در آمده است. عاقبت‌هم دریك‌جائی این سنگ از رودخانه بیرون افتاده است‌و توآنرا پیداکرده‌ای. اگر رودخانه آنرا همچنان باخود برده بود این سنگ بازهم کوچکترمیشد تا اینکه عاقبت بصورت یك سنگریزه وماسه درمی‌آمدودر کناره‌های دریا به برادران خود می پیوست و جزء شنهای زیبای ساحل دریا میشد که‌بچه‌ها باآن‌بازی میکنندوبا آنها برای‌خود قصر میسازند.

وقتیکه‌یك‌تکه‌سنگ کوچك میتواند اینهمه مطالب برایت بگوید آیا ازتمام تخته‌سنگها وصخره‌ها و کوه‌ها واینهمه چیزهای دیگر که دور و بر خودمان می‌بینیم‌چه‌چیزهامیتوان آموخت؟

که می‌بینی در کنار راه یا در دامنهٔ یك کوه افتاده است میتوانـد یك صفحهٔ کوچك از کتاب طبیعت باشد ومیتواند برایت چیزی بگوید البته بشرط آنکه خواندن آنرا بلد باشی

برای اینکه بتوانی هر زبانی را بخوانی چه هندی چه اردو چه انگلیسی (وچه فارسی) محتاج آن هستی که الفبای آنرا بیاموزی بهمین قرار پیش از آنکه داستان طبیعت را در کتابهای آن یعنی درسنگ‌ها و صخره‌ها بخوانی باید الفبای آنرا یاد بگیری. چه بسا که همین حالا هـم تااندازه‌ئی میدانی که چگونه میتوان این کتاب‌را خواند

اگر یك سنگ کوچك گرد و صاف و صیقلی را ببینی آیـا چیزی برایت نخواهد گفت؟ آیا ازخودت نمیپرسی که این سنگ چگونه چنین صاف وصیقلی و گردو بدون گوشه و بدون لبه های تیز شده است؟ اگر یك سنگ بزرگ را بشکنی وچند تکه کنی ، هر تکهٔ آن ناصـاف است و برای خود گوشه های متعدد ولبه های تیز دارد.

این سنگهای نوك تیز وناصاف به آن سنگ‌صاف و گرد وصیقلی هیچ شباهت ندارند پس چگونه آن سنگ صاف بآن‌شکل گرد وهموار وصیقلی درآمده است ؟ اگر چشمهایت خوب به بیند و گوشهایت خوب بشنود این‌سنگ‌هم داستان خودرا برایت خواهد گفت.

این سنگ‌بتو میگوید که یك‌روزگاری، روزگاری خیلی پیش‌از این‌ها،قسمتی از یك‌تخته‌سنگ بزرگ‌بوده‌است،درست مثل یك تکه‌سنگ که‌از یك‌تخته‌سنگ‌بشکنیم. یایك‌تکه‌سنگ ناصاف بوده‌است که گوشه‌ها ولبه های تیز فراوان داشته است. بعد باران ها باریده است و کم کـم

و زنان پیدا شده‌اند. مردان و زنانی که با آنچه اکنون می‌بینیم بسیار متفاوت بوده‌اند. آنها وحشی بودند و با حیوانات فرق زیادی نداشتند اما تدریجاً و کم کم برای خود تجربه‌هائی آموختند و بفکر کردن پرداختند. نیروی فکر، آدمیزاد را از حیوانات ممتاز ساخت. همین نیرو آنها را از قویترین و بزرگترین حیوانات وحشی‌هم نیرومندتر ساخت.

امروز می بینی که یك آدم کوچك روی سر یك فیل بزرگ می نشیند و او را وادار میسازد که هرچه دلش میخواهد برایش انجام دهد.

فیل خیلی بزرگ وقوی است، خیلی قوی تر از «فیلبان» کوچکی که روی گردنش می‌نشیند باوجود این «فیلبان» میتواند فکر کند و چون بهتر ازفیل فکر میکند ارباب و آقای فیل میشود است وفیل خدمت کار اومیگردد.

باین قرار بتدریج که فکر انسان بیشتر رشد میکند باهوش تر و روشن بین‌تر و عاقل‌تر میشود. چیزهای فراوانی کشف میکند. میفهمد که‌چگونه آتش‌روشن کند؛ چگونه زمین را بکاردو برای‌خودش در آن غذا برویاند؛ چگونه برای لباس خود پارچه ببافد و برای سکونت خود منزل بسازد؛

جماعاتی از آن مردان وزنان قدیمی عادت کردند که باهم زندگی کنند و باین ترتیب نخستین شهرها بوجود آمد. پیش از آنکه شهرها ساخته‌شود مردم دریکجا ساکن نبودند ومعمولا ازیك جا بجای دیگر منتقل میشدند. احتمال دارد که در آن موقع مردم دریك نوع چادر زندگی میکردند و

۲

چگونه تاریخ آغاز زمین نوشته شده است

در نامهٔ دیروزم برایت نوشتم که ما باید آغازسرگذشت زمین‌را از روی کتاب طبیعت بیاموزیم. این کتاب شامل تمام چیز هائـی میشود که‌در اطراف خود می‌بینی. صخره‌ها، کوهها، دره‌ها، رودها، دریاها و آتش‌فشانها همه قسمت‌های مختلف این کتاب هستند.

این کتـاب همیشه در برابر ما گشاده است. اما در میـان ما عدهٔ کسانی که به‌آن توجه میکنند یا میکوشند آنرا بخوانند خیلی‌کم وناچیزاست!

اگر ما یاد بگیریم کـه چگونه میتوان این کتاب را خواند و فهمید. چه داستان‌ها و سرگذشت های شیرینی کـه بـرای مان نقـل خواهدکرد. داستانهائی‌که میتوانیم در صفحات‌سنگی این‌کتاب بخوانیم از داستان پریان‌هم زیباتروجذاب‌تر خواهدبود.

همچنین از روی‌این کتابست‌که میتوانیم در بارهٔ آن روزگارهای بسیار قدیم که حتی هیچ آدمیزاد یاحیوانی‌هم در روی زمین مازندگی نمیکرد مطالبی بیاموزیم.

وقتیکه ما مطالعهٔ این‌کتاب را دنبـال‌کنیم خواهیم دید که پس ازمدتهای دراز نخستین‌حیوانات پیدا شده‌اند و بعد بدنبال‌آنها حیوانات بیشترو بیشتری‌بوجود آمده‌اند و بعدازآنها آدمیزاد یعنی نخستین‌مردان

عوض مردم در آن زمان خط خوشی داشتند و خیلی قشنگ مینوشتند. امروز در کتابخانه‌های خودمان کتابهای فراوانی داریم که باخط های بسیار خوش و زیبا و با دست نوشته شده‌اند مخصوصا در هند ما کتابهائی بزبانهای «سانسکریتی» و «فارسی» و «اردو» داریم که باین ترتیب نوشته شده‌اند. اغلب کسی که نسخهٔ کتاب جدید را منوشت در اطراف صفحات آن نقوش گل و بوته‌های زیبائی هم میکشید و تزئیناتی درست میکرد.

با رشد و توسعهٔ شهرها، کم کم کشورها و ملت‌ها تشکیل شدند. مردمی که دریك کشور زندگی میکردند و بهم نزدیك تر بودند طبعا با یکدیگر بیشتر آشنا میشدند و تصور میکردند از مردمان دیگری که در کشورهای دیگر زندگی میکنند بهتر هستند و در کمال حماقت بادیگران می‌جنگیدند. آنها نمی‌فهمیدند و حتی امروز هم بسیاری از مردم نمی‌فهمند که جنگیدن مردم با هم و کشتن یکدیگر احمقانه ترین کاریست که انسان میتواند بکند. این کار برای هیچکس فایده‌ئی ندارد.

برای آموختن سرگذشت شهرها و کشورها در آن روزگاران باستانی گاهی اوقات کتابهای قدیمی و کهنه‌ئی بدست می‌آوریم. اما این کتابها زیاد نیستند. در مقابل چیزهای دیگری هستند که بما کمك میدهند. مثلا بعضی از پادشاهان و امپراطوران باستانی گزارش سلطنت و حکومت خودشان را برلوحها و ستونهای سنگی مینوشتند. کتابها مدت درازی باقی نمیمانند. کاغذهای آنها میپوسد یا موش خوردگی پیدا میکنند. اما سنگها روزگار خیلی طولانی تری دوام میکنند. شاید ستون سنگی «آشوکا»[۱]

۱ــ آشوکا از پادشاهان بزرك و باستانی هند است که در تاریخ هند تقریبا مقام داریوش بزرك را در تاریخ ایران دارد.

صورت‌چادرنشین هارا داشتند.

درآنوقت انسان‌هنوز نمیدانست که چگونه میتواند غذای‌خودش را از زمین بدست آورد. به‌این جهت در آنزمان نه برنج وجـود داشت ونه گندم که از آن نان درست کنند. درآنزمان‌هاحتی سبزیهاو بسیاری‌از چیزهائی که امروز میخوریم وجود نداشت‌و ناشناس‌بود. شاید فقط بعضی میوه های وحشی طبیعی وجود داشت که انسان آنروزی آنهارامیخورد. مسلما بیشتر مردم از گوشت حیواناتی که‌شکار میکردنـد و میکشتند میخوردند وبا آن زندگی میکردند.

وقتی که شهرهارشد پیدا کرد مردم هنرهای زیبا را هم آموختند. همچنین نوشتن را نیز یاد گرفتند. امـا تا مـدتهای زیاد هنـوز کاغذ وجود نداشت که برروی آن‌بنویسند. مردم آن‌زمان برروی پوست‌درخت «بهوجپاترا» مینوشتند

تصورمیکنم این درخت‌را به‌انگلیسی «بیرچ» می گویند. همچنین برگ‌درخت‌های نخل را برای نوشتن‌بکار میبردند .

بعدهاکاغذ پیدا شد ونوشتن خیلی‌آسان تر گشت. اما هنوز هم‌تا مدتها ماشین‌های‌چاپ‌نبود ونمیشدمثل امروزکتابها را در هزاران‌نسخه چاپ و منتشر کرد .

درآنوقت کتاب‌هارابادست‌وباکمال‌دقت‌مینوشتند باین‌جهت‌مسلماً کتابهای‌زیاد وجودنداشت. نمیشد به‌یك کتابفروشی‌رفت‌ومثل‌امروزیك جلدکتاب‌خرید. هرکس کتابی‌میخواست باید کسی‌راپیدامیکرد که‌ازروی آن‌کتاب یك‌نسخه‌دیگربرایش‌بنویسدواین کارهم‌وقت‌زیادمیگرفت‌امادر

۳

بوجود آمدن زمین

میدانی که کرهٔ زمین بدور خورشید میچرخد و کرهٔ ماه هم بدور زمین حرکت میکند.

همچنین شاید میدانی کرات دیگری هم هستند که مثل زمین ما بدورخورشید میچرخند. تمام این کرات که زمین ماهم جزئی از آنهاست «سیاره‌ها»ی خورشید نامیده‌میشوند زیرا درسیروحرکت هستند وبدور خورشید میچرخند

«ماه» که بدور زمین میچرخد یك «وابستهٔ زمین» نام دارد زیرا وجودش به زمین وابسته‌است. سیاره‌های دیگرهم مانند زمین ما برای خود یك یاچند «ماه» دارند. خورشیدوسیاره‌هایش باضافهٔ وابسته‌هاشان که«ماه‌ها» باشند مجموعا یك خـانوادهٔ خوشبخت را تشکیل میدهند و همگی باهم «منظومهٔ خورشیدی» نام دارند.

آنها را از آنجهت بنام خورشیدو «خورشیدی» مینامند که متعلق به خورشید هستند ودرواقع خورشید پدرتمام آنهاست و این سیاره‌ها و ماه‌ها که منظومهٔ خورشیدی نـامیده میشوند همه از خورشید بوجود آمده‌اند.

هنگام شب وقتی که به آسمان نگاه میکنی هزاران ستارهٔ کوچك وبزرگ در آن می‌بینی. ازمیان تمام آنها فقط چند تائی «سیاره» هستند

را در ارگ شهر الله‌آباد بخاطر داشته باشی. برروی این ستون سنگی یك اعلامیه از طرف «آشوکا» کنده شده است. او یکی از پادشاهان بزرگ هند بود و صدها سال پیش سلطنت داشت.

اگر به موزهٔ شهر «لکنهو» بروی کتیبه‌ها و لوح‌های سنگی فراوانی خواهی دید که برروی آنها کلماتی کنده و نوشته شده است.

در موقع مطالعهٔ تاریخ باستانی وقدیمی کشورهای مختلف مطالبی در بارهٔ چیزهای بزرگی که در چین و مصر بوجود آمده بود خواهیم آموخت. این چیزها خیلی پیش در روزگارهای قدیم و در دورانی که کشورهای اروپا هنوز از قبیله‌های وحشی پر بود وجود داشت.

همچنین مطالبی دربارهٔ روزهای عظمت هند و دورانیکه منظومه‌های «رامایانا» و «مهابراتا»[1] نوشته شدند و هند کشوری بزرگ و نیرومند بود خواهیم آموخت.

امروز کشور ما بسیار فقیر است و مردمی خارجی بر آن حکومت میکنند. ما حتی در کشور خودمان آزاد نیستیم و نمیتوانیم آنچه میخواهیم بکنیم. اما همیشه وضع چنین نبوده است و شاید اگر ماجداً بکوشیم بتوانیم کشور خودمان را دوباره آزاد سازیم و بتوانیم سرنوشت مردم فقیر آنرا بهتر کنیم و هند را نیز مانند بعضی کشورهای امروز اروپا بصورتی درآوریم که برای زندگی مطبوع باشد[2].

درنامهٔ بعدی سرگذشت جذاب و شیرین زمین را از آغاز آن برایت شروع خواهم کرد.

۱ـ «رامایانا» و «مهابراتا» دو منظومهٔ قدیمی و باستانی هنداست که درهند مثل «شاهنامه» در ایران میباشد. در آخر همین کتاب مطالب بیشتری در بارهٔ آنها هست

۲ـ خوانندگان گرامی توجه دارند که این مطالب سالها پیش نوشته شده است که انگلیسیان برهند مسلط بودند و حکومت داشتند.

دیگر بما نزدیکتر است بنظرمان بزرگتر می آید وما آنرا بشکل یك سینی بزرگ یایك توپ بزرگ آتشی می بینیم.

باینقرار زمین ما از خانوادهٔ خورشید یعنی منظومهٔ خورشیدی است ومثل یکی از سیاره های دیگر میباشد که از خودشان نورو روشنی ندارند.

ما فکر میکنیم که زمین خیلی بزرگ است. در حقیقت هم زمین نسبت بخود ما که موجودات خیلی کوچکی هستیم بسیار بزرگ است بطوریکه اگر ما بایك قطار تندرو راه آهن یابایك کشتی بزرگ وسریع سفر کنیم هفته‌هاو ماهها طول میکشد تاازیك قسمت زمین به یك قسمت دیگر آن برویم[1] اما باوجود آنکه زمین بنظرمااینقدر بزرگ است در حقیقت مثل یکی ازذرات خاك وغبار میباشد که وقتی نور خورشید ازداخل پنجره بیك اطاق تاریك میتابد در روشنائی دیده میشوند.

خورشید که زمین را روشن میکند میلیونها کیلومتر اززمین مادور است وسیاره های دیگر خیلی بیشتر از مادورند.

ستاره شناسان یعنی کسانیکه دربارهٔ ستاره ها مطالعه میکنند بما میگویند که در روزگارهای خیلی خیلی قدیمی زمین ماو تمام سیارات دیگر جزء خورشید بوده اند

خورشید در آنموقع هم همانطور که حالا هست توده ئی ازمواد سوزان ومشتعل وفوق العاده گرم بوده است.

۱ــ درموقعی که این نامه نوشته شده است مسافرت باهواپیما باندازهٔ امروز رواج نیافته بود.

در واقع اینها را نمیتوان «ستاره» نامید و ستاره نیستند زیرا از خودشان روشنی و نور ندارند.

آیا میدانی فرق یك «سیاره» با یك «ستاره» چیست؟

آیا میتوانی آنها را از یکدیگر تشخیص بدهی؟

«سیاره»ها مثل زمین ما درمقایسه با ستاره‌ها درحقیقت بسیار کوچك هستند. اما در آسمان نسبت به ستاره‌های دیگر بزرگتر بنظر میرسند. دلیل این وضع آنست که سیاره‌ها از ستاره‌ها بما نزدیکتر هستند. همانطور که ماه که درواقع یك بچهٔ بسیار کوچولو درخانوادهٔ منظومهٔ شمسی است بنظر ما خیلی بزرگ جلوه میکند زیرا از ستاره‌ها و سیاره های دیگر بما خیلی نزدیکتر است.

راه درست تشخیص ستاره‌ها از سیاره‌ها اینست که وقتی به آنها نگاه میکنی به بینی آیا چشمك میزنند یا نه؟ ستاره‌ها همیشه چشمك میزنند اما سیاره‌ها چشمك نمیزنند و نورشان آرام است. زیرا سیاره‌ها خودشان روشنائی ندارند و فقط باین جهت روشن هستند که از خورشید ما روشنی میگیرند و مثل آینه نور خورشید را منعکس میسازند. نوری که ما از این سیاره‌ها و از ماه می‌بینیم درواقع انعکاس نور خورشید است که بر آنها میتابد. درصورتیکه ستاره‌های واقعی هر کدام مثل خورشید ما هستند و خودشان نور و روشنائی دارند. این نور و روشنی هم از آنجهت است که همهٔ آنها مثل کراتی آتشین مشتعل و سوزان هستند.

خورشید ماهم در حقیقت ستاره‌ایست از نوع ستاره‌های دیگری که در آسمان می‌بینیم و شبها بما چشمك میزنند. منتها چون از ستاره‌های

دست میدهد . منتها چون خورشید نسبت بزمین خیلی خیلی بزرگتر است میلیون ها سال طول میکشد تا مقداری از حرارتش را از دست بدهد ومیلیون ها سال طول خواهد کشید تا خورشید هم مثل زمین سرد بشود ولی زمین که کرهٔ بسیار کوچکیست و مثل ذره‌ئی در فضا میباشد در مـدت خیلی کمتری که البته برای ما هزاران هزار سال میشود سرد شد.

بدیهی است وقتیکه زمین خیلی گرم وداغ وسوزان بودهیچ چیزی نمی توانست در روی آن وجود داشته باشد و زندگی کند . در آن زمان نه انسان بود ونه حیوان، نه درخت ونه گیاه. همه چیز درروی زمین شعله‌ور و سوزان و مذاب بود .

پس ازمدت های دراز درهمان وقت که زمین هنوز کاملا سرد نشده بود همانطور که سابقاً قسمتی ازخورشید جداشده وبصورت زمین در آمده بود، که بدور خورشید میگردد، یك قطعه هم اززمین جداشد که بصورت یك کرهٔ جداگانه در آمد که بدورزمین میگردد و آن قطعهٔ جداشده همین «ماه» است که در آسمان می بینیم.

بعضی از دانشمندان که در این موضوع ها مطالعه و تحقیق کرده اند فکر میکنند که ماه از آن ناحیهٔ زمین بریده وجداشده است که حفرهٔ وسیع و پهناور آن امروز بصورت اقیانوس آرام میان آمریکا و آسیا قراردارد.

درهرحال بطوریکه گفتم زمین درطول هزاران سال کم کم گرمای شدید خودرا ازدست میداد و بتدریج سرد میشد . این کار روزگاران

گاه بگاه قطعه های کوچکی از خورشید جدا شده و در فضا پرتاب گشته است این قطعات دیگر نمی‌توانستند به پدرخودشان که خورشید بود بپیوندند و بچسبند ولی انگار که آنها را با یك طناب ناپیدا به خورشید بسته باشند همه به آن پیوند دارند وبدور خورشید میچرخند .

این ستاره‌ها را یك نیروی عظیم که « نیروی جاذبه » نام دارد در فاصلهٔ معینی نسبت به‌خورشید نگاه داشته است وهمین‌نیرو ست که‌من آنرا برایت بصورت یك طناب ناپیدا وصف کردم. این نیرو هر چیز کوچکتر را بسوی چیز بزرگ‌تر جذب میکند ودر زمین ماهم همه‌چیز رابسوی زمین‌میکشاند. دراثر همین نیروست که اشیاء وزن پیدامیکنند وبروی زمین میافتند. چون‌زمین بزرگترین چیزیست که نزدیك ماست همه چیز را بسوی خود جذب میکند ومیکشاند.

باینقرار زمین ماهم مثل سیارات دیگر در ابتدا جزء خورشید بوده است ویك زمانی از خورشید جدا شده و درفضا پرتاب گشته است ودرفاصلهٔ معینی‌ازخورشید قرارگرفته وبدور آن میچرخد ودرعین‌حال بدورخودش هم میچرخد .

وقتیکه زمین از خورشید جدا شد بصورت خورشید بود . یعنی مثل‌یك توپ آتشین وسوزان‌بود که گازهای مختلف وهوای‌سوزانی آنرا احاطه کرده بود. اماچون‌زمین خیلی کوچك بود دراثرحرکت‌درفضا پس از مدت های طولانی کم کم سردشد.

خورشید هم بتدریج و کم کم سرد میشود و حرارتش را از

اقیانوس‌های بزرگ‌ودریاها وبعضی از دریاچه ها بوجود آمده اند که آب آن‌هاهم تامدت‌ها خیلی گرم وداغ بوده‌است

وقتی که زمین باز هم سرد تر شد و آب اقیانوس ها هم کم کم‌سرد تر گشت دیگر ممکن میشد که موجودات زنده در روی زمین ـ چه در روی سطح زمین وچه در آب دریاهاواقیانوس ها ـ بوجود آیند وزندگی کنند و به‌این‌شکل کم کم زندگی درروی‌زمین آغاز گشت.

دربارهٔ آغاز حیات وزندگی درروی زمین در نامهٔ آینده‌ام‌صحبت خواهیم کرد.

بسیار درازی طول کشیده است. کم کم سطح زمین خیلی سردتر شد اما درون آن بازهم گرم وداغ باقی مانده است.

حتی همین حالا اگرچاه بسیار عمیقی حفر کنیم یا به اعماق معدن های ذغال سنگ که دردل زمین کنده شده اند فرو برویم هر چه پائین و پائین تر برویم گرما وحرارت بیشتر خواهدشد. احتمال دارد که اگر بتوانیم به اندازهٔ کافی به اعماق زمین فرو برویم خواهیم دید که قلب زمین ماسرخ و گداخته وسوزان ومذاب است .

ماه نیز که اززمین جداشده بود ودر ابتدا گرم وسوزان بود کم کم سردمیشد . منتهاچون ماه از زمین هم خیلی کوچک تر است خیلی زودتر اززمین سرد شده است. واکنون بشکل مطبوعی سرد بنظر میرسد.

آیا اینطور نیست؟

حتی بعضی از شاعران و بعضی ازمردم آنرا« ماه سرد » مینامند . شاید هم اکنون تمامی سطح ماه از یخچال های دائمی ودشت های یخ پوشیده است . ۱

وقتی که زمین سرد شد . تمام بخارانی که در هوای اطراف آن جمع بود بصورت آب مایع درآمد و احتمال دارد که تا مدتها بشکل بارانهای شدید و دائمی بروی زمین میباریده است .

ظاهراً آب همین باران های عظیم گودیها وحفره هائی راکه در روی سطح چین خوردهٔ زمین بوجود آمده بودپر کرده است و به این شکل

۱ــ با پیشرفتی که علوم پیدامیکند امیدزیاد هست که پس ازچندین سال دیگر انسان بتواند بکرهٔ ماه برود واسرار آنرا هم کشف کند. چه بسا کودکانی که امروز این سطوررا میخوانند خودشان بتوانند بکرهٔ ماه بروند .

اگر یادت باشد یکروز درباغ نباتات لندن [۱] چند گیاه نشانت دادم که به آنها گیاه‌شکارچی میگویند. آن گیاه‌ها وقتی مگسی روی برگشان می‌نشیند خودرا جمع میکنند ومگس را میگیرند و میخورند ولی اینها درظاهر گیاه هستند نه حیوان در مقابل بعضی حیوان‌ها هم هستند که مانند گیاه ها هرگز از جای خود حرکت نمیکننـد مانند اسفنج ها و مرجان هائی کـه در اعمـاق دریا ها زندگی دارند و جزو حیوانـات حساب میشوند.

در واقع بعضی موجودات هستند که بزحمت میتوان گفت آیاحیوان هستند یا گیاه.

بعدها موقعیکه «گیاه‌شناسی» یعنی علمی که بانباتات و گیاه هاسر وکار داردو «حیوان شناسی» یعنی علم شناختن حیوانات وجانـوران را بیاموزی این قبیل موجودات شگفت انگیز را هم خواهی شناخت که نه کاملاحیوان‌هستند ونه گیاه.

بعضی‌ها میگویند که حتی سنگها و جمادات هم یکنوع زندگـی دارند ویك نوع درد ورنج را احساس میکنند اما باورکردن این حرف خیلی آسان‌نیست.

شاید بخاطر داشته باشی کـه وقتی در شهر «ژنـو» (درکشور سویس) بودیم یك روز آقائی بدیدن ما آمدکه اسمش «سرجاگادیش بوس» بود.

---

۱ – درسال ۱۹۲۶ یعنی‌دوسال پیش‌اززمان نوشتن‌این نامه‌ها نهرو باهمسرش ودخترش که‌درآن‌وقت‌هشت‌ساله بود باروپارفت ومدتی بیش‌ازیکسال‌درآنجا ماند. بعضی ازمطالبی که دراین نامه‌ها دیده میشود بااشاره بمشاهدات وخاطرات آن‌سفر نوشته شده است.

٤

نخستین موجودات زنده

در نامهٔ سابق دیدیم که زمین روزگاران درازی گرمتر از آن بود که موجودات زنده بتوانند در آن زندگی کنند و حیات در آن وجود داشته باشد.

طبعاً این سئوال پیش می آید که پس چه وقت زندگی در روی زمین آغاز گشت و آیا نخستین موجودات زنده چه چیزهائی بودند؟

این سئوال بسیار جالب توجه و جذاب است اما پاسخ دادن بآن هم خیلی دشوار میباشد.

خوبست اول به بینیم که اصولا زندگی چیست و چه چیزهائی زنده هستند؟

ممکن است بگوئی که انسانها و حیوانهائی کـه در اطراف مـا هستند و حرکت میکنند موجودات زنده هستند. اما درختها، بوته ها، گلها و گیاهها چطور؟ بیقین آنها هم موجودات زنده ئی میباشند زیرا آنها هم رشد میکنند، آب می آشامند، غذا میخورند، نفس میکشند و میمیرند.

شاید فرق اصلی واساسی میان یك درخت و یك حـیوان فقط از آن جهت باشد که درخت ازجای خود حرکت نمیکند و جابجا نمیشود درحالیکه حیوانات حرکت میکنند و جای خود را تغییر میدهند.

اکنون باید ببینیم آیا تمام این انواع مختلف حیوانات و جانوران ،طور ناگهانی و یکباره و یك روزه باهم پیدا شده‌اند یا بتدریج و کم کم؟

آیا چگونه میتوانیم این مطلب را بفهمیم ؟ ما کتابی نداریم که در همان زمانهای بسیار قدیمی نوشته شده باشد واین مطالب را برای ما بگوید.ولی آیا کتاب طبیعت نمیتواند در این موضوع بما کمك بدهد؟ چرا. در اینجاست که کتاب طبیعت بما کمك میکند وبسیاری مطالب را از روی آن می آموزیم و می فهمیم.

گاهی اوقات در صخره ها و تخته سنگهای قدیمی شکل استخوانهای بعضی حیوانات را پیدا میکنیم که بشکل سنگ در آمده‌اند این سنگهارا «فسیل» میگویند. ۱

وقتی این قبیل سنگها را پیدا میکنیم میتوانیم بگوئیم موقعی که آن سنگ‌ها تشکیل میشده است یعنی در روزگاران خیلی خیلی قدیمی، حیواناتی که شکل استخوانشان در سنگ ها باقی مانده است زندگی میکرده‌اند.

اگر یادت باشد خودت هم بسیاری از این قبیل فسیل‌ها و از این قبیل آثار حیوانات بزرگ و کوچك قدیمی را که بعدها سنگ شده‌اند در یکی از موزه‌های لندن ۲ دیده‌ای .

وقتی که حیوانی میمیرد قسمت های گوشتی و نرم بدنش بزودی میپوسد و متلاشی میشود و از میان میرود اما استخوانهایش مدت خیلی زیادی

۱ - به حاشیه صفحهٔ ۱۶ رجوع شود .

۲ - موزهٔ جنوب کنسینگتن South Kensington Museum

آن آقا با آزمایشهای خود نشان داده است که گیاهها زندگی پهناور و بزرگی درخود دارند وهمان آقا یکی از کسانیست که فکر میکند حتی سنگ‌ها و جمادات هم برای خود یکنوع زندگی دارند.

بدینقرار می بینی که جواب این سئوال خیلی آسان نیست که آیا چه چیزی زنده است وچه چیز زنده نیست؟

فعلا ما سنگها وجمادات را از موجودات زنده کنار میگذاریم و فقط گیاهها و حیوانات را زنده میشماریم. بطوری که میدانی و می‌بینی امروز تعداد انواع موجودات زنده بسیار زیاد و متنوع ومختلف است.

بالاتر از همهٔ موجودات زنده انسان قرار داردکه تمام مردان و زنان جهان از جملهٔ آنها میباشند. بعضی از آنها بسیار زیرك و دانا و باهوش هستند و بعضی هم ابله و کودن و کم‌فهم میباشند.

بعد از انسان انواع حیوانات هستند که در میان آنهاهم بعضی‌ها مانند فیل و الاغ ومورچه خیلی باهوش و چیز فهم میباشند و بعضی هاهم بسیار بیهوش و ابله هستند.

پس از این حیوانات ماهی‌ها وجانوران دیگری که دردریا زندگی میکنند هستند که از نظر زندگی درمرحلهٔ پائین‌تری جای دارند.

بالاخره در آخرین صف موجودات زنده وحیوانات ، اسفنج ها و مرجان‌ها وستاره‌های دریائی و موجودات شبیه آنها هستند که نیمه حیوان و نیمه گیاه میباشند.

بعدهم گیاهها هستند.

امواج آب بکنار ساحل می آید.

در میان فسیل‌ها و سنگهای بسیار کهنه‌هم فقط آثار این قبیل صدفها که در روزگارهای بسیار قدیمی بوده است باقیست و معلوم میشود که در آن زمانها فقط این قبیل موجودات زنده وجود داشته‌اند.

درسنگهای دوره‌های بعد بقایا و آثار حیوانات بزرگتر و کامل‌تری را هم پیدا میکنیم. مانند بعضی خزندگان وجانوران عظیم که حتی از فیل‌های امروزی ماهم بزرگتر بوده‌اند و بعضی پرندگان وحیوانات که‌تا اندازه‌ئی با آنچه امروزهم هست شباهت دارند. بالاخره‌درسنگهای زمانهای خیلی بعد آثار وبقایای انسان‌را هم پیدا میکنیم.

بدین قرار چنین بنظر میرسد که انگاردرظهوروپیداشدن‌جانوران و حیوانات نظم معینی وجود داشته است یعنی ابتدا ساده‌ترین حیوانات پیدا شده اندو بعد حیوانات عالی‌تر و کاملتری که هر دسته نسبت بدستهٔ دیگر کاملتر بوده‌اند تا اینکه میرسیم بانسان که خود در واقع عالیترین وکاملترین نوع حیوانات است.

این‌موضوع که آیا اسفنج سادهٔ دریائی‌وستارهٔ دریائی یعنی حیوان بسیارساده وابتدائی چگونه‌تکامل یافته وتغییرشکل‌پیداکرده وبشکل عالی‌تری درآمده‌است خودیکی از جالب‌ترین موضوعهای مطالعه است که‌شاید یکروز در این باره‌هم مطالبی برایت بگویم اما اکنون دربارهٔ نخستین‌موجودات زنده صحبت‌میکنیم.

احتمال‌دارد درموقعی که زمین‌سردشد نخستین جانداران که در آن‌پیداشدند موجودات ساده ونرمی بودند که بسفیدهٔ تخم‌مرغ شباهت

باقی میماندوحتی بصورت سنگ درمی آید .

همین سنگهاست که بدست ما می افتد و بوسیلهٔ آنها در بارهٔ حیواناتی که درروزگارهای بسیاردور گذشته زندگی میکردهانداطلاعاتی بدست می آوریم.

اما بعضی حیوانات ساده مانندستاره‌های دریائی نیزهستندکه اصلا استخوان ندارند در اینصورت وقتیکه میمیرند بدنشان بزودی متلاشی میشودو هیچ چیزی از آنها بجا نمی ماند که بعدها بتوان از روی آنها چیزی فهمید.

اکنون وقتی که سنگها وصخره های قدیمی را که آثار حیوانات مختلف درآنهاهست بادقت مطالعه میکنیم ومجموعه های استخوان های قدیمی راکه پیدا شده است جمع آوری میکنیم میتوانیم به بینیم که همهٔ حیوانات یکبارهٔ پیدا نشده‌اند و باهم زندگی نمیکردهاند بلکه در دورانهای مختلف انواع مختلفی ازحیوانات وجود داشته‌اند

از آثار حیواناتی که باقی‌مانده است چنین‌معلوم میشود که‌در آغاز فقط حیوانات بسیارساده‌ئی در دریاها بوده‌اند که مثل بعضی ازحیوانات که‌امروزهم دردریاها زندگی میکنند صدف داشته اند.

وقتی که بکنار دریا میروی می‌بینی مقدار زیادی صدفهای بزرگ وکوچك زیبا درآنجاهست که به آنها گوش ماهی نیز میگویند ومعمولا آنهارا جمع میکنی.

میدانی که این صدفها همه پوشش های حیوانات کوچکی هستند که در دریا زندگی میکنند وموقعی که میمیرند صدف خالیشان بوسیلهٔ

قسمت شبیه‌اولی هستند . این تقسیم تقریباً بشکل زیر صورت میگیرد :



بطوری که می بینی « نوکلئوس » یاقلب این موجودهم مانند خودش بدوقسمت میشود وهر قسمت آن بیکی از نسیم‌ها میرود و باین ترتیب حیوان یاموجودزندهٔ مزبور تقسیم وزیاد میشود .

احتمال دارد که نخستین جاندارانی که درروی زمین بوجود آمده‌اند چیزهائی شبیه باین موجودات واین جانداران یك سلولی بوده‌اند .

چه مظاهر ساده وناچیزی برای زندگی وحیات به‌این عظمت !

در آنموقع درتمام زمین هیچ موجودیاحیوان عالیتر و بهتر و کاملتری وجود نداشته است . حیوانات واقعی هنوز بوجود نیامده بودند وهنوز میلیونهاسال هم طول داشت تاانسان پیداشود .

درواقع بدنبال این موجودات زندهٔ ساده وابتدائی ، ابتدا گیاهها و جانوران دریائی ساده وصدفها وخرچنگها و کرمها بوجود آمدندو بعداز آنها ماهیها پیداشدند . البته دربارهٔ این دستهٔ اخیر از حیوانات قدیمی مطالبی میدانیم زیرا این حیوانات قسمت‌های صدفی واستخوانی داشتند و آثارشان برای ما بجا مانده‌است وبدست‌ما رسیده است و ما بوسیلهٔ این آثار میتوانیم در بارهٔ آنها مطالعه کنیم .

لابدمیگوئی که آیا این آثار چگونه باقی مانده‌است وچگونه بقایای حیواناتی که درته‌دریاها بوده‌اند بدست‌ما رسیده‌است !

وقتی که آن حیوانات صدف‌دار یااستخوان‌دار که دردریا زندگی میکردند میمردند صدف یااستخوانشان درگل ولای ته‌دریاها باقی میماند.

داشتند وهیچگونه صدف یااستخوان در بدنشان نبود ودراعماق دریاها زندگی میکردند .

از آنجاکه بدن آنها استخوان وصدف نداشته‌است هیچ نوع اثری هم از آنها باقی نمانده وهیچ نوع فسیل از آنها دردست نداریم و پیدا نمی کنیم. باین جهت دربارهٔ آنها باید کمابیش حدس بزنیم .

امروزهم موجودات زنده‌ئی دردریاها هستند که ازنوع ستاره‌های دریائی یاهمین موجودات ساده‌هستند و میتوانیم زندگی آنها را مطالعه کنیم . شکل آنها معمولاگرد است اما چون استخوان یا صدف ندارند شکلشان هم دائماً تغییر میکند . آنهاتقریباً باین شکل‌هاهستند ،



وقتی‌بآنها خوب نگاه‌بکنی میبینی‌که نقطه‌ئی دروسط آنها هست. این‌نقطه‌که مثل دانه یا هستهٔ آنهاست «نوکلئوس» نام دارد ومثل یك نوع‌قلب برای‌این‌موجودات میباشد که زندگیشان با آن بستگی دارد .

این‌حیوانات یاموجودات ، یاهرچه اسمشان‌را بگذاریم ، بشکل عجیب وغریبی زیادمیشوند . درواقع‌زیادشدن آنها باین صورت است که هریکی‌از آنها بدوقسمت تقسیم‌میشود وبه دوموجود شبیه به اولی مبدل میگردد .

این‌تقسیم باین‌شکل‌است که‌ابتدا دریك‌جای‌این‌موجودفرورفتگی پیدامیشود وآن‌قسمت‌طریف‌تر ونازك تر میگردد . این نازکی کم‌کم زیادتر میشود تااینکه بالاخره موجودمزبور بدو قسمت میشود که‌هردو

۵

حیوانات پیدا میشوند

دیدیم که نخستین موجودات جاندار بر روی زمین ما محتملا حیوانات کوچك وسادهٔ دریائی و گیاه‌های آبی بوده‌اند. آنها فقط میتوانستند در آب زندگی کنند و اگر از آب بیرون می‌آمدند و خشك میشدند میمردند همانطور که ماهی‌ها و ستاره‌های دریائی اگر بر روی شن‌های ساحلی دریا بیفتند وخشك بشوند میمیرند در آن زمان‌های قدیم سرزمین‌های پوشیده از آب و باطلاقی خیلی فراوان‌تر و بیشتر از امروز بوده‌است. از جانداران آبی وستاره‌های دریائی وماهی‌های نرم وسایر حیوانات ساده آنهائی که پوسنشان سفت‌تر بوده چون بزودی خشك نمیشدند میتوانستند مدت درازتری درروی زمین‌های خشك باقی وزنده بمانند.

باین ترتیب جانوران سادهٔ دریائی وستاره‌های دریائی وموجودات دیگر که درآب‌ها زندگی میکردند چون نمیتوانستند بآسانی بازمین های خشك مقابله کنند بتدریج کمتر و کمتر میشدند. اما آنهائی که پوست سفت‌تر وسخت‌تری داشتند و میتوانستند در محیط جدید زندگی کنند افزایش می‌یافتند و بیشتر و بیشتر میشدند.

این یك موضوع بسیار جالب توجه است که باید به آن توجه کرد. معنی آنچه گفتیم اینست که حیوانات وجانداران کم کم خودشان را بـا محیط اطرافشان تطبیق میدهند وجور میکنند.

بعد گل ولای تازه وشن ریزه روی آنهارا میپوشاندو باین ترتیب آنها بخوبی محفوظ میماندند آن گل ولای کف دریا که صدفهارا درخود داشت بر اثر فشار طبقات گل ولای بعدی وشن هائی که بروی آنهامی نشست کم کم سخت و سفت میشد و سنگ میشد . این سنگ ها مدتها درته دریاها میماند . هنوز هم دائماً درته دریاها ازاین نوع سنگ هاتشکیل میشود

بعدوقتی که زلزله میشد وزمین شکاف میخورد وقسمتهائی از کف دریاها بروی زمین بالا می آمد این سنگها بروی زمین میافتادند ودرخشکی میماندند . بعدها آب بارانها کم کم این سنگها را میشست یاجریان آب رودخانه ها آنهارا میسائید وباین ترتیب صدفها واستخوانهائی که قرنها و قرنهاپیش درمیان گل ولای اعماق دریاها پنهان شده و سنگ شده بودند نمایان میگشتند ودراین مواقع مردم آنها را میدیدند وجمع میکردند و برای مطالعه وتحقیق بموزه ها میبردند .

امروز نمونه های این قبیل فسیل های حیوانات وجانوران قدیمی در تمام موزه های علوم طبیعی هست وتوخودت هم مقدار زیادی از آنهارا دیده ای.

باین شکل است که ما بوسیلهٔ سنگهای قدیمی که فسیل حیوانات قدیمی را درخود دارند میتوانیم دربارهٔ آن روزگارها مطالعه کنیم وبفهمیم که زمین ما پیش از آنکه حتی انسان در آن پیدا شود چه شکلی داشته و به چه چیزی شبیه بوده است .

درنامهٔ بعدی خود خواهم نوشت که چگونه آن جانوران ساده و حیوانات صدفی ابتدائی کم کم تکامل یافته اند وبصورت آنچه امروزوجود دارد در آمده اند .

ساده یواش یواش تکامل یافته‌اند و برای انطباق با محیط زندگی خود بصورت حیوانات نوع عالیتری در آمده‌اند. احتمال دارد که انسان هم با همین ترتیب وپس از میلیونها سال تحول وتکامل حیوانات پیدا شده باشد.

بدیهی است ما قادر نیستیم که تغییرات و تحولات عمیقی را که در محیط اطرافمان صورت میگیرد به‌بینیم زیرا این تغییرات بسیار کند هستند وعمر ماهم نسبت به‌تحولات طبیعی خیلی کوتاهست. اما طبیعت به کار خود وتغییرات خود وتکامل خود همچنان ادامه‌میدهد. وهرگز هم متوقف نمیشود یا استراحت نمیکند

حالا بخاطر بیاور که برایت گفتم زمین کم کم سردتر میشد و دریا هاهم یواش یواش خشك میشدند.

وقتی که زمین کم کم سردتر شدآب و هواهم تغییر یافت خیلی چیزها عوض شد. موقعی که وضع زمین باین شکل آهسته آهسته تغییر می یافت حیوانات هم تغییر پیدا میکردند وانواع تازه‌ئی از آنها پیدا میشدند وبوجود می‌آمدند.

در آغاز فقط حیوانات سادهٔ دریائی را داشتیم. بعد حیوانات کامل‌تر دریائی پیداشدند وسپس موقعی که خشکی هازیادترشد حیواناتی بوجود آمدند که‌هم در آب وهم درخشکی زندگی میکردند و موجوداتی شبیه تمساح ها وقورباغه های امروز بودند بدنبال آنهاحیواناتی هم پیدا شدند که فقط درروی خشکی بودند. ودیگردرآب زندگی نمیکردند. سپس پرندگان بوجود آمدند که میتوانستند در هوا هم پرواز کنند.

برایت ازقورباغه اسم بردم. درواقع مطالعه درروجود این حیوان

درهمان موزهٔ شهر لندن[۱] دیده‌ای که چگونه پرندگان وحیوانات درزمستان ودرسرزمین‌هائی که در آنجا مقدار زیادی یخ و برف هست رنگشان سفید وشبیه برف میباشد . درنواحی گرمسیراسنوائی که مقدار فراوانی گیاههای سبز ودرخت‌های مختلف هست آنها رنگ سبز یارنگهای روشن دیگر بخود گرفته‌اند . اینوضع از آن جهت است که آنها با محیط اطراف خود منطبق وجور میشوند . آنها رنگشان را عوض میکنند تا خودشان را ازخطر دشمنانسان محفوظ نگاهدارند. زیرا وقتیکه رنگشان همرنگ محیط اطرافشان باشد به آسانی دیده نمیشوند و بخطر نمی‌افتند درسرزمین‌های سرد پشم حیوانات بلندتر میشود تا آنها را ازسرما حفظ کند . وهمچنین بهمین جهت است که مثلا پوست ببر برنگ زرد و راه راه میباشد زیرا باین شکل به لکه‌های نور آفتاب که ازمیان درخت‌های جنگل برزمین می‌افتد شباهت دارده وخیلی دشوار است که بتوان ببر رادریك جنگل انبوه دید .

همین واقعیت جالب توجه که حیوانات میکوشند خودشان را با محیط اطرافشان جور کنند یك موضوع بسیار با اهمیت است . البته حیوانات خودشان سعی نمیکنند که وضعشان راتغییر بدهند. اما آنهائیکه برحسب طبیعت وضعشان عوض میشود و بیشتر با محیط اطرافشان جور میشوند قدرت زندگیشان بیشتر می گردد وباین ترتیب تعدادشان زیادتر میشود در صورتیکه آنهائیکه با محیط جور نمیشوند بتدریج از میان میروند .

این موضوع خیلی چیزهارابیان میدارد ونشان میدهد که حیوانات

۱ــ موزه کنسینگتون

را با پستان شیر میدادند . این ها هم درآغاز خیلی بزرگتر از امروز بودند .

پستانداری که ازهمه بیشتر بانسان شباهت دارد میمون است. معنی این حرف این است که چون هرحیوان تدریجاً خودرا با محیط اطرافش جور میکند وتطبیق میدهد کم کم کاملتر وکاملتر میشود . باین قـرار شاید انسان هم در آغاز کار یك نوع میمون کاملتر و بهتر بوده است. البته این موجود یا انسان ابتدائی بتدریج پیشرفت کرد یابهتر بگوئیم طبیعت در تکامل خود پیشرفت کرد واورا کاملتر ساخت.

اکنون انسان دیگر بسابقهٔ خود و آغاز وجود خویش فکر نمیکند و خودش را بکلی از حیوانات جدا میداند . اما خیلی خوبست همیشه بخاطر بیاوریم که ما پسر عمو های میمونها هستیم. و حتی میترسم کـه رفتار بسیاری از ما واقعاً مانند میمون ها باشد .

بسیار جالب توجه است زیرا با زندگی خود تقریباً نشان میدهد که چگونه حیوانات تدریجاً از حیوانات آبی بحیوانات زمینی و خاکی مبدل شده‌اند. یك قورباغه در آغاز فقط یك ماهی است و بعد بصورت یك حیوان خاکی درمی آید که باریه‌هایش تنفس میکند و مثل تمام حیواناتی است که درروی خاك زندگی میکنند و نفس میکشند.

در آن روزگاران قدیم که زندگی درروی زمین آغاز میگشت جنگلهای بسیار بزرگی وجود داشت. سراسر زمین بصورت باطلاقی و پوشیده ازجنگل‌های انبوه بود. این جنگلها بعدها براثر انفجارهای زمین و زلزله‌ها وزیر ورو شدنهای بزرگ زیرخاك ها وقسمت‌های دیگر زمین پنهان شد و براثر فشار مقادیر زیادی سنگ وخاك یواش یواش به‌زغال سنگ مبدل گشت .

میدانی که ماذغال سنگ را از معدنهائی که دراعماق زمین هست بدست می آوریم. این معدنهای زغال‌سنگ امروزی درواقع همان جنگل های آن روزگارهای دوروگذشته هستند.

درمیان نخستین حیوانات زمینی مارها و سوسمارها و تمساحهای بسیار بزرگی وجود داشتند که بعضی از آنها طولشان به سی تاچهل متر میرسید. مجسم کن که یك مار یا یك سوسمار که سی یا چهل متر طول داشته باشد چقدرعظیم و مهیب میشود ؛ یادت هست که فسیل های این جانوران را در موزهٔ علوم‌طبیعی لندن دیده‌ای ؟

مدتها بعد حیواناتی پیداشدند که بحیواناتی که امروز می‌بینیم بیشتر شباهت داشتند . اینها پستانداران نامیده میشدند . زیرا بچـه هایشان

را می‌بینیم که تخم میگذارند اما تخمهای خود رارها میکنند . هریك از این حیوانات در موقع تخم ریزی هزاران تخم میریزند اما مراقبتی ازتخمهای خود نمیکنند و به‌آنها توجهی ندارند. درمیان آن حیوانات مادر بهیچوجه مراقب بچه‌هایش نیست. فقط بشکلی بسیارساده تخم‌ریزی میکند و میرود و هرگز بسراغ تخمهای خود بر نمیگردد از آنجاکه هیچ‌کس‌مراقب‌این تخمهانیست بیشترآنها میمیرند و فقط چندتا ازآنها رشد میکنند و ماهی میشوند

آیا این‌وضع‌یك ضایعهٔ هولناك نیست؟

وقتی که‌به‌حیوانات کاملتر وعالیتر نگاه کنیم‌و آنهارا موردآزمایش قراردهیم می‌بینیم که‌آنها تعداد تخمها و بچه‌هایشان کمتر است‌امادرمیان آنها مادران خیلی بیشتر و بهتر مراقب تخمها هستند. فی‌المثل می بینیم که مرغ‌خانگی تخم می‌گذارد اماروی تخم های خودمی نشیندتاجوجه هایش ازآنها بیرون‌آیندوموقعیکه جوجه هاازتخم بیرون آمدندتامدتی هم به‌آنها غذا میدهد. فقط وقتی که‌جوجه‌ها بزرگ‌شدند و برشد خود رسیدند دیگرمادرتوجه زیادی به‌آنها نشان نمیدهد.

در پستانداران که حیوانات عالی تری هستند ودرنامهٔ قبلی خودم مطالبی دربارهٔ آن ها گفتم تغییرات بزرگتری روی داده‌است.

این حیوانات تخم نمی‌گذارند بلکه مادر تخم را دردرون‌خودش حفظ میکند و بچهٔ کوچکی‌بدنیا می آورد که خیلی‌ازتخم‌حیوانات‌دیگر کامل تراست مثل سك‌ها،گربه‌ها و خرگوشها. بعد هم مادر به‌بچه‌هایش شیر میدهد. بدین قرار مادر تامدت زیادی ازفرزندانش مراقبت‌میکند .

اما با تمام این‌احوال حتی‌این‌حیوانات‌هم‌مقدار زیادی‌ازبچه هارا

٦

پیداشدن انسان

درنامهٔ آخریمان دیدیم که چگونه حیات باشکل های بسیارساده درروی زمین پیداشد و کم کم درطول میلیونها سال تحول وتکامل یافت و بصورت امروزی در آمد.

همچنین یادآوری کردیم که یکی ازقوانین بسیارجالب ومهم در این تحول زندگی اینست که موجودات زنده همیشه میکوشند خودشان را بامحیط اطرافشان جور کنند ومنطبق سازند. دراثر همین کوشش است که صفات وخصائص جدیدی در آنها پیداشده وتکامل یافته است وحیوانات کاملتر وعالیتری هم بوجود آمده اند

این تغییر یا تکامل وپیشرفت را از راههای مختلف میتوان دید. مثلا بطوریکه گفتم پیش از همهٔ حیوانات، جانوران بدون استخوان و نرم تنان بوده اند، اما چون آن ها نمیتوانستند مدت درازی زنده بمانند کم کم استخوان در آنها توسعه وتکامل یافت. نخستین استخوانی که دراین حیوانات رشد یافت «تیرهٔ پشت» (ستون فقران) بود بدین شکل تقسیمی در حیوانات بوجود آمد: یکدسته حیوانات بدون استخوان، دستهٔ دیگر حیوانات استخواندار. البته انسان وحیواناتی که دراطراف خود می بینی همه استخواندار هستند.

سپس در میان استخوانداران حیوانات ساده ئی مانند ماهی ها

میشود که آن جمجمه مال یکی ازهمین انسان های اولی بوده‌است. اکنون ما آن نوع انسان های آن زمان را انسان « هایدلبرگ » مینامیم زیرا آن استخوان جمجمه در حدود آن شهر پیدا شده‌است. بدیهی است که متوجه‌هستی درزمان‌زندگی آنهانه‌شهر «هایدلبرگ»وجود داشته‌است‌ونه هیچ شهردیگری .

در آن روزگارهای بسیار قدیمی که آن آدمها زندگی میکردند هوا خیلی سرد بود . آن زمان را دوران یخ بندان ها مینامند زیرا خیلی یخ وجودداشت یخچال های عظیم وسرزمین های عظیم یخی‌شبیه سر زمینهائی که اکنون در نزدیکی قطب شمال هست تا خیلی پائین تر ازحدود قطب وتا حدود انگلستان و آلمان امروزی میرسید .

برای آدمهای آن زمان مسلماًزندگی خیلی دشوار بودوروزگار بسیارسختی داشتند. آنها فقط میتوانستند در جاهائی زندگی کنند که یخبندان نباشد .

دانشمندان برای ما میگویند که درآن زمان دریای مدیترانه‌ابداً بصورت‌امروزی‌یك‌دریای‌بزرگ‌نبودبلکه بجای آن فقط‌یکی دودریاچه بود همچنین دریای سرخ‌نیز(که اکنون میان عربستان و آفریقا ست) وجودنداشت ودرجای آن زمین بود.

احتمال دارد که قسمت عمده‌ئی ازسرزمین هندهم یك‌جزیره بود وایالت پنجاب وقسمتی‌ازولایات‌خودمان [1] هم دریا بوده‌است. تصورکن

۱ــ خانوادهٔ نهرو درشهرالله‌آباد سکونت داشتند که جزو استان«ولایات متحده» درشمال هند بود این استان یکی‌ازبزرگترین استانهای هند است که بیش از ۵۰ میلیون نفرجمعیت‌دارد پس ازاستقلال‌هند این‌استان رابنام‌هندی«اوترپرادش» مینامند .

از دست میدهند. خرگوش هرچند ماه یکبار مقدارزیادی بچه‌خرگوش بدنیا می آورد اما بسیاری از آنها میمیرند . در صورتیکه حیوانات عالی تر مثل فیل هرسال یاچندسال‌فقط یك بچه بدنیا می آورند وخیلی هم از آن‌مراقبت‌میکنند .

بدین ترتیب می‌بینی به نسبتی که حیوانات کامل تر میشوندیگر تخم نمی گذارند بلکه بچه هائی که شبیه خودشان هستند و فقط خیلی کوچك‌تر می‌باشند دردرون خودشان میپرورانند. بعلاوه حیوانات‌عالیتر در هر نوبت فقط یك بچه‌بدنیامی آورند همچنین متوجه میشوی‌که حیوانات عالی‌تر نسبت به‌بچه‌هایشان علاقه وتوجه بیشتری‌نشان‌میدهند.

انسان عالیترین نوع حیوانات است و بدین جهت است که می بینی مادروپدر فرزندانشان را خیلی دوست‌دارند وازآنها خیلی توجه‌و مراقبت میکنند.

ازاین رومیتوان تصور کرد که قاعدتاً انسان از یك حیوانی که‌یك مرحلهٔ از او پائین‌تر بوده بوجود آمده‌است احتمال دارد که انسان‌های ابتدائی خیلی انسان نبودند وبه آدمهائی که امروزمی بینیم شباهت زیاد نداشتند . آنها ظاهراً نیمه‌میمون و نیمه‌انسان بودند و بیشتر مثل میمون‌ها زندگی میکردند .

یادت هست که باهم در آلمان بدیدن یك پروفسوررفتیم که در شهر «هایدلبرگ» بود؟ آن پرفسور موزهٔ کوچکی‌را بما نشان داد که‌از انواع فسیل ها پر بود ومخصوصاً یك‌جمجمهٔ‌خیلی کهنه وقدیمی‌درآنجا بود که آنرا بادقت زیاد دریك قفسهٔ جداگانه نگاهداری میکرد. تصور

روزگاران قدیمی تا امروز ترسیم کنیم. البته همین ذکاوت و فکر است که انسان را از سایر حیوانات ممتاز میسازد و گرنه عملا میان یك انسان بدون فکر و یك حیوان فرقی نیست.

احتمال دارد نخستین چیز بزرگی که انسان کشف و پیدا کرد آتش بود؛ اکنون ما با یك کبریت آتش روشن میکنیم. اما بدیهی است که کبریت یك چیز تازه ایست. در روزگارهای قدیم برای روشن کردن آتش دو سنگ چخماق را بهم میزدند و جرقه‌ئی تولید میشد و با این جرقه یك قطعه نی یا چوب یا چیز خشك دیگر را آتش میزدند و روشن میکردند.

شاید گاهی اوقات آتش خود بخود در جنگلها پیدا میشد مثلا دو قطعه سنگ چخماق بر حسب تصادف بهم میخورد و جرقه‌ئی میپرید و آتشی روشن میشد یا بوسائل دیگر مثلا بوسیلهٔ برق آسمانها جنگلی آتش میگرفت ، در این قبیل موارد حیوانها آنقدر هوش و ذکاوت نداشتند که از این اتفاق چیزی بیاموزند . اما انسان با هوش تر و بافهم تر بود وفایدهٔ آتش را میدید . میفهمید که بوسیلهٔ آتش میتواند در سرما خود را گرم نگاهدارد وحیوانات بزرگ را که دشمنش بودند بترساند و از خود دور کند . باین جهت هر جا و هر وقت یك آتش طبیعی روشن میشد، مردمان آن زمان سعی میکردند با ریختن برگهای خشك وچوب بر روی آتش آن را زنده نگاهدارند و نمیگذاشتند که آتش خاموش شود

یواش یواش شاید خودشان هم فهمیدند که میتوانند بوسیلهٔ زدن سنگهای چخماق بیکدیگر و با جرقهٔ آنها آتش روشن کنند. این موضوع

که تمام قسمت جنوبی ومرکزی هند شکل یك جزیرهٔ بزرگ باشد و بوسیلهٔ یك دریا از کوههای هیمالایا جدا شود!

در اینصورت اگر میخواستی به «مسوری» [۱] بروی باید قسمتی از راه را با کشتی میرفتی!

وقتی که انسان ابتدائی پیدا شد در اطرافش حیوانات بزرگی بودند که ظاهراً انسان از آنها خیلی میترسید

امروز انسان ارباب وصاحب اختیار دنیاست وحیوان ها را به هر کاری که میل دارد وادار میسازد بعضی ها را مانند اسب، گاو، فیل، سگ، گربه و بسیاری حیوانات دیگر رام واهلی ساخته است. بعضی ها را برای غذای خود میخورد و بعضی دیگر مانند شیر وببر را برای تفنن خود شکار میکند

اما در آن روزگارها انسان ارباب دنیا وقادر بر همه چیز نبود بلکه خودش یك مخلوق بیچاره وضعیفی بود که میکوشید خود را از حیوانات بزرگ آنزمان دور ومحفوظ نگاهدارد. باوجود این کم کم انسان خودش را ترقی داد وتکامل یافت ونیرومندتر وقوی‌تر گشت تا اینکه از تمام حیوانات تواناتر شد وبرهمه برتری یافت.

آیا این برتری چگونه بدست آمد؟ بدیهی است که این برتری بخاطر نیروی جسمی انسان نبود زیرا مثلا فیل خیلی از انسان نیرومند تر است. این برتری بخاطر هوش وذکاوت وقدرت مغز انسان بود.

ما میتوانیم خط حرکت تکاملی ورشد فکری انسان را از آن

۱- مسوری- محل ییلاقی دردامنه های هیمالایاست که دختر نهرو درموقعی که این نامه باو نوشته میشد برای ییلاق تابستانی در آنجا بسر میبرد.

۷

انسانهای ابتدائی

درنامهٔ قبلی دیدیم که مهم ترین تفاوت میان انسان وسایر حیوانات هوش وذکاوت انسان بود. همین ذکاوت باو مهارت بخشید واو را از حیوانات عظیم هم نیرومندتر ساخت وگرنه چه بسا این حیوانات انسان را ازمیان میبردند و نابود میساختند.

بهمان نسبت که ذکاوت وهوشیاری انسان افزایش می‌یافت قدرتش هم زیادتر میشد. درآغاز کار انسان هیچ نوع سلاحی برای جنگیدن با دشمنانش نداشت. فقط میتوانست قطعات سنگ را بسوی آنها پرتاب کند. سپس برای خود ازسنگ تبر و نیزه وچیزهای دیگر وازجمله سوزنهای ظریف سنگی درست کرد. ماباهم بسیاری ازاین سلاحهای سنگی را درموزهٔ شهر لندن وهمچنین درموزهٔ شهر ژنو دیدیم.

دوران یخبندانی که در نامهٔ گذشته‌ام دربارهٔ آن برایت چیزهائی گفتم کم کم پایان یافت و یخچالها هم از اروپای مرکزی و آسیا ناپدید شد. بهمان نسبت که این نواحی گرمتر میشد انسان هم در آنجاها بیشتر پراکنده میگشت.

در آنزمان ها هیچ نوع خانه و منزل یا ساختمانی نبود. مردم درغارها زندگی میکردند. هیچ نوع کشاورزی و کشت و کار درمزرعه‌ها وجود نداشت. انسان میوه های وحشی و طبیعی درخت ها و گوشت

برای آنها کشف بزرگی بود و به ایشان نیروئی بخشید که بتوانند بر حیوانات دیگر غلبه کنند [1] ؛

از آن زمان انسان در راه تسلط و آقائی بر دنیا قرار گرفت .

۱ــ دربارهٔ پیدا شدن آتش درمیان ملت های قدیمی افسانه هائی وجود دارد ازجمله درشاهنامهٔ ما نیز داستان هوشنگ معروفست .

پیش از آنکه دوران سنگ بپایان برسد آب و هوای دنیا تغییر زیاد پیدا کرد وخیلی گرمتر شد. یخچالها درروی سطح زمین خیلی کمتر شدند وتا نواحی اقیانوسهای قطبی عقب رفتند در آسیای مرکزی واروپا جنگل های بزرگی روئیدوسبز شد. ودرمیان این جنگلها نژاد جدیدی ازانسان زندگی میکرد.

این انسان ها از جهات مختلف نسبت به انسانهای دوران «پالئولیتیک» که وضعشان رانقل کردیم با هوشتر بودند اما اینها هم هنوز اسباب ها و لوازمشان را از سنگ درست میکردند. بـاین جهت این انسان هاهم بدوران سنگ تعلق دارند اما به یك دوران سنگ دیرتر وتازه‌تر. ازاین رو آنها را انسان «نئولیتیك» یا انسان دوران سنگ جدید می نامند.

وقتی که زندگی این انسان های «نئولیتیك» را مطالعه کنیم می بینیم پیشرفتهای بزرگی صورت گرفته است.وهوش وذکاوت انسان اورانسبت بسایرحیوانات خیلی پیش آورده است.

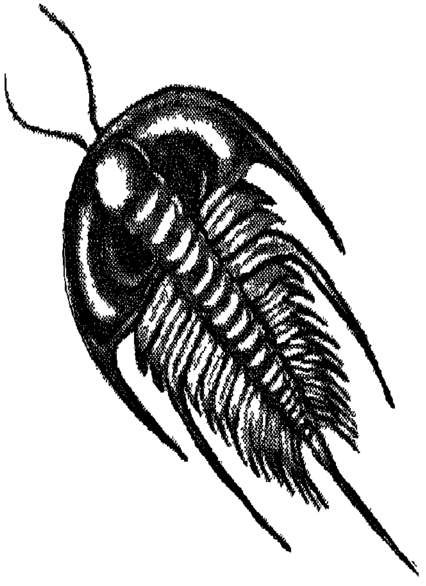
این انسان های نئولیتیك راه ورسم کشاورزی را کشف کردند. آنها بزراعت مزرعه پرداختند و برای خودشان ازراه زراعت و از زمین غذا بدست آوردند.

این موضوع برای آنها اهمیت زیادی داشت وکشف بزرگی بود. زیرا بجای دویدن دائمی بدنبال شکار حیوانات و سرگردانی همیشگی میتوانستند خوراکشان را ازراه آسانتر وبوسیلهٔ کشاورزی فراهم سازند. درنتیجه راحتی وفراغت بیشتری بدست آوردند و برای فکر کردن هم فرصت بیشتر پیدا کردند.

حیواناتی راکه شکار میکرد میخورد. انسان های آن زمان مثل امروز نان و برنج نداشتند زیرا هیچ مزرعه‌ئی نبود وچیزی نمیکاشتند. آدمهای آنزمان غذا پختن هم بلد نبودند شایدفقط خوراکی های خودرادرمقابل آتش های بزرگی که‌داشتندیا کمی گرم یا کباب میکردند. آنها در آن زمان هیچ نوع اسباب مطبخ وظرف و کاسه وبشقابی نداشتند.

یك چیز خیلی جالب توجه و عجیب است و آن اینست که آن انسانهای وحشی نقاشی کردن را بلد بودند. البته آنها کاغذ وقلم ومدادو قلم موی نقاشی نداشتند. آنها فقط سوزن ها و میخهای سنگی داشتند که نوك آن ها تیز بودو باهمین اسبابها میتوانستند دیوارهارا بخراشندو برروی دیوارغارهای خودعکس حیوانات رانقاشی میکردند بعضی ازنقاشی های آنهاهم قشنگ است. امابیشتر این نقاشی هاصورت‌های نیمرخ حیوانات است و آنهارا ازپهلو نشان میدهد. میدانی که کشیدن نیمرخ خیلی آسانتر است و بچه هاهم همیشه باین شکل نقاشی میکنند. چون غارهاتاریك بوده است میتوان تصورکرد که آنها برای خودشان یك نوع چراغ ساده هم داشتند.

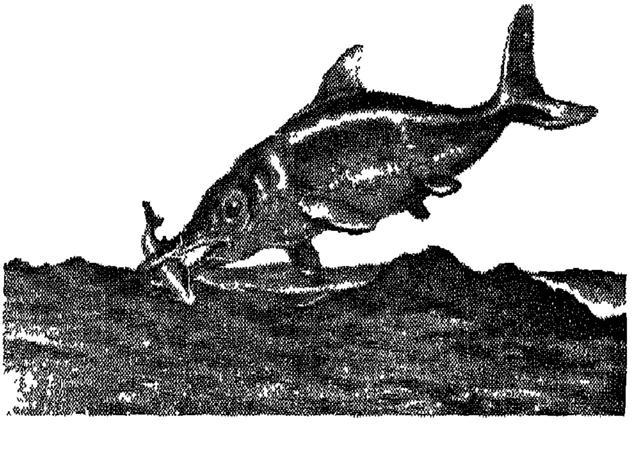
این انسانهائی که برایت نقلشان را نوشتم انسان « پالئـولیتیك » یا انسان دوران سنگ قدیمی نامیده میشوند. این زمان را باین جهت دوران سنگ می نامیم که تمام اسبابها ولوازم انسان ازسنگ بود. آنها نمیدانستند که میتوانند ازفلزات هم استفاده کنند وآنهارا بکار برند. امروز بیشتر چیزهای ما ازفلزات ومخصوصاً ازآهن ساخته شده است. امادرآن زمان انسان هنوز آهن یامفرغ را نمیشناخت وباین جهت سنگ را بکارمیبـرد که کار کردن با آن خیلی هم سخت تر ودشوارتر است.



یک حیوان سادهٔ دریائی



فوسیل یک حشره



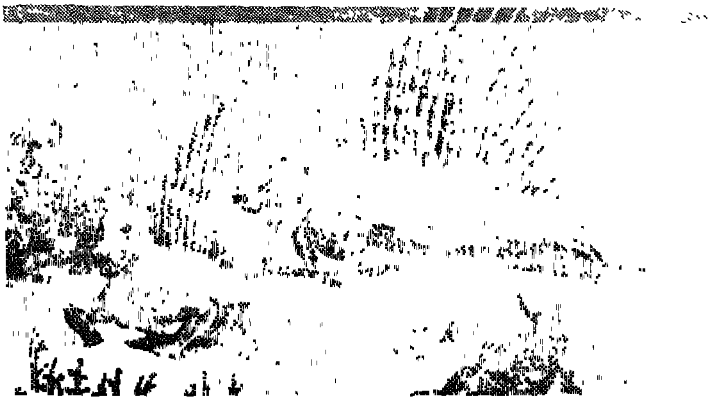
پس از نخستین جانداران ماهیهای بزرگ پیدا شدند

هرچه فراغت وفرصت انسان بیشتر شد ترقیات بیشتری کرد وچیز های تازه‌تر وروشهای تازه‌تر پیدا کرد. این انسانها ساختن ظرفهای سفالی را هم شروع کردند وبا کمك این ظرفها بغذا پختن هم پرداختند. اسبابهای سنگی هم که در این زمان بکار میبردند خیلی بهتر بود وآنها را بشکل زیبائی صیقلی میکردند.

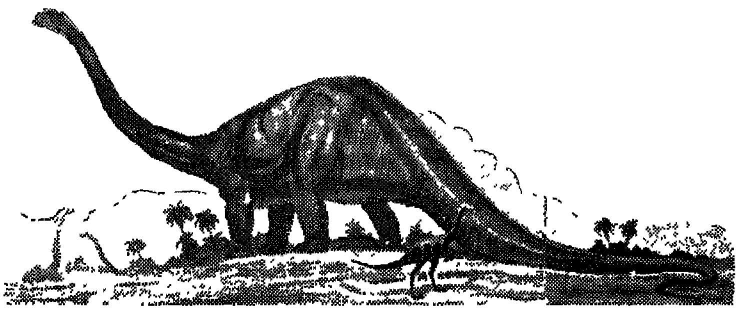
همچنین این انسانها یاد گرفتند که بعضی حیوانات مانند گاو وسگ وگوسفند وبز را رام واهلی کنند. بعلاوه راه ریسیدن نخ وبافتن پارچه را هم کشف کردند.

آن آدمها برای خود خانه وکلبه هائی نیز تهیه کردند، این کلبه ها را اغلب درداخل دریاچه‌ها میساختند که حیوانهای وحشی یا آدمهای دیگر نتوانند بآسانی بآنها حمله کنند. باین جهت آنها را «آدمهای دریاچه نشین» هم مینامند.

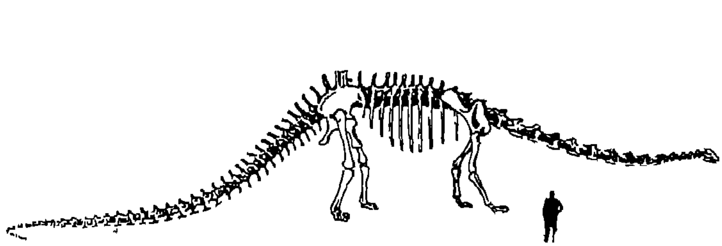
لابد میپرسی که ما از کجا درباره آن آدمها اطلاع داریم واین چیز ها را میدانیم؟ البته آنها کتابی ننوشته‌اند که بجا مانده باشد اماقبلا برایت گفتم کتابی که ماسر گذشت این آدمها را در آن میخوانیم کتاب بزرگ طبیعت است. خواندن این کتاب آسان نیست. این کار حوصلهٔ وراوان لازم دارد. اشخاص بسیاری عمر خودشان را در راه کوشش برای خواندن این کتاب صرف کرده‌اند ومقدار زیادی فسیل ها وسایر چیز های باقی مانده از روزگار های قدیم راجمع آوردند. این فسیل‌ها وآثار درموزه هادر کنار هم جمع شده است وما اکنون میتوانیم تبرهای سنگی که خیلی قشنگ صیقلی شده وظرفهای سفالی ونوك های تیز سنگی برای تبرها وسوزنهای سنگی



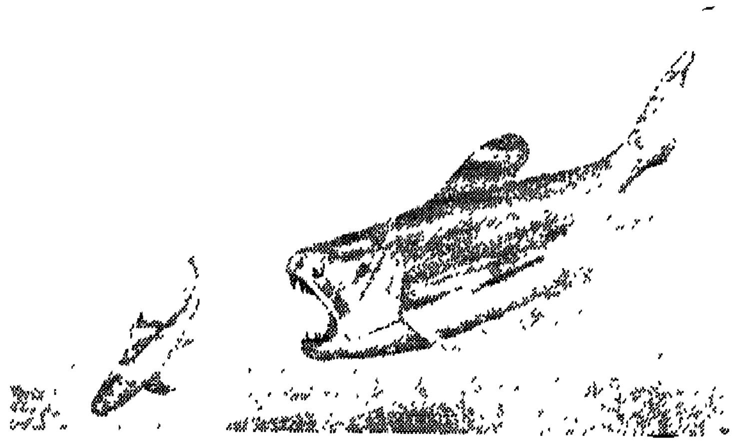
یك حیوان دریائی باستانی



دیپلودوکوس خزندهٔ عظیم باستانی



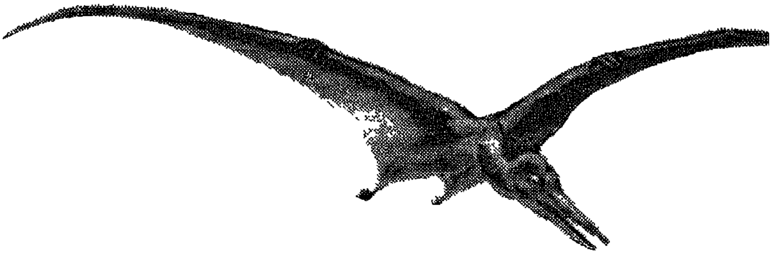
اندازهٔ قامت یك انسان معمولی نسبت به اسکلت یك دیپلودوکوس



یك ماهی عظیم باستانی ...



.. ویك سوسمار عظیم باستانی



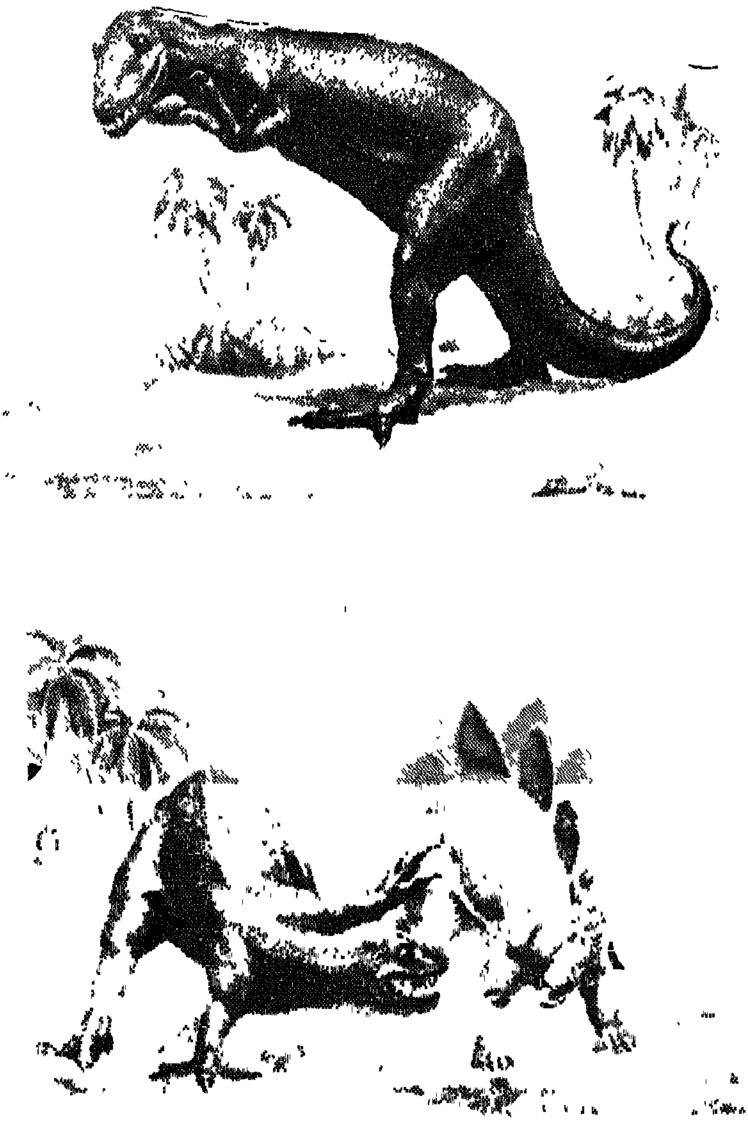
یك خفاش عظیم



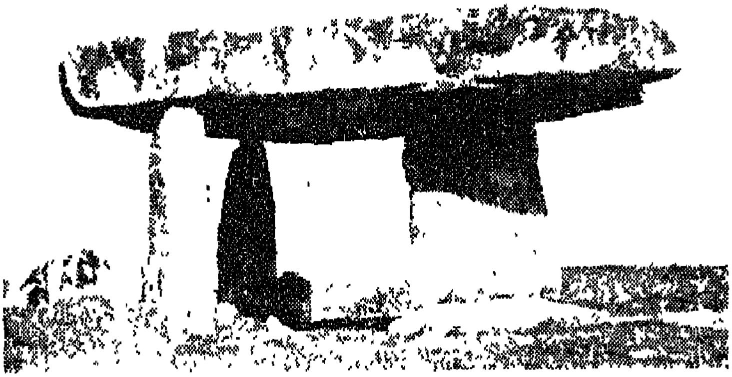
فیل‌های بزرگی که از میان رفته‌اند



خرس عظیم غارنشین



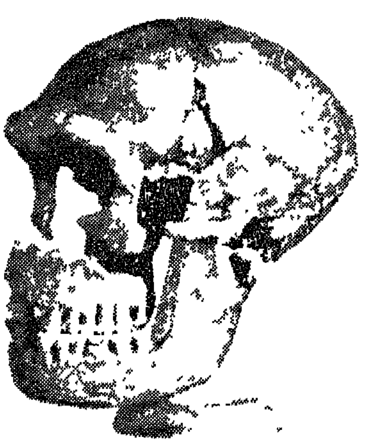
بعضی ازجانوران عظیم باستانی که ازمیان رفته‌اند



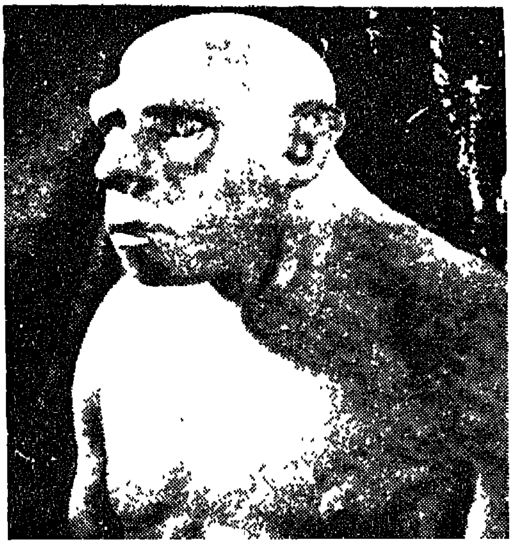


«دولمن» و «من‌هیر»

ساختمان‌های سنگی انسان‌های ابتدائی

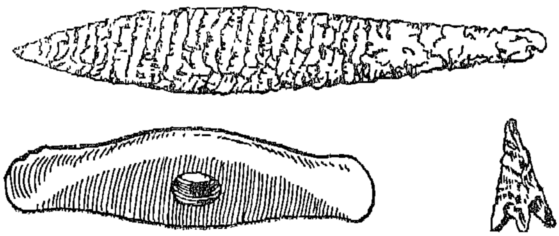


جمجمهٔ یک انسان باستانی که اززیر خاکها بدست آمده



ازروی جمجمه‌ها تصور میشود که انسانهای ابتدائی تقریبا باین شکل بوده‌اند

وبسیاری چیزهای دیگر را که بوسیلهٔ انسانهای دوران نئولیتیك ساخته شده‌است درموزه ها ببینیم. خودت هم بسیاری از این چیزها رادرموزه‌ها دیده‌ای اما ممکن است که اکنون فراموش کرده باشی [1] مسلم است که اگر بار دیگر آن‌ها را به‌بینی خیلی بهتر وبیشتر آن ها راخواهی شناخت.

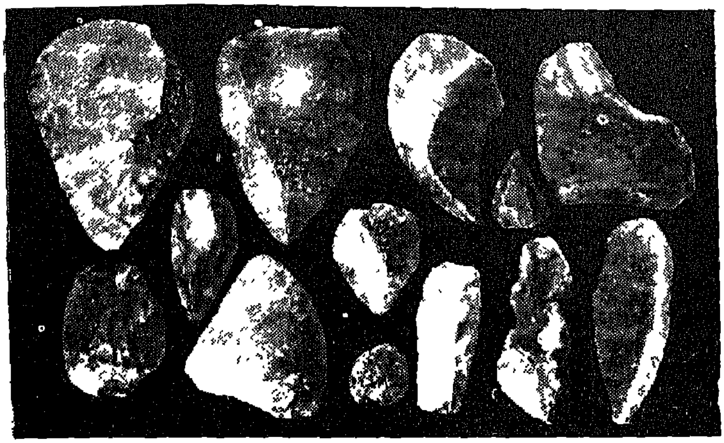


کارد ، تیر و تبرسنگی

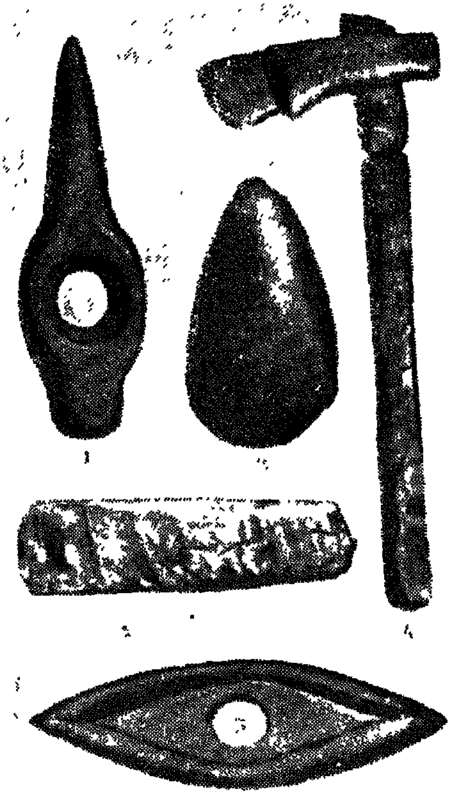
یادم می آید که در موزهٔ شهر ژنو یك نمونهٔ بسیار خوب از کلبه هائی که در دریاچه ساخته میشد دیدیم . در آن نمونه بخوبی دیده میشد که تیرهای بزرگ چوبی را دردریاچه فرو کرده بودند و در بالای این تیرهایك تختگاهی چوبی تهیه شده بود . روی این تختگاهی کلبه های چوبی برپاکرده‌بودند وتمام تختگاهی بوسیلهٔ یك پل چوبی نسبتاً باریك به‌زمین وساحل دریاچه وصل میشد.

این آدمهای «نئولیتیك» لباسشان را ازپوست حیوانات یا از پارچه های زمخت وخشنی که با کتان میبافتند درست میکردند. کتان یك گیاه است که الیاف نخی خوبی داردومیتوان با آن پارچه درست کرد . امروز هم پارچه‌های ظریف کتانی راازهمین گیاه درست میکنند امادر آن‌زمان

۱ــ درموزهٔ ایران باستان در تهران نیزمیتوان نمونه های این قبیل چیز ها را دید .



↑ ابزارهای سنگی
دوران سنگ قدیم



ابزارهای سنگی
دوران سنگ جدید
←

اما یك چیز دیگر هست که میخواهم امروز برایت بگویم
در حدود اواخر دوران «نئولیتیك» مصیبت بزرگی برای انسان پیش آمد. قبلا برایت گفتم که در آنزمانها دریای مدیترانه بصورت امروزی وجود نداشت وابداً دریای به این بزرگی نبود. بجای آن فقط چند دریاچهٔ کوچك بود و در این دریاچه ها و اطراف آنها مردم زیادی در کلبه هائی که برای خود ساخته بودند زندگی میکردند.

ناگهان زمین هائی که در حدود تنگهٔ «جبل الطارق» امروزی میان اروپا و افریقا وجود داشت در آب فرورفت و آبهای اقیانوس اطلس بدرون درهٔ پستی که درجای مدیترانه بود سرازیر گشت. این آب ها ایـن درهٔ وسیع و بزرگ را پر کرد وعدهٔ بسیار زیادی از زنان و مردانی که در روی دریاچه و اطراف آن زندگی داشتند همگی غرق شدند. آنها نمیتوانستند بهیچ‌-شکل و به هیچ جا فرار کنند. درطول صدها کیلومتر همه جا را آب فرا گرفته بود بالاخره آنقدر آب از اقیانوس اطلس در این درهٔ پهناور و بزرگ فروریخت که همه جای آن از آب پر شد و به این شکل دریای عظیم مدیترانه بوجود آمد.

البته شنیده ای یا شاید هم خوانده ئی که یکبار یك طغیان بسیار عظیم صورت گرفته است. در کتاب «تورات» هم درباره آن صحبت شده است و بعضی از کتاب های سانسکریتی ماهم به آن اشاره کرده اند. ۱

ممکن است که این طغیان عظیم همان پرشدن درهٔ وسیع مدیترانه

۱ــ منظور طغیان بزرگی است که بنام طوفان نوح در تورات کتاب مقدس یهودیان بیان گشته و درقرآن هم نقل شده است.

سانسکریت زبان قدیمی مردم آریائی شمال هنداست که چند هزارسال پیش رواج داشته است و اکنون کتابهائی هم به آن زبان باقی است.

ها پارچه های کتانی قاعدتاً خشن ودرشت و ناصاف بوده‌است .

پیشرفت این انسانها همچنان ادامه داشت. کم کم اسبابهائی ازمس و مفرغ هم برای خودشان درست کردند.

بطوریکه میدانی مفرغ فلزیست که از مخلوط کردن مس با قلع بدست می آید واز هر دوی آنها هم سفت تر و محکم تراست. آنهاطلارا نیز پیدا کردند وحتی آن قدر بوالهوس بودند که برای خود تزئیناتی‌هم از طلا بسازند .

این آدمها قاعدتاً درحدود ۱۰۰۰۰ سال پیش زندگی میکردند . البته‌ماتاریخ‌وزمان دقیق زندگی آنهارادرست نمیدانیم. بیشتر این‌اطلاعات ازروی حدس و گمان‌است.

لابد توجه داری که ما قبلا دربارهٔاوضاع روزگار های گذشتهٔدور ومیلیونها سال قبل صحبت میکردیم اما کم کم بدورانهای کنونی نزدیک‌و نزدیکترشدیم .

از زمان انسان های نئولیتیك تا انسان های زمان ما فاصله و جدائی ناگهانی و بزرگی وجود ندارد . با وجود این ما با آنها تفاوت فراوان داریم ؛ این تغییرات همانطورکه قانون طبیعت است خیلی آهسته وکم کم صورت گرفته است . در این مدت نژاد های مختلفی تکامل یافته‌اند وهر نژادراه خود وزندگی مخصوص بخود را دنبال کرده‌است .

از آنجاکه آب وهوا درنقاط مختلف دنیا متفاوت بوده‌است مردم هم‌خودشانرا باآن جورساخته‌اند وتطبیق داده‌اند و باین شکل تغییرات بزرگی پیداشده‌است. که‌دراین باره بعداً صحبت خواهیم کرد.

۸

چگونه نژادهای مختلف تشکیل شد

در نامهٔ اخیرمان دربارهٔ انسان نئولیتیك گفتگو کردیم که زندگانیش بیشتر درروی دریاچه‌ها میگذشت. دیدیم که آن انسان‌ها ازجهات مختلف پیشرفتهای بزرگی حاصل کردند.

آنها کشاورزی راکشف کردند ومیدانستند چگونه غذا بپزند و حیوانات را برای استفادهٔ خودشان اهلی ورام کنند. تمام این چیزها در هزاران سال پیش بوده‌است ودربارهٔ آنها مطالب خیلی زیادی نمیدانیم اما احتمال دارد که بیشتر نژادهای انسان که‌امروز دردنیای ماهستند اولادان همان‌مردمان نئولیتیك باشند.

بطوریکه میدانی اکنون ما مردمانی سفید پوست، زرد پوست قهوه‌ئی رنگ وسیاه داریم. امادرواقع به آسانی نمیتوان مردم روی‌زمین‌را باین شکل به‌چهار نژاد تقسیم کرد. نژادهای انسان بایکدیگر مخلوط‌شده‌اند واکنون بسیاری مردم را بدشواری میتوان گفت که جزو کدام قسمت هستند.

دانشمندان معمولا جمجمهٔ انسان‌ها را اندازه میگیرند و از روی این اندازه گیری میتوانند نژاد هرکس را پیدا کنند همچنین راههای دیگری هم برای تشخیص نژادهای مختلف ازیکدیگر هست.

امالابد میپرسی که آیا این نژادهای مختلف چگونه بوجود آمده‌اند؟

از آب باشد. این واقعه چنان مصیبت وفاجعهٔ بزرگی بود که قاعدتا چند تن معدود که توانستند از آن جان بدر برند تفصیل هولناك آنرا بـرای فرزندان خودنقل کردند.

این فرزندان هم شرح آن واقعه درخاطرشان ماند و آن را برای فرزندان خودشان نقل کردند و باین ترتیب این داستان بزرگ نسل بنسل وسینه بسینه نقل گشته تا در کتاب ها ثبت شده و بزمان مارسیده است .

آنها از آنجهت که ازسایر قسمت‌های‌دنیا جداهستندو بایدزندگی دشوار وسختی‌را بگذرانند نتوانسته‌اند باندازهٔ مردمی که درسایر نقاط جهان‌هستند چیز بیاموزند .

مردم آفریقایانواحی‌اطراف‌خط اسوا که درآنجاهواخیلی گرمست نیز باگرما عادت میکنند و گرمای شدید خورشید رنگ پوستشان‌راتیره وسیاه میسازد .

میدانی که‌اگرخودت‌مدت‌زیادی‌درساحل‌دریا یا درجاهای دیگر درآفتاب‌بمانی رنگ پوست بدنت تیره وقهوه‌ئی میشود واز رنگ‌طبیعی خودت پررنگ‌ترمیگردد.

اگرپس‌ازچندهفته‌حمام آفتاب‌رنگ‌خودت‌تااین‌اندازه‌تیره میشود آیارنگ‌پوست کسی که‌همیشه درآفتاب زندگی‌میکند چقدر تیره تر و سیاه‌ترخواهدشد؟ باین‌قراراگرمردمی درطی‌صدها وهزاران سال دریك سرزمین گرم وپر آفتاب زندگی کنند ، پدران‌وفرزندانشان و فرزندان فرزندانشان همه بهمین‌ترتیب درآن‌سرزمین بمانند طبعاً رنگشان تیره وتیره‌تر خواهدشد تاوقتیکه تقریباً سیاه میشوند .

تودهقانان هندی‌را دیده‌ای که‌حتی‌درزیر آفتاب نیمروزدرمزارع کارمیکنند . بسیاری‌ازاین دهقانان آنقدر فقیر هستندکه نمیتوانند بدن خودشان‌را خوب وباندازه کافی بپوشانند واغلب برهنه‌هستند .باین‌جهت تمام‌بدن آنها درمعرض تابش آفتابست وتمام‌عمرشان باین ترتیب سپری میشود ودرنتیجه رنگ‌پوستشان ناچارتیره وسیاه شده‌است .

باین‌ترتیب می‌بینیم که رنگ‌پوست‌مردم‌نتیجهٔ آب وهوای محیطی است که درآن‌زندگی میکنند . رنگ پوست بهیچوجه بابدی وخوبی و

اگر همهٔ آنها اولادان یك دسته از مردمان هستند پس چرا تا این اندازه باهم تفاوت وفرق دارند ؟

میدانی که یك آلمانی مثلا بایك سیاهپوست خیلی فرق دارد. آلمانی سفید است درحالیکه رنگ پوست سیاه تیره وسیاه است موی آلمانی کمرنگ و بلند است اماموی سیاهپوست سیاه وکوتاه ومجعد است . درضمن میدانی که یکنفر چینی هم باهردوی آنها تفاوت دارد .

البته خیلی بزحمت میتوان گفت که این تغییرات چگونه حاصل شده است باوجود این ما بعضی از دلایل این تغییرات را میدانیم

سابقاً برایت گفتم که چگونه حیوانات درتلاش برای جورشدن با محیط زندگیشان تدریجاً تغییر یافتند. ممکن است که آلمانی وسیاهپوست ازاولادان مردمان مختلفی باشند ودراینصورت در روزگارهای خیلی قدیمی اجدادمشترکی داشته‌اند . بدینقرار تغییرات آنها دنبالهٔ تغییراتی است که دراولادان بعدی آنها برای جورشدن با محیط اطرافشان بوجود آمده است یا اینکه ممکن است یکدسته از انسانها هم مثل بعضی از حیوانات بیشتر وزودتر بامحیط خودشان جورمیشوند و تغییر می‌یابند . باین شکل شخصی که مثلادرسرماهای سخت و یخهای نواحی شمال و حدود قطب زندگی میکند طبعاً بشکلی بارمی‌آید که بتواندسرمارا بیشتر وبهتر تحمل کند. حتی امروزهم «اسکیموها» [1] درمیان دشت‌های پوشیده‌از برف ویخ که درنواحی قطبی هست زندگی میکنند و بخوبی میتوانند سرمای سخت آنجا را تحمل کنند احتمال دارد که اگر آنها را بکشورهای گرمسیری شبیه کشورما بیاورند بزودی تلف‌شوند وبمیرند .

۱ ــ قبایلی که درنواحی شمالی وحدودقطب‌شمال زندگی میکنند .

واداشتن نمی‌تواند مایهٔ افتخار وغرور آدمی باشد [1] .

درهند می‌بینی که درشمال ، درکشمیر و درپنجاب مردم معمولا رنگشان روشن‌تراست وهرچه بسمت جنوب برویم رنگشان تیره‌تر میشود. بطوریکه دیده‌ای در «مدرس» ودر «سیلان» رنگ مردم خیلی تیره است .

البته خواهی گفت که این وضع نتیجهٔ آب وهواست زیراهرچه بیشتر بطرف جنوب برویم بخط استوا نزدیکتر میشویم وهواهم گرمتر میشود . [2]

البته این حرف تو کاملا صحیح است وهمین امر دلیل عمده واساسی برای اختلاف رنگ مردم درنواحی مختلف هند میباشد .

همچنین بطوریکه بعد خواهیم دید این اختلاف رنگ تااندازه‌ئی هم بعلت اختلافات طبیعی نژادهای مختلفی است که بهند آمده‌اند . در دوران‌های گذشته نژادهای متعددی بهند آمده‌اند وهرچند تامدتهاسعی کرده‌اند خودشان را ازدیگران جدانگاه دارند نتوانسته‌اند باهم مخلوط نشوند . باین جهت اکنون خیلی دشواراست که بگوئیم یکفرد عادی هندی کاملا ازیک نژاد خالص میباشد . [3]

---

۱ ــ کنایه‌ایست به انگلیسیان مقیم هند که خودشان را بعلت سفیدی پوست عالیتر ازهندیان که رنگ بدنشان تیره است میشمردند وضمنا درهند درعمارات راحت یا درزیر چتروسایه‌بان زندگی میکردند

۲ ــ درایران هم همین طوراست، مردم عادی ودهقانان نواحی گیلان ومازندران رنگ سفید دارند درحالیکه مردم استانهای جنوبی یا دهقانان روی دشتهای پرآفتاب رنگشان خیلی تیره‌تراست .

۳ ــ این حرف دربارهٔ ایران ومردم ایران نیز صحیح است.

نیکی شخص ارتباطی ندارد . یك شخص سفید پوست هم اگر مدتی در سرزمین‌های گرم زندگی کند رنگ پوستش تیره خواهد شد ، البته بشرط آنکه خودش را درساختمانها یا درزیر سایهٔ چترها و سایه بانها از آفتاب مخفی نسازد !

تو میدانی که ما [1] کشمیری هستیم و بیس از ۲۰۰ سال پیش اجدادمان در کشمیر زندگی میکردند . در کشمیر میبینی که همه کس واز جمله کشاورزان و کارگران رنگ پوست وصورتشان روشن وسفید است . این وضع بخاطر آنست که هوای کشمیر سرد است . اما همین کشمیری‌ها وقتی که بسرزمین‌های جنوبی‌تر وسایر نواحی هند می آیند که گرمتر است بعد ازچند نسل رنگشان تیره‌تر میشود . بعضی ازدوستان کشمیری تو رنگشان روشن است و بعضی دیگر رنگشان تیره. کشمیریهائی که مدت بیشتری در سایر نواحی هند زندگی کرده‌اند رنگشان تیره‌تر شده است

بدینقرار آب وهوا ومحیط طبیعی زندگی علت اصلی تغییرات رنگ پوست بدن وصورت است . البته ممکن هم هست کسانی باشند که هر چند درسرزمین‌های گرم زندگی میکنند به آن علت که درزیر آفتاب کار نمیکنند یا آنقدر ثروت دارند که در خانه‌های بزرگ وراحت بسر برند و مراقب خودشان ورنگ پوستشان باشند دررنگشان تغییری پیدا نمیشود .

ممکن است یك خانوادهٔ ثروتمند درطی چند نسل به این شکل در یك سرزمین گرمسیر زندگی کند ورنگ پوستش هم تحت تأثیر آب وهوا واقع نشود وتغییر نکند . اما کارنکردن ودیگران را بخاطر خود بکار

۱ - منظور از «ما» دراینجا خانواده نهرو است .

خوراکی درزمین آسانتر بود. باین جهت است که تصور میشود در هند مردم آنزمان در نزدیکی رودهای «سند» و «گنگ» سکونت داشتند ودر بین النهرین درنزدیکی رودهای «دجله» و «فرات» ودرمصر درنزدیکی ـ های رود «نیل» ساکن شدند و بهمین قرار در چین هم در نزدیکی رودهای بزرگ آن کشور بودند.

درهند ماازنخستین نژادی که اطلاع مسلم داریم وچیزهائی میدانیم نژاد «دراویدی» است. بعدها بطوریکه خواهیم دید آریائی ها ازسمت شمال غربی ومعمولهاازسمت شرقی بهسرزمین هند آمدند. حتی هم اکنون بیشتر مردمی که در جنوب هستند از اولادان و بقایای همان نژاد قدیمی «دراویدی» میباشند. آنها رنگ پوستشان ازمردم شمالی تیره تر و پررنگتر است و این امر شاید ازآنجهت است که «دراویدی» ها مدت زیادتری درهند اقامت داشتند

دراویدی ها مردمی مترقی و پیش رفته بودند. برای خودزبان مخصوص داشتند وبامردم دیگر ارتباطاتی برقرار کرده بودند اما آنچه میگویم مربوط بزمانهای خیلی دیرتراست و دراینجا ماخیلی زود و زیادی پیش آمده ایم.

در آن روزگارهای قدیم یك نژاد تازه درقسمتهای آسیای میانه و آسیای غربی واروپای شرقی تکامل می یافت. این نژاد «آریائی» نامیده میشود درزبان سانسکریتی نیز این کلمهٔ «آریا» وجود دارد که بمعنی شخص شریف یا نجیب زاده است.

از آنجاکه زبان سانسکریتی یکی از زبانهای مردم آریائی بوده است معنی این کلمه بمانشان میدهد که آریائی ها خودشان را خیلی شریفتر

۹

نژادها و زبانهای انسان

نمیتوان گفت که انسان ابتدا در کدام قسمت دنیا بوجود آمده است. همچنین نمیدانیم که محل سکونت انسان‌های ابتدائی کجا بوده است. شاید انسان تقریبا در یك زمان در چند نقطهٔ زمین پیدا شده است. باوجود این ظاهراً میتوان گفت در زمانی که یخچالهای بزرگ دوران یخبندان آب شد و مناطق یخ بسمت شمال عقب رفت انسان‌ها در مناطق گرمتر زندگی میکردند.

وقتی که یخ ها آب شد و ازمیان رفت بجای آنها دشتهای وسیعی با گیاههای مختلف بوجود آمد که شبیه به سرزمین‌هائی بود که اکنون در شمال سیبریه هست و آنها را «توندرا» مینامند. این دشت‌ها علفزارهای وسیعی شدند وانسان که حیوانات اهلی خودرا می‌چراند دراین علفزارها حرکت میکرد و جابجا می‌شد.

این انسان‌ها که جاومکان ثابتی برای زندگی خود نداشتند وهمیشه درحرکت بودند «چادرنشین» و «صحراگرد» نامیده میشوند. حتی امروزهم در کشورهای مختلف واز جمله درهند بعضی طوایف چادرنشین داریم که مانند «کولی‌ها» دائماً درحرکت هستند وهرگز دریك جای ثابت نمی‌مانند.

قاعدتاً مردم آن‌زمان درنزدیکی رودهای بزرگ سکونت داشتند زیرا درنزدیکی رودها دشت‌ها برای زراعت خوب بود و علف فراوان‌تر میروئید. دراین قبیل جاها بواسطهٔ فراوانی آب کاشتن و رویاندن مواد

بوده‌اند که اجداد بسیاری از مردمان دنیای امروز بشمار میروند.

یکی از نژاد های بزرگ دیگر نژاد «مغول» است. این نژاد در قسمت های شرقی آسیا، درچین، ژاپن، تبت، سیام و برمه پراکنده شد. گاهی اوقات آنها را نژاد «زرد» هم مینامند. بطوریکه بعضی از آنها را دیده‌ای معمولا استخوانهای صورتشان برآمده ودرشت است وچشمهای ریز وتنگ دارند.

مردم آفریقا و بعضی جاهای دیگر «نگرو» (سیاه‌پوست) هستند، آنها نه آریائی هستند و نه مغولی ورنگ پوستشان هم خیلی تیره تراست.

مردمان عربستان و فلسطین یعنی عربها و یهودی‌ها هم ازیك نژاد دیگر میباشند.

درطول هزاران سال تمام این نژادهای بزرگ به بسیاری نژادهای کوچکتر تقسیم شده‌اند وتااندازه‌ئی بهم مخلوط گشته‌اند اما احتیاجی نیست که دراین باره خودمان‌را ناراحت سازیم.

یك وسیلهٔ مهم و بسیارجالب برای تشخیص نژادهای مختلف وشاخه های آنها ازیکدیگر مطالعه در زبانهای آنها میباشد. هر نژاد یك زبان جداگانه ومخصوص بخودداشته است اما درطول زمان ازهرزبانی زبان های متعدد دیگری بوجود آمده وتکامل یافته است. ولی تمام این زبانها مثل بچه‌های زبان اصلی بودند وجزو یك خانواده میباشند.

مابه‌آسانی میتوانیم کلمات مشترك را درزبانهای مختلف تشخیص بدهیم وخویشاوندی وارتباط آنها را بفهمیم.

وقتی که آریائی هادرآسیا واروپاپراکنده شدند دیگر نتوانستند

ونجیب‌زاده‌تر ازدیگران میدانسته‌اند ؛ ظاهراً آنهاهم مانند مردم زمان ما این‌عیب‌را داشته‌اند که خودشان‌را ازدیگران بهتر و برترمیشمردند.

بطوریکه میدانی امروزهم یکنفرانگلیسی ، نژادوملت خودش را ازتمام مردم‌روی‌زمین بهترمیداند . یك نفر فرانسوی هم یقین دارد که فرانسویهابزرگترین‌وعالی‌ترین‌ملت‌دنیاهستند آلمانی‌ها وآمریکائی‌ها و دیگران نیزدرباره‌ٔخودشان همینطورها فکرمیکنند .

آریائی‌های آنروز درسرزمین‌های شمالی آسیا واروپادردشتهای وسیع وچمنزارها درحرکت‌بودند وگله‌چرانی میکردند .

امااز یك‌طرف‌دائماًتعدادشان‌زیادترمیشدوازطرف‌دیگرزمین‌هائی که در اختیارشان بود خشك تر و میزان علف کمتر می گشت و دیگر محصولات خوراکی برای‌غذای‌همهٔ آنهاکافی‌نبود بدین‌جهت آنهامجبور شدند که درجستجوی‌غذا بسایرنقاط زمین کوچ کنند . باین‌شکل بود که آنها در سراسر اروپا پراکنده گشتند وبطرف هند و ایران وبین‌النهرین هم آمدند .

پس می‌بینیم تقریباً تمام مردمان اروپا وشمال هند و ایران و بین‌النهرین با وجود اینکه اکنون اینهمه باهم تفاوت واختلاف دارنددر واقع اولادان اجداد مشترك‌وواحدی هستند که همان آریائی‌های‌سابق بوده‌اند البته این‌وقایع درروزگاری خیلی پیش‌ازاین اتفاق افتاده است وازآن زمان تاکنون حوادث فراوانی روی‌داده‌است ونژادهای مختلف هم تااندازهٔ زیادی باهم مخلوط شده‌اند.

بدین شکل دیدیم که آریائی‌های سابق یکی‌ازنژادهای بزرگ

بعضی زبانها مانند ترکی و ژاپونی با هیچ یك از این سه گروه نسبتی ندارند.

بعضی زبان های جنوب هند نیز مانند زبانهای تامیل، تلوگه، مالایالام، و کنارسی نیز جزو این گروهها نیستند،این چهارزبان جنوبی از خانوادهٔ زبان‌های دراویدی میباشند و بسیارقدیمی هستند. [۱]

۱ ــ در هند چهارده زبان مختلف بزرك وجود داردکه برسمیت شناخته شده‌اند وزبانهای ملی هستند و برای خود ادبیات دارند و بهریك از آنهامیلیونها نفر صحبت میکنندوازاین‌جهت بعضی از آنها در ردیف زبانهای بزرك‌دنیا میباشند.

تماس ورابطه میان‌خودشانرا حفظ کنندو بایکدیگر مربوط بمانند در آن روزگارها راه آهن و تلگراف و پست و حتی کتابهای نوشته شده وجود نداشت که مردم را باهم مربوط و آشنا سازد. باین ترتیب هرگروه از آریائی‌ها کم کم همان زبان‌اصلی‌را بشکل مخصوص خودشان‌حرف‌زدند وبعد ازمدتی این زبان با زبان اصلی که پدر آن بودیا بازبانهای دیگری که پسرعموهای آن حساب میشدند ودرسرزمینهای دیگر آریائی بکار میرفت تفاوت‌پیدا کرد. باین‌دلیل‌است که امروزاینهمه زبانهای‌مختلف در دنیا می بینیم.

باوجود این وقتی این زبانهارا مطالعه میکنیم می‌بینیم که هرچند تعداد آن ها اینهمه زیاد است بسیاری از زبانها باهم خویشاوند هستند. مثلا هرجاکه آریائی ها رفته‌اند زبان مردم اکنون ازخانوادهٔ زبانهای آریائی است.

زبانهای سانسکریتی، لاتینی،یونانی، انگلیسی، فرانسوی، آلمانی، ایتالیائی، ایرانی وبعضی زبانهای دیگر با هم پسر عمو و جزو خانوادهٔ زبانهای آریائی میباشند. بسیاری از زبان های هندی ما مانند هندی، اردو، بنگالی، مراتی وگجراتی فرزندان زبان سانسکریتی هستندو باین قرار آنها هم ازخانوادهٔ زبانهای آریائی میباشند.

یك‌خانوادهٔ بزرگ‌دیگر خانوادهٔ‌زبانهای‌چینی است که‌چینی، برمه‌ئی تبتی وسیامی وغیره‌جزو آنست.

یك گروه سوم زبانهای سامی است که شامل زبان عربی و زبان یهودی میشود.

مشترك وشبيه بهم دراين زبان‌ها وجودداشت. حتی اکنون پس ازهزاران سال هنوزهم میتوانیم این کلمات مشترك راکه درزبانهای مختلف وجود دارد پیدا کنیم ومیتوانیم بگوئیم که روزگاری تمام‌این زبان هایك‌زبان واحد بوده‌اند.

بطوریکه میدانیم کلمات بسیاری هست که درزبان های‌انگلیسی وفرانسوی‌وبعضی‌زبانهای دیگر یکسانست.

اکنون برای مثال دو کلمهٔ بسیار مانوس وعادی «پدر» و «مادر» رامورد آزمایش و مطالعه قرار میدهیم. همان طور که میدانی در زبان هندی ما آنها را «پتا» و «ماتا» میگوئیم درزبان سانسکریتی «پتر» و «ماتر» میباشد در زبان لاتینی این دو کلمه«پاتر» و«ماتر» درزبان‌یونانی «پاتر» و «متر» درزبان آلمانی «فاتر» و «موتر» درزبان فرانسوی«پر» و «مر» ودرزبان انگلیسی «فادر» و«مادر» وهمچنین دربسیاری زبان های دیگر کلماتی نزدیك‌وشبیه این کلمه‌هست.

آیا بنظر نمیرسد که آنها بایکدیگر شباهت‌فراوان دارند؟ درواقع آنها مثل پسرعموهای یك خانواده به‌یکدیگر شبیه هستند

البته بسیار ممکن است که بسیاری ازکلمات یك زبان از زبان دیگری‌اقتباس‌وگرفته شده‌باشد.هم‌اکنون درزبان هندی کلماتی‌هست که اززبان انگلیسی گرفته شده‌است. زبان انگلیسی هم بعضی کلمات را اززبان هندی گرفته است.

اما «پدر» و «مادر» کلماتی نیستند که اززبان دیگری اقتباس‌شده باشند این‌ها نمیتوانند کلمات تازه‌ئی باشند زیرادرهمان آغاززندگی‌انسان وازهمان وقت که بشرصحبت کردن بایکدیگررا شروع کرد طبعاً پدران

۱۰

خویشاوندی زبانها

دیدیم که چگونه آریائی‌ها در کشورها و سرزمین های مختلف پراکنده شدند و بهرجا رفتند وهرطور که بود زبان خودشان را همراه داشتند. اما آب وهواهای گوناگون و اوضاع واحوال و شرایط متفاوت محیط ها اختلافات فراوانی درمیان گروههای مختلف آریائی ها بوجود آورد. هر گروهی از آنها کم کم عادات و آداب مخصوصی پیدا کردند.

بطوریکه هر گروه دیگر نمیتوانست گروه های دیگر را که در سرزمین‌های دیگر بودند ببیند زیرا در آن زمان‌ها مسافرت کاری بسیار دشوار بود. درنتیجه هر گروه ازگروه های دیگرجدا ماند.

اگر مردمی دریکجا یا دریك سرزمین مطلب تازه‌ای می‌آموختند وکشف میکردند نمیتوانستند آنرا به مردمان سرزمین های دیگر هم بگویند. باین شکل تغییراتی روی مینمود و پس از چند نسل خانوادهٔ واحد و مشترك آریائی تقسیم گردید و بصورت خانواده های متعددی درآمد. شاید هم همه فراموش کردند که تمام ایشان ازیك خانوادهٔ بزرگ بوده‌اند.

زبان واحد آنها هم بصورت زبانهای مختلف و متعددی درآمد که بنظر میرسید بایکدیگر تفاوت های بسیاردارند. اما هرچند که این زبان ها باهم متفاوت بودند واختلافات زیادی در آنها دیده میشد بسیاری کلمات

اما تمام این تصورات ازخودبینی وخودخواهی است.

هرکس خودش وکشورش را خوب تر و بهتراز دیگران میشمارد اما درواقع هیچ کسی نیست که درخود مقداری خوبی ومقداری بدی نداشته باشد و بهمین شکل هیچ کشوری هم نیست که در آن چیز های بدی نباشد وازبعضی جهات خوب نباشد

مابایدخوبی را درهرجاپیدا میکنیم بگیریم وبکوشیم که بدی راهم ازهرجا که هست دورسازیم.

البته ما باید بیشتر دربارهٔ آنچه مربوط بکشور خودمان است فکر کنیم . متاسفانه کشور ما امروز در وضع بدیست و بیشتر مردم وطن ما بسیارفقیر ومستمند هستند و هیچ لذت و شادمانی درزندگی آنها وجود ندارد.

ما باید ببینیم که در رفتار و آداب ما چه چیز هایخوبی هست و بکوشیم آنها را حفظ کنیم وهرچه راهم بدهست باید بدورافکنیم همچنین اگر در کشور های دیگر هم چیز های خوبی هست مسلما باید آنهارا اقتباس کنیم.

ماکه هندی هستیم باید درهندزندگی کنیم وبخاطرهندکارکنیم اما نبایدفراموش کنیم که درعین حال مابخانوادهٔ بزرگتری که درسراسرجهانست تعلق داریم وبالاخره مردمیهم که درسایرکشورهای جهان زندگی میکنند خویشاوندان وپسرعموهای ما هستند

چقدرخوب وعالی خواهدبود که تمام مردم جهان شادمان وخشنود وراضی باشند بدین جهت مابایدبکوشیم تاسراسرجهان بصورتی درآید که بتوان درآن شادمان تر وخوشبخت ترزندگی کرد

ومادرانی وجودداشتند و برای نامیدن آنها کلماتی درست شده است. بدین قرارمیتوانیم بگوئیم که این کلمات ازز بانهای دیگر اقتباس و گرفته نشده‌اند و قاعدتاً همه اولادان یك خانواده‌هستند و ازیك جد بزرگ ناشی شده‌اند.

ازهمین ملاحظات میتوانیم بفهمیم بسیاری ازمردمی که امروز در سرزمین های مختلف وجدا ازهم زندگی می کنند وزبانهای مختلفی را بکار میبرند در روزگاران گذشته پدرانشان باهم زندگی میکرده‌اند و اعضای یك خانوادهٔ بزرگ بوده‌اند.

می بینی که مطالعهٔ زبانها چقدر شیرین وجالب است وچقدرمطالب زیاد را بما می آموزد . اگرما سه یاچهار زبان یاد داشته‌باشیم یاد گرفتن زبانهای بیشترهم کاردشواری نیست.

همچنین می بینی بسیاری ازکسانی که اکنون درسرزمینهای مختلف جدا ازیکدیگر ودور ازهم زندگی میکنند درروزگارهای پیش ازاین مردم واحدی بودند

ازآن زمان به‌بعد تغییرات بزرگی روی نموده‌است و بسیاری ازما خویشاوندیها و پیوندهای قدیمی خودمان را فراموش کرده‌ایم.

اکنون درهر کشوری مردم تصور میکنند که خودشان بهترین و باهوشترین مردمان هستند ودیگران بخوبی وشایستگی ایشان نیستند. یك انگلیسی تصورمیکندکه اوو کشورش ازهمهٔ مردم وهمهٔ کشور هـا بهتر هستند. فرانسوی هم ازفرانسه و هرچیز فرانسوی مغروراست. آلمانیها وایتالیائیها فکرمیکنند که کشورشان پایان ونهـایتی ندارد و بسیاری از هندی‌هاتصورمیکنند که‌هندازجهات‌مختلف بزرگترین کشورجهانست. ۱

۱ - متاسفانه بسیاری از ایرانیهای خودمان همچنین تصوراتی دارند ،

جاهائیکه آب وهوا گرم است لباس میپوشد.

شاید اروپائیها از آن جهت خودرا متمدن تر میشمارند که تصور میکنند انسانی که یك تفنگ دارد از انسان بدون سلاح قوی تر است و بدینجهت متمدن ترمیباشد!

درهر صورت ولومرد تفنگدار باندازهٔ یك مرد بی‌سلاح متمدن نباشد ظاهراً نباید باو گفت که متمدن نیست زیرا درغیراین صورت با تفنگ خود اورا از پا خواهد افکند [۱].

میدانی که چندسال پیش جنگ بزرگی اتفاق افتاد که بیشتر کشور های جهان در آن شرکت کردندو هر یك از آنها میکوشید که هرچه بتواند بیشتر افراد طرف مقابل رابکشد [۲].

انگلیسیها تمام نیروی خودشان را بکار میبردند که آلمانی‌ها را بکشند و آلمانی‌هاهم هرچه میتوانستند انگلیسی‌ها را میکشتند.در این جنگ میلیونها نفر ازمردم کشته شدندوهزاران‌هزار نفر دیگر برای تمام عمرخود علیل وناقص گشتند . بعضی‌ها دیگرچشم ندارند وکورشده‌اندو بعضی‌دیگر دست یاپاندارند .

اگریادت باشد بسیاری‌ازاین مجروحین جنگ‌را درفرانسه‌وجاهای دیگر دیده‌ای . یادت هست در مترو [۳] پاریس بـرای این قبیل اشخاص صندلیهای مخصوص هست

---

۱ ـ این عبارت کنایه‌ای بخشونتها وتجاوزات انگلیسها درهند است که‌خود را عالی‌تر ومتمدن تر ازهندیان میشمردند واگر به آنها خلاف این‌حرف گفته میشدآنرا توهین حساب میکردند

۲ ـ منظور جنگ‌جهانی اول است که ازسال ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ طول کشید و متاسفانه مصیبت‌ها وفجایع آن درجنگ‌جهانی‌دوم‌هم تکرارشد . ـ

۳ ـ راه‌آهن‌زیرزمینی پاریس

۱۱

تمدن چیست؟

اکنون میخواهم برایت دربارهٔ نخستین تمدنها مطالبی بگویم اما پیش از آنکه باین کار بپردازم باید بکوشیم تا معنی ومفهوم تمدن را بفهمیم.

کتاب لغت بما میگوید که متمدن ساختن عبارتست از بهتر کردن، ظریفتر وپاکیزه‌تر کردن، عادات ورسوم عالی ونیك را جانشین عادات ورسوم وحشیانه ساختن ودراین مطالب مخصوصاً نظر متوجه یك اجتماع یا یك گروه ازمردم است.

وضع وحشیانهٔ زندگی انسان درموقعی که شکل زندگی او از حیوانات وحشی فقط کمی بهتر است «وحشیگری» یا «بارباریسم» نامیده میشود. کلمهٔ «تمدن» مخالف ومتضاد «وحشیگری» است یعنی هرچه از وحشیگری بیشتر دورشویم بیشتر متمدن هستیم.

اما آیا چگونه میتوان فهمید که یك شخص یا یك جامعه وحشی است یامتمدن بسیاری از مردم دراروپا تصور میکنند که آنها خیلی متمدن هستند ومردم آسیا کاملا وحشی میباشند

آیا این تصور بخاطر آنست که مردم اروپا بیشتر از مردم آسیاو آفریقا لباس میپوشند؟

البته این حرف نمیتواند صحیح باشد زیراوضع کمی یازیادی لباس باآب وهوا بستگی دارد درجائیکه آب وهوا سرداست انسان بیش از

۱۲

تشکیل قبیله‌ها

در نامه‌های قبلی خود برایت گفتم که انسان در آغاز کار و موقعی که تازه در روی زمین پیدا شد تا چه اندازه بحیوانات شباهت داشت. یواش یواش، در طول هزاران سال، انسان پیشرفت کرد و کامل‌تر و بهتر شد. قاعدتاً در ابتدا انسان هم مانند بعضی حیوانات وحشی امروز شخصاً بهمه چیز حمله میبرد و بشکار موجودات دیگر میپرداخت و تنها زندگی میکرد.

بعد فهمید که خیلی عاقلانه تر و بهتر است که دسته جمعی همراه با دیگران زندگی کند و اگر عده‌ئی مردم با هم میبودند خیلی نیرومندتر میشدند و میتوانستند در مقابل حملات حیوانات یا احتمالا حملات انسان‌های دیگر از خودشان بهتر دفاع کنند. حتی بسیاری از حیوانات هم بخاطر صلاح خودشان بصورت دسته جمعی و بشکل رمه‌ها و گله‌ها زندگی میکنند.

گوسفندها و بزها و گوزنها و حتی فیلها بصورت دسته جمعی بسر میبرند و حرکت میکنند. وقتی که گله‌های حیوانات به خواب میروند بعضی از افراد آنها بیدار میمانند و از دیگران مراقبت میکنند.

لابد درباره گله‌های گرگها نیز مطالبی خوانده‌ای. در روسیه هنگام زمستان گرگها بصورت دسته جمعی حرکت میکنند و موقعی که خیلی گرسنه میشوند دسته جمعی به آدمها حمله میبرند. این اتفاق در فصل زمستان بیشتر روی میدهد و گرگها که کمتر غذا گیر میآورند و گرسنه

آیاتصور میکنی که این یك کار تمدن آمیز و خوبیست که مردم یکدیگر را باین شکل بکشند ؟ درحالیکه اگر دو نفر در خیابان باهم دعوا کنند مامور پلیس آنها را ازیکدیگر جدامیکند ومردم‌هم فکر میکنند که آنها چه‌اشخاص نادان وابلهی هستند .

این وضع درست مثل جنگهای وحشیانه‌ایست که در میان قبایل جنگل‌ها اتفاق می‌افتد . بنابراین وقتی که وحشی های جنگلی را «وحشی» مینامیم آیا کسور هائیکه باین‌شکل بجنگ و کشتار میپردازند چقدر وحشی‌تر هستند

بدینقرار وقتی که ازاین نظر به موضوع نگاه کنی خواهی گفت کشورهائی که‌درجنگ‌بزرگ‌جنگیدند و کشتار کردند یعنی انگلستان آلمان ، فرانسه ، ایتالیا وبسیاری کشورهای دیگرابداً متمدن نیستند .

باوجوداین میدانی که دراین کشورها چیزهای زیباهم فراوانست ومردم نیك‌هم زیادهستند اکنون‌خواهی گفت که‌بدینقرار فهمیدن‌معنی تمدن‌آسان نیست والبته حق‌هم داری . این‌یك موضوع بسیار دشوار و پیچیده است

ساختمانهای زیبا ، تابلوهای زیبا و کتابهای گوناگون و هرچه زیبائیست مسلماً نشانه‌های‌تمدن هست امابهترین‌نشانهٔ تمدن وجودانسان عالی ونیك‌است که خودخواه نباشد وهمراه با دیگران برای خوشبختی همه کار کند . کار کردن باهم بهتراز کار کردن‌به‌تنهائیست و کار کردن‌باهم برای‌خیروخوشی مشترك و عمومی ازهرچیز بهتراست .

میکردند. از آنجهت نیرومندترین شخص برای رهبری انتخاب میشد که اغلب برای قبیله جنگهای فراوان درپیش بود .

اگر افراد قبیله درمیان خودشان بجنگ ودعوا میپرداختند بزودی قبیله درهم می‌شکست وازمیان میرفت بدین جهت رهبر قبیله از جنگ و زدوخورد درداخل قبیله جلوگیری میکرد .

بدیهی است که یك قبیله باقبیله های دیگر جنگ میکرد واین کارهم زیاداتفاق می‌افتاد . این کار درواقع نسبت بوضع سابق که هر فرد بخاطر خودش باهرفرددیگر جنگ میکرد پیش‌رفت وتکاملی بود .

نخستین قبیله ها درواقع خانواده های بزرگ بودند که تمام‌افراد آنها با یکدیگر خویشاوندی داشتند. اما خانـواده ها دائماً بـزرگ و بزرگتر میشد تا اینکه قبیله هم وسعت‌زیاد پیدامیکرد وبصورت‌بزرگی درمی‌آمد .

برای انسان های اولی آن روزگار ها مخصوصاً پیش از آنکـه قبیله ها تشکیل شوند زندگی‌خیلی دشوار بوده‌است. انسان‌در آن‌زمان نه‌خانه داشت ونه‌لباس.قطعاتی ازپوست‌حیواناتی راکه‌شکارمیکردبخود میبست و دائماً هم درحال جنگ وستیز بود. برای بدست آوردن غذای روزانهٔ خودناچاربود که‌حیوانات راشکارکند وبکشدیامیوه‌های‌درخت های وحشی‌را جمع آوری کند.

قاعدتاً انسان آن زمان‌احساس میکرد که از همه طرف بادشمنان گوناگون احاطه شده‌است. حتی طبیعت هم درنظرش بصورت یك‌دشمن جلوه‌میکرد که‌صاعقه‌وبرف‌وزلزله را برسرش‌فرومی آورد. انسان‌بدبخت وبیچاره همچون یك اسیر وحشت‌زده درروی زمین‌سرگردان‌بودوچون

میمانند بیشتر به آدمها حمله میکنند .

خیلی کمتر اتفاق می‌افتد که یك گرگ به‌تنهائی بیك انسان حمله کند بلکه آنها بصورت دسته‌جمعی وچندتائی جمع میشوند ودراین‌موقع خود را برای حمله کردن به‌عده‌ئی از انسانها قوی‌تر میدانند .

دراینموقع اغلب انسانها مجبور میشوند که برای نجات جان خودشان باکمال‌سرعت ازمقابل حملهٔ گرگها فرار کنند واغلب میان انسانها که‌سوار سورتمه هستند وبرروی یخها میگریزند وگرگها که آنهارا دنبال میکنند مسابقهٔ پرهیجانی بر پا میشود .

باین‌قرار نخستین پیشرفتی که انسانهای اولی در راه تمدن حاصل کردند این‌بود که دورهم جمع‌شدند وبصورت گروهها یاباصطلاحی که امروزمیگوئیم بصورت«قبیله»ها در آمدند .

آنها درقبیله‌ها باهم کاروزندگی میکردند . ودرمیان آنها چیزی که باصطلاح امروزهمکاری‌نامیده‌میشود برقرار گردید .

هر فرد انسان اول به‌قبیله‌اش فکرمیکرد و بعدبخودش . اگر قبیله بخطر می‌افتاد هریك از افراد آن بخاطر آن وبرای دفاع ازآن بجنگ میپرداخت‌واگریکی ازافراد قبیله کارنمیکرد ازقبیله اخراج‌میگشت .

وقتی که مردم‌بایکدیگر کارمیکردند بایدنظم وترتیبی بکارخود میدادند اگرهر کس هرچه دلش میخواست میکرد دیگر ازقبیله‌چیزی باقی‌نمیماند .

باین‌ترتیب لازم‌بود که درقبیله یکنفررهبر یا رئیس بشود . حتی گله‌ها وگروههای حیوانات‌هم برای‌خودرهبرانی‌دارند . قبیله‌های‌انسان نیز نیرومندترین افراد را از میان خود بعنوان رهبر و رئیس انتخاب

چگونه مذهب آغاز گشت و کارها تقسیم شد

در آخرین نامه‌ام برایت گفتم که چگونه انسانهای اولی از همه چیز میترسیدند و تصور میکردند که هر مصیبت و بدبختی نتیجهٔ خشم وحسادت خدایان است. این خدایان تصوری در همه جا، درجنگل، در کوهستان، در رودخانه ودرابرها بنظر انسان می آمدند. انسانهای آنزمان خدارا بصورت یك شخص خوب و نیکوکار ومهربان تصور نمیکردند بلکه اورا یك شخص خشمگین وبدخواه میشمردند که همیشه در حال غضب است.
گاهی اوقات وقتی مصیبی روی میداد مثلا یك زلزله یا یك طغیان آب یا یك بیماری بزرگ پیش می آمد که عدهٔ زیادی ازمردم رامیکشت انسان ها بوحشت می افتادند وپیش خود فکر میکردند که خدایان خشمگین شده‌اند، و برای خشنود ساختن ایشان کارهای مختلف میکردند بطوریکه اغلب مردان یازنانی را قربانی میساختند وحتی فرزندان خود- شانرا میکشتند و به خدایان تقدیم میداشتند. این چنین وضعی اکنون در زمان ما مخوف وهولناك بنظر میرسد اما وقتی که انسان وحشت زده میشود ومیترسد ممکن است هر کاری بکند
قاعدتاً آغاز مذهب باین صورت بوده است . بدینقرار مذهب بصورت ترس از همه چیز ظاهر گشت . وهر چیزی هم که بخاطر ترس و وحشت انجام شود خوب نیست. امابطوریکه میدانی مذهب چیزهای بسیار

نمیتوانست هیچ چیز بفهمد ازهمه چیز میترسید.

اگر برق در آسمان میدرخشید وصاعقه میغرید فکر میکرد که خدائی در درون ابرهاهست که با او کینه میورزدومیخواهد اورامضروب سازد بهاین جهت بوحشت می افتاد ومیترسید ومیخواست کاری بکندتا آن کسی راکه درمیان ابرهاهست ورعد وبرق وبرف وباران را برسر اوفرو میریزد نسبت بخودمهربان سازد.

آیاچگونه میتوانست اورا برسرمهر بیاورد؟

انسان آن زمان روشن بین وبافکر نبود. پیش خودش فکرمیکرد خدائی که در ابر ها هست بخودش شبیهاست و گرسنه است و غذا و خوراکی دوست دارد. باین جهت مقداری غذا برای خدانذرمیکرد یایك حیوانرا برای رضای اومیکشت یاباصطلاح امروز «قربانی» میکردو آنرا در یك جائی میگذاشت که خدا آنرا بخورد، خیال میکرد که باین وسیله میتواند خدا را راضی کندو باران یابرق وچیزهای شبیه آنرا متوقف سازد،

این کارها درنظر ماکه میدانیم چرا برف وباران میباردوچرا رعد و برق صورت میگیرد ابلهانه است . کشتن یك حیوان نمیتواند دراین عوامل طبیعی هیچ اثری داشته باشد. اما هرچندهم که این فکر ابلهانه است بسیاری مردم حتی امروز نیز آنقدر جاهل هستند که هنوز هم چنین کارهائی میکنند .

تمام اعضای قبیله که بـا هم کار میکردند میتوانستند رویهمرفته غذائی بیشتر از آنچه هریك به‌تنهائی‌تهیه میکرد بدست آورند

میدانی که کار کردن با هم یاهمکاری کردن بما کمك میدهد خیلی کار ها بکنیم که نمیتوان بتنهائی انجام داد . یك یا دو نفر نمیتوانند بار سنگینی را براحتی حمل کننـند اما اگـر چندنفر باشند که بیکدیگر کمك دهند براحتی میتوانند آن بار را حمل کنند .

یك پیشرفت بزرگ دیگرهم درآن روزها صورت گرفت که در بارهٔ آن قبلا هم برایت مطالبی گفتم این پیشرفت کشف کشاورزی بود .

لابد برایت جالب توجه خواهد بود کـه بدایی کشاورزی ابتدا درمیان بعضی مورچه ها شروع شد . البته منظورم این نیست که بگویم مورچه‌ها هم بذر میکاشتند وشخم میزدند و بعدهم محصول کشاورزی را درو وخرمن میکردند . اما کار مورچه ها تقریباً شبیه اینکار بود . باین معنی که وقتی گیاه یابوته‌ئی پیدا میکردند که بدرش را میخوردند باکمال دقت علفهای دیگر را ازاطرافش پاك میکردند ودرنتیجه آن بوته بیشتر وبهتر زنده میماند و رشدمیکرد .

شاید انسان‌هم روزگاری همین کاری را میکرد کـه مورچه ها میکنند . انسان نمیخواست که تمام وقت را مشغول کار باشد وباینوسیله غذا بدست بیاورد زیـرا اینکار بسیار دشوار بود و میخواست از راه آسانتری برای‌خود غذافراهم سازد . باین‌جهت بود که متوجه کشاورزی شد واز این‌راه تغییر بزرگی درزندگی او پیش‌آمد .

پیش‌از شروع کشاورزی هرفرد انسان یك شکارچی بود و شکار تنهاکاری بود که انسان انجام میداد . احتمال دارد که درآن زمانها زنان

خوب وزیبائی هم بمامیگوید

وقتی که بزرگتر شدی دربارهٔ مذاهب دنیا مطالب بیشتری خواهی خواند وازکارهای خوب وبدی که بنام مذهب اتفاق افتاده وانجام گرفته است بیشتر با خبر خواهی شد.

اکنون فقط این نکته مورد نظر ماست که ببینیم فکر مذهب چگونه آغاز گشت. بعدها خواهیم دید که مذهب چگونه رشد پیدا کرد. متاسفانه هنوزهم مردم بنام مذهب بایکدیگر می جنگند وبرسر یکدیگر میکوبند.[1]

برای بسیاری ازمردم هنوزهم مذهب یك چیزمخوف وترسناك است. هنوزهم بسیاری ازمردم وقت خودشان رادراین راه صرف میکنند که بعضی موجودات خیالی را ازخود خشنود وخرسند سازند وبرای این کار هدایا و تحفه هائی به معابد تقدیم میدارند و حتی حیوانات را قربانی میکنند.

بدینقرار می بینیم که انسان اولی زندگی دشواری داشت. ناچار بود که غذای هرروز را تقریباً درهمان روز بدست آورد ودرغیراین صورت گرسنه میماند. درآن روزگار هیچ انسانی بدون کار کردن نمیتوانست زنده بماند. برای هیچ کس ممکن نبود که مقداری غذا و آذوقه برای چند وقت خود تهیه کند وبعد تامدت زیادی هیچ کاری انجام ندهد وبا همان غذاها خودرا سیرنگاهدارد.

وقتی که قبیله تشکیل شد زندگی انسان کمی راحت ترگشت

۱- این موضوع مخصوصاً درهند که اغلب میان مسلمانان وهندوان تصادماتی روی میداد جالب توجه وقابل تذکر بود

۱۴

تغییراتی که بر اثر کشاورزی پیش آمد

درنامهٔ آخری خود مطالبی دوبارهٔ تقسیم کار برایت گفتم. دراوایل کار ودرزمانیکه انسان فقط از راه شکار زندگی میکرد تقسیم کار بسیار ناچیز بود. هر کس برای خود بشکار میپرداخت وبزحمت میتوانست غذای کافی برای خویش فراهم سازد.

ظاهراً تقسیم کار ابتدا میان مردان وزنان شروع شد که مردان بشکار میپرداختندوزنان دریك جامیماندند وازبچه های خود وحیوانات اهلی نگاهداری ومراقبت میکردند.

وقتی که مردم کشاورزی را آموختند پیشرفتهای جدیدی حاصل شد. نخست اینکه تقسیم زیادی درکارها پیدا شد. بعضی هاشکارمیکردند بعضی دیگر بکار مزرعه‌ها میپرداختند وزمین را شخم میزدند. بعد هم باگذشت زمان مردم باز کارهاوشغل های تازه تری آموختند ودراین کارها متخصص میشدند.

یکی دیگراز نتایج زراعت زمین این بود که انسان دردهکده‌ها وشهرها ساکن گردید. پیش ازشروع کشاورزی مردم دائما در حرکت بودند ودرهرجاکه پیش میآمد ومیتوانستندشکارمیکردند. لازم نبود که در یك جا بمانند. بهر جاکه میرفتند میتوانستند شکار کنند اغلب هم مجبور بودند بخاطر گاوها و گوسفندها و حیوانات اهلی دیگری که

مراقب بچه‌ها بودند ومیوه جمع میکردند .

وقتی کـه کشاورزی آغاز گشت کار های مختلفی هم پیدا شد . مقداری کار درمزرعه انجام میگرفت . شکار کردن هم هنوز وجودداشت. کسانی هم مأمور مراقبت و نگاهداری ازحیوانات اهلی و گله‌ها بودند . شاید زنها مأمورمراقبت حیوانات ودوشیدن شیر ازگاوها بودند . بعضی مردها یك کار را انجام میدادند وبعضی دیگر بکارهای دیگر میپرداختند.

امروز میبینی که در دنیا هر کس یك کارمخصوصی را بعهده دارد وانجام میدهد . یکنفر پزشك است یکی دیگر مهندس ساختمان پلها و راههاست . یا یکنفر نجار است یکی دیگر آهنگراست . یکی بناست وخانه‌ها را میسازد ودیگری کفشدوز و خیاط است وبهمین قرارهر کس کاری انجام میدهد . هر کس بیك کار و یك کسب مخصوص مشغول است ودربارهٔ کارها و کسبهای دیگرچیززیادی نمیدانند یااصلاهیچ‌چیز نمیدانند. این وضع را تقسیم شغل یاتقسیم کار میگویند .

اگر شخصی بکوشد کـه یك کار را خوب انجام بدهد بیقین آن کار را خیلی بهتر انجام خواهد داد تـا اینکه بخواهد چندکار را باهم انجام‌دهد.

اکنون‌در دنیای زمان ماکارها بمقدارخیلی زیادی تقسیم‌شده‌اند بطوریکه میبینیم این تقسیم کار خیلی آهسته از زمانهای خیلی قدیم و در موقعی که قبیله‌ها تشکیل‌شد ومردم بکشاورزی پرداختند آغاز شد .

در آن زمان بانك‌هائی وجود نداشت که انسان پول‌ها یا اموال دیگرش را در آنجا نگاهدارد. انسان باید غذای هرروزش را بوسیلهٔ شکارهمان روز فراهم میساخت . اما با پیدا شدن کشاورزی از زمین محصول زیاد بدست میآورد و این محصول خیلی بیشتر از آن بود که یکباره خورده ومصرف شود وبنابراین ازاین زیادی ومازاد یاغذای اضافی راذخیره میکرد.

می بینیم که ازاینجا بدست آوردن غذای اضافی آغاز میشود. مردم این خوراك اضافی را تهیه میکردند زیرا برای آنها کارخیلی کمی داشت وبا مختصر کار اضافی میتوانستند بیش از آنکه لازم داشتند غذا برای خودشان تهییه کنند.

بطوری که میدانی اکنون ما بانکهای متعددی داریم که مردم پولشان‌رابآنهامیسپارندوهروقت لازم باشد بوسیلهٔ چك‌هرقدرازپولشان راکه بخواهند پس میگیرند.آیا هرگزفکر میکنی که این پولها ازکجا آمده است؟ اگردربارهٔ آنها فکر کنی می‌بینی که اینها همه پول اضافی است که مردم نمیخواهند همه را یکباره خرج کنند وباین جهت آنها را دربانك‌ها نگاهمیدارند. امروز مردم ثروتمند کسانی هستند که مقادیر زیادی‌ازاین پولهای اضافی دارند ومردم‌فقیرهم اصلاهیچ ندارند.

بعداً خواهی‌دید که‌این‌مبالغ ومقادیراضافی چگونه بدست‌میآید. این پولهای اضاضی از آن جهت نیست که یکنفراز دیگران بیشتر کار میکند بلکه اکنون روزگاری است که شخصی که هیچ کار نمیکندمبالغ اضافی هنگفی بدست میآورد در حالیکه اغلب کسانی که با زحمت و

داشتند از یك جا بجای دیگر بروند . زیرا این حیوانات چراگاههائی میخواستند که بتوانند در آنها بچرند وهمینکه مدتی دریك جا میماندند ومیچریدند دیگر روی زمین آنقدر علف نمیماند که حیوانات بتوانند بازهم سیر شوند ودر نتیجه تمام قبیله بجای دیگری منتقل میشد[1] ا

وقتی کشاورزی پیدا شد مردم ناچار بودند در نزدیك زمین زراعتی خود باقی بمانند، نمیتوانستند زمین ومزرعه‌ئی را که شخم زده‌اند و کاشته‌اند ترك بگویند وباین ترتیب از موقع یك خرمن تا خرمن بعدی در روی همان زمین کار میکردند وباین جهت بود که دهکده‌ها در میان مزارع بوجود آمد وشهرها ساخته شد.

یك تغییر دیگر که کشاورزی پیش آورد این بود که زندگی را راحت تر ساخت. بدست آوردن غذا از زمین خیلی آسان تر از آن بود که انسان تمام وقت مشغول شکار باشد. محصول زمین هم خیلی بیشتر از آن بود که بتوان آنرا یکباره خورد در نتیجه باید محصول با دقت برای روزهای بعد نگاهداری میشد.

بگذار حالا یك پیشرفت جالب توجه دیگر را برایت بگویم. درموقعی که انسان فقط یك شکارچی خالی و ساده بود نمیتوانست هیچ چیز برای آیندهٔ خود ذخیره کند یا اگر هم میتوانست بمقدار خیلی کم و برای مدت بسیار کوتاهی بود ، باصطلاح همانقدر که دستش بدهانش میرساند زندگی میکرد وروز بروز خودش را زنده نگاهمیداشت که

۱ــ بطوریکه میدانیم هم اکنون ایلات ما هم در تابستانها به کوهستانها میروند که درآنجا هوا خنك است وعلف برای حیوانات هست ودرزمستانها بنواحی گرمسیر میآیند زیرا درکوهستانها برف ویخ چراگاهها را میپوشاند، اینها از این حیث مثل همان انسانهای قدیمی وقبیله‌های اولی زندگی میکنند

۱۵

پاتریارك* چگونه پیدا شد؟

تصور میکنم که نامه هایم کمی دشوار و پیچیده شده باشد؛ اما این زندگی کـه دراطراف خود می بینیم نیز بسیار پیچیده ودشوار است . در روزگار قدیم زندگی خیلی ساده‌تر بود واکنون بمطالعهٔ زمانی میپردازیم که کم کم این پیچیدگیها آغاز گردید .

اگر تحقیق و مطالعهٔ خود را یواش یواش دنبال کنیم و بکوشیم تغییراتی راکه تدریجاً در زندگی پیدا شده است بفهمیم خیلی آسانتر میتوانیم بسیاری ازچیزهای امروز را هم بفهمیم و اگراین کاررا نکنیم هرگز نخواهیم توانست آنچه را در اطرافمان روی میدهد و اتفاق میافتد درك کنیم. دراینصورت همچون کودکانی خواهیم بود که دریك جنگل تاریك گم شوند . باینجهت است که میکوشم ترا بروزگاران قدیم و به کنارهٔ این جنگل انبوه زندگی باز گردانم. باین ترتیب ممکن است بتوانیم راهی درمیان آن پیدا کنیم .

لابد بخاطر داری که یکروز در« مسوری » از من پرسیدی کـه پادشاهان چه‌هستند وچه بوده‌اند وچرا شاه شده‌اند؟

اکنون میخواهیم به آن دورانهای گذشته که پادشاهان پیداشدند نظری بیفکنیم وبرای سؤال تو پاسخی پیدا کنیم . درابتدای کارپادشاهان

*ـ پاتریارك بمعنی رئیس قبیله های قدیمی است. اما چون درجامعه شناسی معنی ومفهوم خاصی دارد همین کلمهٔ بین‌المللی درترجمهٔ فارسی هم بکاربرده شده است.

مرارت کار زیاد هم انجام میدهند هیچ سهمی از آن بدست نمی آورند ! بنظر میرسد که این وضع بسیار ابلهانه است. بسیاری اشخاص فکر میکنند که بخاطر همین وضع نـا درست و ابلهانه است که در دنیا اینهمه مردم فقیر هستند .

ممکن است اکنون این موضوع درنظر تو کمی دشوار باشد. در این باره خودت را ناراحت نساز. انشاءالله وقتی که بزرگتر شدی دراین باره مطالب کافی خواهی فهمید .

اکنون فقط میخواهم برایت متذکر شوم که بر اثر کشاورزی محصولی که بدست میآمد خیلی بیشتر از آن بود که یکباره بتواند خورده ومصرف شود. این محصولات اضافی ذخیره میشد. در آن روزها پول وبانك وجود نداشت و مردمی ثروتمند شمرده میشدند که مقدارزیادی گاو یا گوسفند یا شتر یا غلات داشتند .

زراعت زمین و کشاورزی نمیپرداخت. بدین ترتیب میان وضع او با سایر مردم تفاوتی پیدا شد. اکنون می‌بینیم که یکنوع جدید تقسیم کار هم صورت گرفت یعنی پاتریارك به سازمان دادن وتنظیم کردن کار دیگران میپرداخت و سایر افراد قبیله درمزارع کار میکردند یا بدنبال شکار میرفتند یا میجنگیدند و دستورها و فرمانهای پاتریارك را که رهبر و رئیس ایشان بود اجرا میکردند. اگر میان دوقبیله زد و خورد وجنگی درمیگرفت قدرت واختیارات پاتریارك زیادتر هم میشد زیرا در زمان جنگ نمیتوان بدون یك رهبر بخوبی جنگید. بدین ترتیب درطول زمان پاتریارك بتدریج خیلی نیرومندتر ومقتدرتر شد.

چون کارهای سازمانی تدریجاً زیادتر میشد، دیگر پاتریارك نمیتوانست تمام کارها را خودش به تنهائی انجام دهد وباینجهت اشخاص دیگری را برای کمك بخودش انتخاب میکرد. باین شکل عدهٔ زیادی سازمان‌دهنده بوجود آمد که پاتریارك رئیس همه بود. بدینقرار قبیله بدو قسمت تقسیم میگشت: یکی سازمان دهندگان ودیگری کارکنان عادی. ازآنپس دیگر مردم و افراد قبیله یکسان نبودند. بعضی‌ها که سازمان دهنده بودند نسبت بدیگران که کارگران و کارکنان عادی بودند قدرت بیشتری داشتند.

در نامهٔ بعدی خواهیم دید که چگونه اهمیت و قدرت پاتریارك بتدریج توسعه وتکامل یافت.

وجود نداشتندورؤسا ، پادشاه نامیده نمیشدند. اگر بکوشیم مطالبی در بارهٔ آن زمانها بفهمیم و بیاموزیم اصل و ریشه پادشاهان را هم خواهیم دانست.

قبلا در بارهٔ تشکیل قبیلهها مطالبی برایت گفتم. وقتی که کشاورزی آغاز گشت و کارها تقسیم شد لازم بود که درقبیله کسی باشد که کارها را سازمان بدهد. حتی پیش از آن هم قبیله کسی را لازم داشت کــه درموقع جنگ با یك قبیلهٔ دیگر رهبری را عهده دار شود. رهبر قبیله معمولا پیرترین فرد قبیله بود. این رهبر «پاتریارك» نامیده میشد . یا بعبارت صحیح تر ما امروزاورا باین نام مینامیم .

همه کس تصور میکرد که چون اوازهمه پیرتراست ازهمه هم بیشتر تجربه دارد ودانش وعقلش هم ازهمه بیشتر است. این «پاتریارك» بااعضای دیگر قبیله فرق زیادی نداشت. اوهم بادیگران کارمیکرد وتمام خوراکیها و غذائی کــه ازکارعمومی بدست میآمد میان تمام اعضای قبیله تقسیم میگشت. همه چیز قبیله مال تمام افراد قبیله بود.

آنوقتها مثل امروز نبود که هر کس برای خود خانهٔ جداگانه و پول وچیزهای دیگر داشته باشد. هرچه هر کس تهیه میکرد تقسیم میشد زیرا همه چیز مال قبیله بــود. «پاتریارك» یا سازمان دهندهٔ قبیله کار این تقسیم کردن را بعهده داشت .

اما یواش یواش تغییراتی پیدا شد .کارهای نوع جدیدی بوجود آمد. مخصوصاًدر کشاورزی کارهای تازه زیاد میشد. «پاتریارك» هم ناچار شد که اوقاتش را برای سازمان دادن صرف کند ومراقب باشد که اعضای قبیله کارشان رادرست وخوب انجام دهند.

کم کم پاتریارك دیگر خودش به کارهای عادی و عمومی و کار

باوجود این کم کم پاتریارکهای قدیمی خود را مظهر قبیله شمردند و بیشتر اموال ودارائی قبیله را مال‌خودشان تصور کردند.

وقتیکه «پاتریارك» میمرد تمام افراد قبیله گردهم جمع میشدند ویك‌نفر دیگر را بعنوان رهبر و پاتریارك جدیدخودانتخاب میکردند. اما معمولا خانوادهٔ پاتریارك بیشتر ازسایر افرادقبیله‌در بارهٔ سازمان‌دادن واداره‌کردن کارها اطلاع پیدا میکردند. زیرا آنها همیشه با پاتریارك بودند ومعمولا درکارها به او کمك میدادند و از این راه دربارهٔ کارها اطلاع بیشتری بدست می‌آوردند. باین جهت اغلب وقتی که پاتریارك میمرد افراد قبیله یکنفر دیگر را از اعضای همان خانوادهٔ او بجایش انتخاب میکردند و باین قرارمی‌بینیم که کم کم خانوادهٔ پاتریارك با خانواده‌های دیگرقبیله تفاوتی پیدا کرد وقبیله همیشه رهبر ورئیس‌خود را ازاین‌خانواده انتخاب میکرد.

دراینموقع‌وباین‌جهات پاتریارك‌نیرو وقدرت‌فراوانی بدست‌آورد. طبعاً هر پاتریارك دلش‌میخواست که پسر یا برادرش بجای خودش تعیین شود وبعد ازاو پاتریارك بشود وباین‌جهت درزمان زندگی‌خودش سعی میکرد که‌این کار را روبراه کند. ازاینرو پسر یا برادر یا یکی‌ازبستگان نزدیکش را بشکلی تربیت میکرد که بعد بتواند جانشین‌خودش گردد. حتی بقبیله میگفت که‌بعداز او فلان شخص که خودش اورا‌انتخاب کرده وپرورش داده باید بجای او پاتریارك شود

شایددر آغاز کار افرادقبیله خیلی‌خوششان نمیآمد که پاتریارکها چنین چیزی بآنها بگویند

اما کم کم همه عادت کردند که این حرف را قبول کنند ودرنتیجه

۱۶

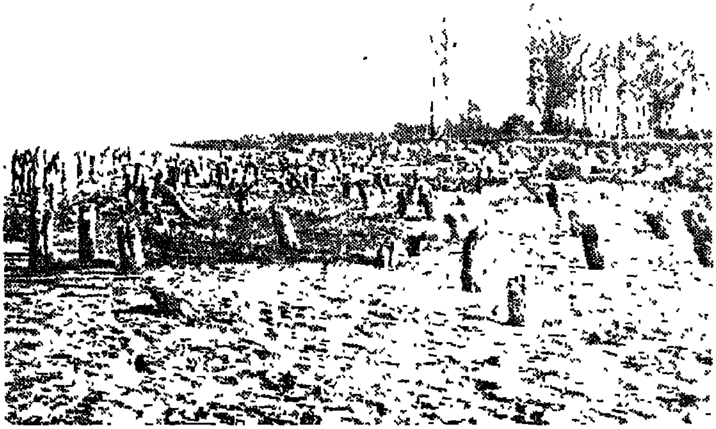
چگونه قدرت پاتریارك توسعه یافت

امیدوارم آنچه دربارهٔ قبیله‌های قدیمی و پاتریارك‌های آنها نوشته‌ام ومینویسم برایت خیلی دشوار و کسل کننده نباشد .

برایت گفتم که در آن زمان همه‌چیز بقبیله تعلق داشت ومال تمامی قبیله بود نه‌مال اشخاص وافراد قبیله بصورت جداجدا. حتی خود پاتریارك هم در آغاز کار هیچ‌چیز مخصوص بخودش نداشت اوهم بعنوان یك‌فرد قبیله سهمی مانند سایر افراد قبیله داشت . امااو سازمان‌دهندهٔ کارها بود ومسئولیت مراقبت دارائی و اموال‌قبیله‌هم بعهدهٔاو بود .

کم کم که قدرت پاتریارك اضافه‌شد باین فکر افتاد کـه اموال و دارائی‌قبیله که زیر نظر او هست درواقع‌مال خودش‌میباشد و نه‌مال‌تمامی قبیله . شایدهم بیشتر ازآنجهت بچنین فکری افتاد که پیش خود تصور میکرد چون‌او رهبر ورئیس‌قبیله است در واقع مظهر و نمایندهٔ قبیله هم میباشد وباید تمامی اموال ودارائی قبیله مال‌او باشد .

باین‌ترتیب می‌بینیم که چگونه فکر مالکیت فردی وداشتن‌چیزی برای شخص‌خود آغازشده‌است . امروزما دائماً دربارهٔ اموال و اشیائی فکر یاصحبت میکنیم که میگوئیم «مال‌من» یا«مال‌تو» است اما همانطور که برایت گفتم‌مردان‌وزنان آن‌قبیله‌های قدیمی وابتدائی هیچوقت‌اینطور فکر نمیکردند وتمام دارائی واموال‌مال تمامی قبیله محسوب میشد .



بقایای یك شهر درياچه‌ئی باستانی



امروزهم بعضی ازقبایل نیمه وحشی وابتدائی مثل قدیم دردریاچه‌ها
زندگی میکنند

همیشه کاری را میکردند که پاتریارك ورئیس قبیله میل داشت . دیگر عملا انتخاباتی وجود نداشت و پاتریارك جدید را از میان تمام افراد قبیله انتخاب نمیکردند بلکه پاتریارك قدیمی وپیر قبلا کسی راکه میل خودش بود برای جانشینی خودش تعیین میکرد وبعد هم همین شخص بجای او پاتریارك میشد .

باین شکل می بینیم که دستگاه وکار «پاتریارك» موروثی شد یعنی دریك خانواده باقی ماند وکارها از پدر به پسر یایکی از بستگانش منتقل میگشت . اکنون دیگر «پاتریارك» کاملا اطمینان داشت که اموال و دارائی واشیائی که مال تمام قبیله بود در واقع مال خودش میباشد . حتی وقتی هم که پاتریارك میمرد اموال و دارائی قبیله در اختیار و تصرف خانواده‌اش باقی میماند . باین ترتیب میبینیم که چگونه فکر «مالکیت» واینکه چیزی «مال من» یا «مال تو» ست آغاز شده است .

در اوایل کار یك چنین فکری وجود نداشت . مردم همه با هم کار میکردند و این کار هم بخاطر شخص خودشان نبود بلکه بخاطر تمامی قبیله بود . اگر مقداری خوراك وغذا یاچیز دیگری تهیه میکردند وبدست میآوردند هرفرد ازافرادقبیله از آن برای خود سهمی داشت. در قبیله هیچ کس ثروتمند ودارا یافقیر و نادار نبود. همهٔ افراد در دارائی وثروت واموال قبیله سهیم وشریك بودند.

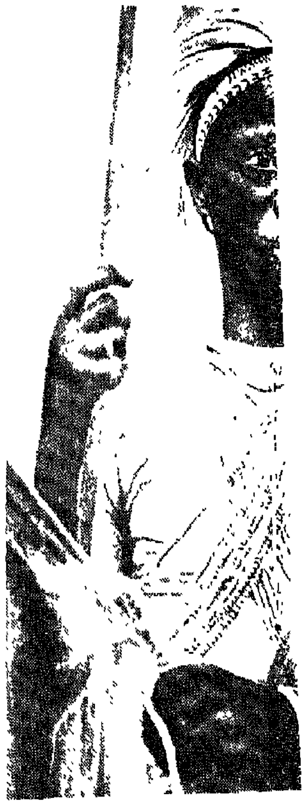
اماهمینکه پاتریارك دارائی واموالی راکه مال تمامی قبیله بود تصاحب کردو آنهارامال خودنامیدمردم «دارا» و «نادار» وثروتمندوفقیرهم پیداشدند.

در نامهٔ بعدی مطالب بیشتری در این باره برایت خواهم نوشت .





یک زن سرخپوست





یک مرد مغولی

یک زن اسکیمو



یک مرد سیاه



یک مرد یهودی



یک زن سیاه



۱۷

چگونه پاتریارك پادشاه شد

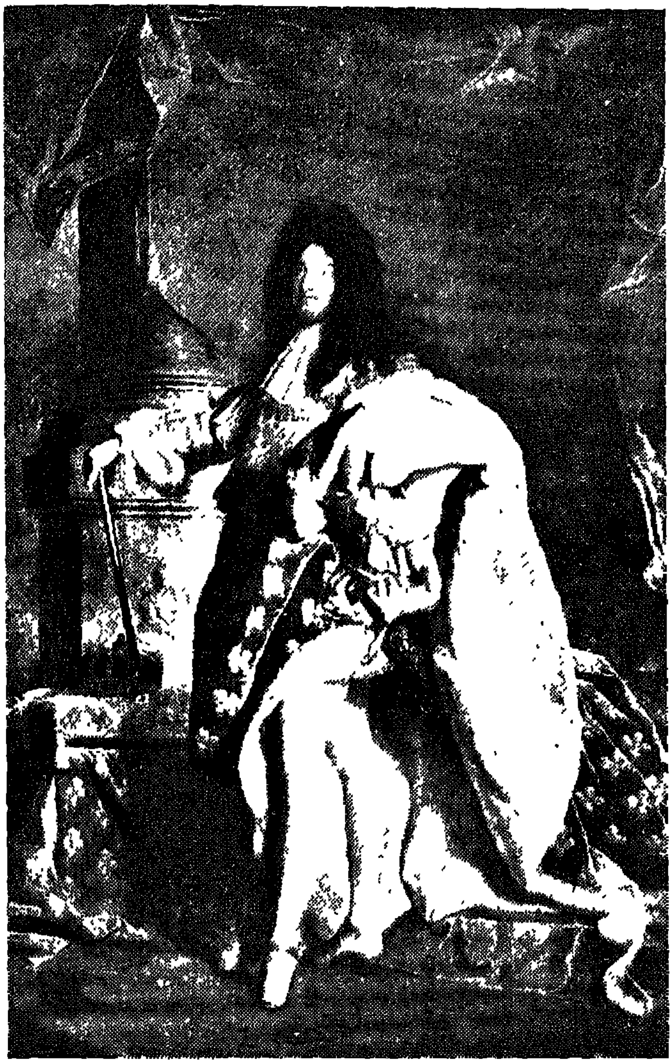
پاتریارك پیروقدیمی مقدار زیادی از وقت ما را گرفت. آیا اینطور نیست؟ بزودی حرفمان را دربارهٔ او بپایان خواهیم رساند یا بهتر است بگوئیم که بزودی او نام خود را تغییر خواهد داد.

درابتدای این گفتگو وعده داده بودم برایت بگویم که پادشاهان چگونه پیداشدند وچه بودندوچه میکردند؛ برای اینکه بدانیم و بفهمیم که پادشاهان چه هستند ناچار بودیم که بروزگار قدیم برگردیم و بـا «پاتریارك»ها آشناشویم. خودت باید حدس زده باشی که همان پاتریارك ها بودند که بعدها پادشاهان یا «راجه‌ها» و «مهاراجه‌ها» شدند[1].

کلمهٔ «پاتریارك» ازکلمهٔ لاتینی «پاتر» که بمعنی «پدر» است گرفته شده. پاتریارك در واقع رهبر و پدرتمامی قبیله یـا مردمی بود که بـا او زندگی میکردند. کلمهٔ «پاتریا» نیز که بمعنی وطن و «سرزمین پدری» میباشد از همین کلمهٔ لاتینی آمده است. میدانی که در زبـان فرانسه به وطن میگویند «پاتری» در زبان سانسکریتی و در زبان هندی مـا کشورمان‌را بصورت مادر تصور میکنیم و آنرا «ماتره بومی» یا «مادر وطن»[2] مینامیم. آیا تو کدام یك ازاین کلمات‌را ترجیح میدهی «سرزمین

۱ـ «راجه» و «مهاراجه» شاهزادگان وامرای محلی هند بودند که تازمان استقلال هند قدرت‌داشتند. ومثل پادشاهان محلی بشمار میرفتند

۲ـ در زبان فارسی هم چنین است وما نیز اغلب از وطن بصورت مادر وطن یاد میکنیم.



لوئی۱۴ پادشاه تکبرکر و مستبد فرانسه

لوئی ۱۴ عقیده داشت که اورا خود خداوند پادشاه کرده ودر برابر هیچ کس جز خداوند مسئول نیست و همه باید مطیع او باشند و همه چیز متعلق باوست و او نمایندهٔ خداوند درروی زمین است ومیگفت «دولت یعنی من» یا «من دولت هستم.»

مدتهای درازی آنها باین ترتیب بد رفتاری میکردند. درحالیکه مردم گرسنگی میکشیدند ورنج میبردند آنها درمیان تجمل و شکوه بی‌پایانی زندگی میکردند، امابالاخره عامهٔ مردم نتوانستند این بارسنگین را مدت بیشتری تحمل کنند و در بعضی از کشورها پادشاهان راکنار گذاشتند.

بعدها دربارهٔ این موضوعها مطالب خیلی بیشتری خواهی خواند و خواهی دید که چگونه در انگلستان مردم بر ضد «چارلزاول» که پادشاهشان بودقیام کردند، او راشکست دادندوعاقبت هم کشتند. خواهی دیدکه چطور مردم فرانسه انقلاب بزرگی راه‌انداختند و تصمیم گرفتند که دیگر پادشاه نداشته باشند. بخاطر خواهی آورد که وقتی با هم در پاریس بودیم بدیدن زندان «کونسیرژری» رفتیم. یادت هست که توهم درموقع آن بازدید همراه مابودی؟

در موقع انقلاب فرانسه اعضای خانوادهٔ شاهی و ملکه «ماری آنتوانت» درهمین زندان محبوس بودند و آنهارا ازهمانجا بپای گیوتین بردند و اعدام کردند.

همچنین دربارهٔ انقلاب بزرگ روسیه مطالبی خواهی خواندکه مردم آنجا فقط چند سال پیش [1] پادشاه خودشان راکه «تزار» نامیده میشد برکنار ساختند وازمیان برداشتند.

باینقرار بتدریج دوران پادشاهی هم بسر آمده است. بیشتر کشورها دیگر پادشاه ندارند فرانسه و آلمان و روسیه و سویس وکشورهای

۱ــ درموقعیکه این نامه‌ها نوشته میشد قریب ده سال از انقلاب روسیه میگذشت.

پدری» یا «مادروطن» را ؟

درهر حال وقتی که کار «پاتریارك» بصورت موروثی درآمد یعنی پسر بجای پدر تعیین گشت دیگر میان پاتریارك با پادشاه فرق زیـادی نماند. کم کم پاتریارك شکل پادشاه را بخود گرفت. و پـادشاه هم روز بروز بیشتر باین فکر افتاد که هرچه در کشور هست مال خود اوست حتی فکر میکرد که خود او تمامی کشور است.

یکی از پادشاهان معروف فرانسه [۱] می گفت « دولت یعنی من » یا «خود من دولت هستم»

پادشاهان فراموش کردند که آنها در واقع بوسیلهٔ مردم بـرای تنظیم کارها وتقسیم آذوقه و غذا و اموال میان افراد انتخاب شده‌اند فراموش کردند که اصولا مردم آنهارا انتخاب کرده‌اند آنها خودشان را با هوش ترین و با تجربه ترین افراد قبیله وتمامی مردم کشور میشمردند. تصور میکردند که آنها ارباب وصاحب اختیار همه کس هستند و تمامی مردم دیگر که درقبیله یا در کشورشان بسر میبرند خدمتگذاران آنها میباشند، در صورتیکه در حقیقت آنها خدمتگذاران مردم و کشور بودند وبرای خدمت به مردم وانجام کارهای ایشان تعیین شده بودند.

وقتی که بزرگتر بشوی و تاریخ بخوانی خواهی دید که بعدهـا پادشاهان بقدری مغرور وازخود راضی شدند که فکر میکردند مـردم هیچ حق مداخله در کار آنها وانتخاب کردن آنها را ندارند. میگفتند که خود «خدا» آنها را پادشاه کرده است و سلطنت خود را یك موهبت الهی «وحق الهی سلطنت» مینامیدند وبامردم به بدرفتاری میپرداختند.

---

۱ ـ اشاره به لوئی چهاردهم پادشاه معروف فرانسه است.

کشورهای ایشان که بسختی کارمیکنند و پول خود را بایشان میدهند گرسنگی میکشند و بچه هایشان مدرسه ندارند که بتوانند درس بخوانند. [۱]

۱ـ آنچه دراینجا دربارهٔ هندگفته شده مربوط بسال۱۹۲۸ وزمانی است که هند هنوز تحت تسلط بریتانیا بود ودرآن قریب ۶۰۰ «راجه» و«مهاراجه» حکومت های نیمه مستقل کوچك محلی داشتندکه بوسیلهٔ دولت بریتانیا حمایت میشدند. پس ازاستقلال وضع هند عوض شده است و اکنون سراسرهند بصورت یك کشور واحد و یك جمهوری درآمده است، وازقدرت راجه ها ومهاراجه ها اثری نمانده است.

آمریکا وچین و بسیاری کشور های دیگر اکنون پادشاه ندارند . این کشورها جمهوری‌هستند یعنی‌مردم کشورهر چند سال یکبارفرمانروایان و رهبران خود را انتخاب میکنند و کار این رهبران و فرمانروایان‌هم دیگر موروثی نیست .

درانگلستان‌بطوریکه میدانی هنوزیك پادشاه‌هست اماهیچگونه قدرتی ندارد و اختیاراتش بسیارمحدود است. تمامی قدرت در دست پارلمان است که در آنجا رهبرانی که ازطرف مردم انتخاب شده‌اندجمع میشوند باید بخاطر داشته باشی که در لندن پارلمان بریتانیا را هم دیده‌ای .

درهند ما هنوز عدهٔ زیادی «راجه» و «مهاراجه» و «نواب» داریم. اغلب آنها را می‌بینی که در اتوموبیل‌های بسیار گران قیمت میگذرند و مقادیر هنگفتی پول خرج خودشان میکنند.

آیا آنها این‌پولها را ازکجا می‌آورند؟ این پولها رابوسیلهٔمالیاتها ازمردم میگیرند.

مالیاتها اصولا برای این وضع شده‌اندکه پولی جمع شود وبرای مصارف عمومی مردم کشور مصرف شود. با آنهامدرسه‌ها، بیمارستانها ، کتابخانه‌ها، موزه‌ها، جاده‌های‌خوب و بسیاری چیزهای دیگر که برای مردم مفید ولازم‌است ساخته شود. اما راجه‌ها ومهاراجه‌های ماهنوزهم مثل پادشاه سابق‌فرانسه فکرمیکنندکه میگفت «من دولت هستم» وپول مردم رابرای هوسهای خودشان خرج میکنند .

درحالیکه آنها درمیان تجمل پرشکوه خود زندگی‌میکنند مردم

زودتر سکونت گـزید و تمدن را شروع کرد و توسعه داد بعضی‌ها میگویند که در روزگارهای سابق سرزمینی بنام « آتلانتیس » در محل اقیانوس اطلس [۱] کنونی بوده است. میگویند در این سر زمین مردمی زندگی میکردند که تمدنی عالی و بزرگ داشتند اما تمام آنسرزمین ناگهان دراقیانوس اطلس فرورفت و هیچ‌قسمت آن باقی نماند. اکنون هیچ دلیلی برای این حرف در دست نداریم و تمام این حرفها فقط بصورت افسانه است بااین‌جهت از آنها صرف نظر میکنیم و احتیاجی نیست کـه بیشتر بآن بپردازیم .

همچنین گفته میشود مردمانی که تمدن بزرگی داشتنددر روزگار قدیم در آمریکا زندگی میکردند. البته میدانی که کریستف کولومب آمریکا را باصطلاح کشف کرد . اما معنی آن حرف این نیست که آمریکا پیش از آنکه کریستف کولومب به آنجا برود وجود نداشت . بلکه معنی این حرف فقط آن است که مردم اروپا ازوجود آمریکا خبر نداشتند تااینکه او بآنجا رفت و آنهارا از بودن چنین سرزمینی مطلع ساخت .

درواقع مدتهای دراز پیش از آنکه « کولومب » به آنجا برود مردمی در آن سرزمین زندگی میکردند و برای خودیك نوع تمدن هم داشتند . اکنون خرابه‌های عمارات وساختمانهای مهمی در « یوکاتان » در کشور مکزیك درقسمت جنوبی امریکای شمالی وهمچنین در سرزمین « پرو » در نواحی شمالی امریکای جنوبی باقیست .

ازروی این خرابه‌ها واین آثار بااطمینان کامل میتوانیم بگوئیم

۱ ــ اروپائیان اقیانوس اطلس را « آتلانتیك » میگویند که با نام آن سرزمین افسانه‌ای وقدیمی که « آتلانتیس » است نزدیك میباشد .

۱۸

تمدنهای ابتدائی

دربارهٔ پاتریارک‌ها و پادشاهان باندازهٔ کافی سخن گفتیم. اکنون کمی بعقب برمیگردیم و تمدنهای ابتدائی و نوع مردمانی راکه در آنزمان ها زندگی میکرده‌اند ملاحظه میکنیم.

دربارهٔ مردمان آن زمان و کسانی که تمدنهای ابتدائی را بوجود آوردند چیز خیلی زیادی نمیدانیم. باوجود این اطلاعاتمان در بارهٔ اینها از آنچه در بارهٔ انسانهای پالئولیتیك و انسانهای نئولیتیك[1] میدانیم خیلی زیادتر است. حتی اکنون خرابه‌های ساختمانهای عظیمی را کشف کرده‌ایم که هزاران سال پیش ازاین ساخته شده‌اند. موقعیکه باین ساختمانها و معابد و کاخها نگاه کنیم میتوانیم تصوری دربارهٔ مردم سابق داشته باشیم که چگونه بوده‌اند وچه میکرده‌اند. مخصوصاً حجاریها و نقاشی‌هاکه برروی‌این ساختمانهای قدیمی بافیست بما کمك فراوان میدهند. از روی این حجاریها و کنده کاریها ما میتوانیم بفهمیم که مردم آنزمانها چه نوع لباسهائی میپوشیده‌اند. همچنین بسیاری مطالب دیگر راهم بهمین وسیله میتوان فهمید.

اکنون بطور قطعی نمیتوان گفت که انسان در کدام نقطهٔ جهان

---

۱ — انسانهای دوران سنك قدیمی ودوران سنك جدید که در نامه‌های قبلی راجع به آنها صحبت شده است

است و بهمین جهت هم قاعدتاً نخستین قبیله‌هائی که ساکن شدند جاهائی را برای خود انتخاب کردند که در آنها آب فراوان بوده‌است. اکنون هم وقتی که به آثار آن مردمان نگاه میکنیم می بینیم درواقع همین طور است .

در «بین النهرین» آنهادرمیان دررود بزرگ سکونت گزیدند که یکی «دجله» است و دیگری «فرات» . درمصر در کناره‌های رود بزرگ «نیل» ساکن شدند در هندهم بیشتر شهرهای آنهادر نزدیکی رودهای بزرگ «سند» و «گنك» و «جمنا» بوده‌است .

آب بقدری برای آنها لازم بوده‌است که باین رودها بصورت چیزهای مقدس والهی مینگریستند که برای ایشان غذا و نعمت و فراوانی فراهم میساخت . درمصر رودنیل را «بابانیل» مینامیدندو آنرا مقدس میشمردند وستایش میکردند . درهندهم بطوریکه میدانی رود گنك مقدس ومورد ستایش بوده‌است وحتی هنوزهم مقدس شمرده میشود

میدانی که «گنك» را «گنگامائی» یا «مادرگنك» مینامند وشنیده‌ای که درموقع عبادتها ومراسم مذهبی که در کنار این رود بعمل میآید فریاد میکشند «گنگامائی کیجای» یعنی «مادرگنك زنده باد» [۱]

خیلی آسانست که بفهمیم چرا این ستایش بعمل میآمده‌است زیرا رودها برای مردم بمعنی زندگی وهمه‌چیز بوده‌است . رودها نه‌فقط آب دراختیارمردم میگذاشتند بلکه هرسال درموقع طغیانهای خودمقداری گل ولای ورسوبات برروی زمینهای اطراف خود بجامیگذاشتند که مزرعه هارا پرحاصل وبارآور میساخت . بخاطر آب رودهاو بخاطر همین کودی

۱ - درآلمان‌هم رود بزرگ «راین» راکه بزرگترین رود آن کشوراست «پدر مارداین» مینامند .

که درروزگارهای قدیم در«پرو» و«یوکاتان» مردمان متمدنی زندگی میکردند. اما مطالب بیشتری دربارهٔ آنها نمیدانم زیرا هنوز اطلاعات بیشتری از آنها بدست نیاوردهایم. شاید بعدها اطلاعات وحقایق خیلی زیادی دربارهٔ آنها بدست آوریم و کشف کنیم.

احتمال دارد که در«اور آسیا»، یعنی قارههای اروپاو آسیاروی‌هم‌رفته، نخستین تمدنها دربین‌النهرین[1] ومصروکرت وهندوچین بودهاست. هر چند مصر درقارهٔ‌افریقا قرار دارد ما میتوانیم آنـرا درردیف کشورها و سرزمینهای «اور آسیا» بشماریم زیرا به‌این منطقه بسیار نزدیك است.

بطوریکه گفتیم قبیلههای ابتدائی مدتهادرحرکت بودهاند وازراه شکارونگاهداری حیوانات زندگی میکردند تااینکه کشاورزی‌راکشف کردند ودریك جاساکن شدند. اکنون به بینیم آنها بـرای سکونت خودچه جور محل‌هائی‌را انتخاب‌میکردند؟ مسلم‌است که آنها جائی‌را انتخاب میکردندکه بتوانندبه آسانی درآنجا برای‌خود غذا تهیه کنند. قسمت‌عمدهٔ غذای‌آنهاهم بوسیله زراعت درمزرعهها فراهم‌میشد. برای زراعت‌هم آب‌لازم‌است. بدون آب مزرعهها خشك‌میشوند و هیچ‌چیز درآنها سبز نمیشود ونمیروید.

میدانی وقتی که درفصل‌بارانهای موسمی‌درهند باران‌کافی‌نمیبارد محصول وخوراکی کافی بدست‌نمی‌آیدوقحط سالی‌میشود. دراین‌مواقع فقیران‌هیچ‌چیز بدست‌نمی‌آورند وگرسنگی میکشند.

باین‌قرار می‌بینیم که آب‌برای‌زراعت و برای زندگی بسیار لازم

---

[1] — سرزمین‌میان رودهای‌دجله وفرات که‌امروزقسمتی‌ازکشورعراقست.

۱۹

شهرهای بزرگ دنیای قدیم

بطوریکه دیدیم مردم ابتدا درکنارههای رودهای بزرگ و در درههای حاصلخیزی زندگی میکردند که درآنجاها غذا و آب فراوان بود. شهرهای بزرگ آنها هم درکنارههای همین رودها قرارداشت. شایداسم بعضی ازاین شهرهای قدیمی و باستانی راشنیده باشی. دربین النهرین «بابل» (بابیلون)، «نینوا» و «آسور» شهرهای بزرگی بودنداما تمام آنهامدتهاست که دیگر نابود شدهاند و گاه بگاه وقتیکه زمینهای آن نواحی رابمقدار عمیقی حفر میکنند آثاری راکه از آن شهرها درزیرخاك باقی مانده بدست میآورند .

درطول هزاران سال آن شهرها بکلی درزیر شن و خاك پنهان شدهاند وهیچ نشانهٔ ظاهری ازآنها دیده نمیشود. دربعضی جاها درست در همان محلی که شهرهای قدیمی وجود داشتند و درزیر خاك پنهان شدهاند شهرهای تازهئی بناشده است .کسانی که میکوشند نشانه هائی ازآن شهرهای قدیمی بدست آورند باید زمین راخیلی زیاد حفر کنند. گاهی هم درموقع حفر کردن میبینند که چند شهر روی هم ساخته شده است .

البته این شهرهای مختلف که رویهم قرارداشتهاند همه باهم ودر یك زمان نبودهاند .

که ازرسوبات رودها پیدا میشد مزرعه ها حاصل زیاد و غذای فراوان میداد . باین جهت مردم حق داشتند که رودها را «پدر» یا «مادر» خود بنامند .

امامردم معمولا اغلب علت کارهای خودرا ازیادمیبرند و بعدها بدون‌فکر وبدون‌اینکه بفهمند چرا ، کارهای دیگران‌را تقلیدمیکنند .

ولی‌ما باید بخاطر بیاوریم وفراموش‌نکنیم که «نیل» و «گنگ» از آن‌جهت مقدس ومحترم شمرده میشدند که آب‌وغذا برای‌مردم فراهم میساختند [۱] .

---

۱ ــ بطوریکه میدانیم ایرانیان قدیم‌هم آب‌را مقدس وگرامی میشمردند وهرگز آبهارا آلوده نمیساختند . هنوزهم‌دررسوم‌عامیانه قربانی‌هائی به‌آب‌جاری داده میشودکه رسوم‌قدیمی ستایش‌آب‌را بخاطرمی‌آورد . مثلادرمورد بعضی بیماری ها آش«ابودردا» میپزند وعروسکی بشکل‌آدم ازخمیردرست میکنند و درآش میگذارند وبعدآن‌را به‌آب‌جاری میدهند

همچنین پشت‌سرمسافری‌که بسفردور میرود همراه‌آینه‌وقرآن‌آب‌میگذارند وبرای‌سلامت او آب‌راپشت‌سرش بزمین میپاشند .

و بعد بتدریج نابود میشده ومیمرده‌است . آنوقت بازشهرهای‌جدیدی‌در همان‌جائی که آن‌شهر قدیمی وجود داشته ساخته میشده وباز مردمان تازه‌ئی میآمده‌اند ودر آنها زندگی میکرده‌اند و آنها نیز میمرده‌اند و هیچ‌نشانه واثری ازخودبجا نمیگذاشته‌اند .

دربارهٔ این‌شهرها فقط چندین جمله برایت‌نوشتم امافکر کن که هزاران سال گذشته‌است تا اینکه این شهرها بوجود آمده‌اندومرده‌اند وبازشهرهای دیگری بجای آنها ساخته شده وبازهم ویران‌شده‌است .

اگر یکنفر انسان‌هفتادیاهشتادسال عمرداشته‌باشداورا پیر میشماریم ولی آیا هفتاد یاهشتاد سال دربرابر این‌هزاران‌سال چقدر ناچیزاست .

آیا فکرمیکنی درموقعیکه آن‌شهرها وجودداشتند چقدربچه‌های کوچولودر آنهاکم کم بزرگ‌شده‌اند، پیرشده‌اندومرده‌اند؛ وبازبچه‌های آنها وبچه‌های بچه‌های آنهاهم بهمین‌شکل پیرشده‌اند ومرده‌اندواکنون خودآن شهرهاهم ازمیان رفته‌است واز «بابل» و«نینوا» دیگر جزاسم چیزی برای‌ما نمانده‌است .

یکی‌ازشهرهای دیگر بسیارقدیمی شهر «دمشق» در سوریه بود . امادمشق مثل آن‌شهرهای دیگر نمرده‌است بلکه هنوزهم برسر پاست‌و یك‌شهر بزرگ‌میباشد[۱] . بعضیها گفته‌اند که‌احتمال‌دارددمشق‌قدیمی‌ترین و کهنه‌ترین شهرهای دنیای کنونی باشد .

درهندهم‌شهرهای‌بزرگ‌وقدیمی‌مادرکنار رودهای بزرگ‌هستند. یکی‌از کهنه‌ترین وقدیمی‌ترین آنها شهر«ایندراپراستا» بوده که‌درمحلی درنزدیکی دهلی امروز وجود داشته است امااکنون دیگرشهر «ایندرا

۱ــ دمشق اکنون پایتخت کشور سوریه‌است

احتمال دارد که یك شهر مدت چندصدسال وجود داشته است و مردمی در آن زندگی کرده‌اند و مرده‌اند بعدهم بچه‌های آنها و بچه‌های بچه‌های آنها در آن زندگی کرده‌اند و مرده‌اند. کم کم آن شهر خراب و ویران شده است وعدهٔ کمتری در آن باقی مانده‌اند . بالاخره دیگر هیچ کس در آنجا نمانده وتمامی آن شهر بصورت تودهٔ انبوهی از خانه‌های ویران در آمده است .

شن وخاك که باباد وطوفان حرکت میکند کم کم این شهرها را پوشانده‌است وهیچ کس هم نبوده‌است که این خاکها وشنها را جمع کند ، بعداز گذشتن سالها وسالها تمامی شهر بکلی در زیر شن و خاك پنهان میشده‌است وحتی مردم هم دیگر بخاطر نمیآوردند که سابقاً در آنجا شهری هم وجود داشته‌است . ظاهراً صدها سال بدینقرار میگذشته است و بعد مردم دیگری به آنجا میآمده‌اند و آن محل را برای سکونت مناسب تشخیص میداده‌اند وشهر جدیدی در آنجا میساختند و بعداز چندسال بازاین شهر تازه هم بنوبهٔ خود کهنه وخراب میشد و بصورت ویرانه‌گی درمیآمد واین شهر نیز درطول زمان درزیر شن وخاك پنهان میگشت .

بدین شکل است که گاهی خرابه‌های شهرهای متعددی را پیدا میکنیم که هریك بر روی دیگری قرار گرفته‌اند . این وضع بیشتر در جاهای ریگزار ودرمحلهائی که شن وخاك بیابان بیشتر است اتفاق میافتاده است زیرا شن وخاك همه‌چیز را خیلی زود پنهان میسازد ومیپوشاند .

چقدر عجیب است که یك شهر بجای شهر دیگری ساخته میشده است وجماعت زیادی از مردان وزنان وکودکان را درخود پناه میداده‌است

۲۰

مصر و کرت

آیا در آن دهکده‌ها و شهرهای ابتدائی وقدیمی چگونه مردمی زندگی میکردند؟ از ساختمانها و عمارات بزرگی که مردم آن زمان ساخته‌اند وقسمت‌هائی از آنها تاکنون باقی مانده است میتوانیم مطالبی دربارهٔ مردمان آن وقت بفهمیم. همچنین خطوطی که برروی سنگ‌ها و الواح گوناگون نوشته‌اند مطالبی دربارهٔ ایشان بما میگوید.

در مصر هنوز هم اهرام بزرگ ومجسمهٔ ابوالهول [1] باقیست. همچنین خرابه‌های عظیم معابد «لوکسور» و جاهای دیگر نیز بجامانده است.

هر چند که وقتی ما باهم باروپا میرفتیم درموقع عبور از «کانال سوئز» از نزدیکیهای این آثار تاریخی عبور کردیم [2] اما تو آنها راندیده‌ای ولی شایدعکسهائی از آنها را دیده‌ای و چه بسا که کارت‌پستالهائی از آنها را هم داشته باشی.

ابوالهول، بشکل یك شیر بسیاربزرگ ساخته شده است که‌سرش بشکل سریك زن میباشد و یك مجسمهٔ بسیار عظیم است. هنوز هیچ کس نمیداند که‌آنرا چرا ساخته‌اند واین مجسمهٔ عظیم نشان دهندهٔ چه

۱ـ ابوالهول را بزبانهای اروپائی «اسفنکس» میگویند.

۲ـ اشاره بسفری است که در اواخر سال ۱۹۲۶ نهرو باتفاق همسرش و فرزندش باروپا انجام داد.

پراستا» هم وجود ندارد. «بنارس» یا «کاشی» نیز یك شهر بسیار قدیمی است و شاید یکی از قدیمی‌ترین شهرهای دنیا باشد. «الله آباد» و «کانپور» و «پاتنا» و بسیاری شهرهای دیگر که احتمال دارد خودت هم به آنها فکر میکنی نیز در کنار رودها ساخته شده‌اند. اما این شهرها خیلی قدیمی نیستند هر چند که «پرایاگ» یا «الله آباد» و «پاتنا» که معمولا آنرا «پاتالی پوترا» مینامند نیز به نسبت خود شهرهای کهنه و قدیمی میباشند.

همچنین شهرهای بسیار کهنه و قدیمی در چین هم هست که تقریباً همه در کنار رودهای بزرگ ساخته شده‌اند. ۱

۱ــ در ایران نیز شهر های بسیار قدیمی هست. شهر شوش در خوزستان یك شهر بسیار قدیمی بوده‌است. حفاریهائی که در خرابه‌های آن انجام گرفته نشان میدهد که در آنجا هم در طول زمان چند شهر روی هم ساخته و ویران شده‌است. شهر شوش هم درکنار یك رودخانه بوده‌است.

همچنین درروی سرزمین ایران شهرهای بسیار کهنه وقدیمی دیگری بوده‌اند که امروز دیگر وجود ندارند مانند شهر «پارسه» در نزدیکی تخت جمشید کنونی و نیز شهرهای دیگری در نزدیکیهای دامغان امروزی و تهران امروزی و کاشان امروزی و گرگان و بعضی نقاط آذربایجان و کردستان وجود داشته‌است

در ایران که رودهای بزرك وجود نداشته شهرهای قدیمی بیشتر در نزدیکیهای چشمه‌های بزرك طبیعی بوجود آمده است که مردم میتوانسته‌اند از آب آنها مثل آب رودها استفاده کنند مانند نزدیکی چشمه علی تهران وچشمهٔ فین کاشان وچشمه های بیستون وطاق بستان در نزدیکی کرمانشاه وغیره

همچنین در آن زمانها در مصر کانالها و ترعه‌ها و دریاچه‌هائی هم میساختند که از آنها برای آبیاری و کشاورزی استفاده میکردند مخصوصا دریاچه «مریدو» خیلی مشهور بود. این امر نشان میدهد که مصریان قدیم تا چه اندزه با هوش ودانا ومترقی بوده‌اند. یقین است که آنها مهندسان زبر دست و هنرمندی داشته‌اند که توانسته‌اند. این کانالها واین دریاچه‌ها و این هرمهای بزرگ رابسازند.

جزیرۀ کوچك «کرت» یا «کاندیا» در دریای مدیترانه واقع شده است. درموقعی که‌ما با کشتی از «پرت سعید» به «ونیز» میرفتیم ازنزدیکی این جزیره عبور کردیم. در روزگار قدیم در این جزیرۀ کوچك هم یك تمدن بزرگ وعالی وجود داشته است. در شهر «کنوسوس» در جزیرۀ «کرت» یك کاخ بزرگ وعالی بوده است که هنوز هم قسمتهائی از آن باقی است. دراین کاخ حمامهای متعدد بوده و حتی در آن زمان قدیم لوله‌هائی برای آب در آن ساخته شده بود در صورتیکه بعضی مردم نادان وکم اطلاع تصورمیکنند که لوله کشی آب یك اختراع تازه است. همچنین در آنجاظروف سفالی بسیار زیبا وسنگتراشیها ونقاشیها وکارهای ظریف وقشنگی بر روی فلز و عاج بوده است. در این جزیرۀ کوچك کرت، مردم در صلح وآرامش زندگی‌میکردند وپیشرفتهای زیادکرده بودند.

لابد دربارۀ «میداس‌شاه» مطالبی خوانده‌ای که گرفتار بدبختی ومصیبت بزرگی شده بود، زیرا بهر چیز که دست میزد طلا میشد! او نمیتوانست هیچ غذائی بخورد زیرا همینکه به غذا هم دست میزد طلا میشد وطلا برای خوردن چه فایده دارد؟ «میداس شاه» که بسیارحریص

چیزیست . درصورت زن یك لبخند وتبسم عجیب و خفیف دیده میشود و هر کس از خود میپرسد که آیا معنی این لبخند چیست؟ اکنون اگر کسی بگوید که فلان شخص مثل ابوالهول است معنیش اینست که وجود مرموزی است که هیچ کس نمیتواند ازاو چیزی بفهمد و از کارش سر در بیاورد.[1]

هرمها نیز ساختمانهای بسیارعظیمی هستند. آنها درواقع مقبره‌های پادشاهان قدیمی مصر هستند که «فرعون» نامیده میشدند.

یادت هست که در «موزهٔ بریتانیا» در لندن چند تا از مومیائیهای مصری را دیده‌ای؟ مومیائی، بدن مردهٔ یك آدمیزاد یا یك حیوانست که به آن روغنها و داروهای مخصوص مالیده‌اند تا فاسد و متلاشی نشود.

وقتی که فرعونهامیمردند بدن آنها رامومیائی میکردند ودردرون آن هرمهای بزرگ میگذاشتند. درنزدیك تابوتهای آنهااسبابها وزینت آلات و آذوقه و خوراکی قرار میدادند زیرا مردم آن زمان تصور میکردند که مرده ها ممکن است بعد ازمرگ هم باین چیزها احتیاج داشته باشند.

دوسه سال پیش[2] جسد یکی‌ازفرعونها راکه اسمش«توتانخامون» بوده است ودریکی ازاین هرمها بود پیدا کردند. نزدیك جسد وتابوت او چیزهای بسیار زیبا وبا ارزشی هم پیداشد.

۱- خواننده‌توجه داردکه این‌مفهوم ابوالهول(اسفنکس) درزبانهای اروپائی میباشد وکلمهٔ «ابوالهول» درفارسی مفهوم دیگری دارد

۲- منظورازدوسه‌سال پیش‌که دراینجا نوشته‌شده‌است‌چند سال بیشتراززمان نوشتن این نامه‌هاست زیرا جسد توتانخامون در سال ۱۹۲۲ پیدا شد.

خوشایند «بابانیل» یا «خدای نیل» میباشد.

خوشبختانه اکنون قربانی کردن انسان دیگر وجود ندارد مگر شاید خیلی بندرت آنهم درکنار و گوشه‌های دور افتادهٔ دنیاکه مردم از تمدن بدور مانده‌اند، اما حتی هنوزهم بعضی مردم حیوانـات را برای خوشایند «خداوند» میکشند وقربانی میکنند. در واقع این یك نوع ستایش وپرستش عجیب وحیرت انگیزاست!

بود باین شکل تنبیه و مجازات شد.

البته این داستان یك افسانهٔ خیالی بیش نیست. اما خواسته‌اند بوسیلهٔ این افسانه نشان بدهند که طلا آنقدرها هم که مردم تصور میکنند چیز خوب و مفیدی نیست.

یك قصهٔ دیگر هم از «کرت» گفته میشود که ممکن است آنـرا شنیده باشی. این افسانه دربارهٔ «مینوتور» است که بنا بر روایت همین افسانه غولی بوده که نصف بدنش به انسان و نصف دیگرش به یك گاو نر شباهت داشته است. گفته میشود که پسران و دختران جوانی را برای غذای این غول قربانی میکردند و باو میدادند[1]!

سابقا برایت گفته‌ام که فکر مذهب بعلت تـرس از موجودات نادانسته و ناشناخته آغاز گردید و بخاطر همین ترس از طبیعت نشناخته و بسیاری چیزهای دیگری که در اطراف ماهست مردم معمولا کارهـای ابلهانه‌ئی میکنند. بسیار ممکن است که پسران و دخترانی باین ترتیب و بخاطر همین ترس در راه یك غول قربانی شده باشند، منتها نه یك غول واقعی، زیرا تصور نمیکنم که چنین غولی وجود داشته باشد، بلکه برای یك غول خیالی و تصوری که مخلوق تصورات نادرست و ترس آلود خود مردم بوده است!

درآنروزگاران قدیم درسراسرجهان قربانی کردن انسان مرسوم بوده است یعنی مردان وزنانی‌را در راه موجودات خیالی که موردپرستش وستایش مردم بودند قربانی میکردند. درمصر معمولا دخترانی را بعنوان قربانی در رود نیل می‌انداختند و تصور میکردند که این کار موجب

۱ــ این افسانه به قصهٔ ضحاك ماردوش که در شاهنامهٔ ما هست شباهت دارد.

تصویری‌است واز بالا بپائین نوشته میشود ومثل‌هندی یاانگلیسی از چپ براست یامثل‌اردو و(فارسی) ازراست به‌چپ نوشته‌نمیشود[۱]

درهندشاید هنوز بسیاری‌ازساختمانهای کهنه و باستانی‌درزیرزمین ودرزیرشن‌ها وخاکهامدفون‌هستند . این آثار اکنون‌ازدیدگان‌ماپنهانند تا وقتی که کسانی زمین هارا حفر کنند و آنها را بیرون بیاورند[۲] اما مقداری از خرابه‌های ساختمانهای قـدیمی سابقاً در شمال کشور پیدا شده است .

ما اکنون میدانیم که حتی‌مدتهای درازپیش ازآنکه آریائی‌ها به هندبیایند «دراویدی»ها در آن‌سکونت‌داشته‌اند ویك‌تمدن‌بزرگ‌وعالی هم بوجودآورده‌بودند. آنهابامردم کشورهای دیگرهم داد وستدداشتند. حتی‌بسیاری ازکالاهای خودرا به بین‌النهرین و به مصرهم میفرستادند . مخصوصاً مقادیری برنج‌وادویه ازقبیل‌فلفل، وتیرهای‌بزرگ‌چوبی که در ساختمانها مصرف‌میشد ازراه دریا بآنجاها میفرستادند .

۱ــ ملت چین‌هم‌اکنون تصمیم دارد خط خودرا که بسیاردشوار است تغییربدهد وگویا قراراست نوعی‌حروف الفبا شبیه حروف‌لاتینی‌را اقتباس‌کنند و برای زبان چینی بکار برند تاخواندن و نوشتن بزبان چینی آسان‌تر شود و بیسوادی بزودی ازمیان برود ـ

۲ــ از وقتیکه این‌نامه‌ها نوشته شده تاکنون‌آثار جدیدیدی اززیرخاکهای هند بیرون‌آورده شده‌است .

درایران وسایرکشورهای باستانی نیز این قبیل‌آثار در زیر خاك فراوان هستند یکی‌ازکارهای موسسات وادارات باستان‌شناسی و هیئت‌های علمی باستان شناسی‌کشف همین‌آثار وبیرون‌آوردن‌آنها اززیر زمین‌است. در ایران نیز اداره باستانشناسی‌ودانشمندان باستان‌شناس‌باین‌کارمشغولند و نمونه‌هائی از چیزهائی‌راکه پیدا میکنند درموزها میگذارند .

۲۱

چین و هند

دیدیم که نخستین تمدنهادر«بین‌النهرین» و«مصر»وجزیرهٔ کوچك «کرت» دردریای مدیترانه آغازشدند وتوسعه‌یافتند . درحـدود همان اوقات درچین ودرهندنیز تمدنهای بزرگی آغاز گشتند ودرراه مخصوص خودشان توسعه یافتند

درچین‌هم مانندجاهای دیگرمردم‌ابتدا دردره‌های‌رودهای‌بزرگ ساکن‌شدند. مردم آنجا ازنژادی بودند که مغولی نـامیده میشود . آنها ظرفهای بسیارزیبائی ازمفرغ وبعدهاهم ازآهن درست میکردند . آنها نیز ترعه‌ها و کانالهائی برای آبیاری‌وعمارات‌بزرگی برای‌سکونت وبرای معابدخود ساختند ویك‌نوع‌خط هم درآنجاپیداشد وتوسعه یافت

این‌خط بکلی‌باخطوط «هندی» و«انگلیسی» و«اردو» که‌ماداریم تفاوت‌داشت ویك‌نوع خط تصویری‌بود . هر کلمه یـا گاهی حتی هریك جملهٔ کوتاه بصورت‌یك‌شکل نوشته میشد. درمصرقدیم ، در «کرت» و در«بابل» نیزخط تصویری مرسوم‌بوده‌است . لابدتونیز در موزه‌ها یا در بعضی کتابها نمونهٔ این‌خط را دیده‌ای .

درمصر ودرغرب این‌خط فقط درروی‌دیوارهای ساختمانهای‌بسیار قدیمی دیده میشود و اکنون‌دیگر هیچ کس آن خط راکه مدتهاست ازمیان‌رفته بکارنمی‌برد . امادرچین همین‌حالاهم خط مرسوم‌یك‌نوع‌خط

میدادند . گاهی هم یك دولت بزرگتر رهبری چند دولت کوچك را عهده‌دار میشد .

درچین این حکومت ها و دولت‌های کوچك بزودی جای خود را به یك دولت بزرگ امپراطوری دادند. درزمان همین سلطنت و امپراطوری بود که دیوار عظیم چین ساخته شد . بیقین درباره این دیوار بزرگ مطالبی خوانده‌ای و میدانی که چه چیز عظیمی است . این دیوار از کنار دریا تا کوههای مرتفع شمال ساخته شده بود تاراه سایر قبیله های مغول را ببندد ومانع آن شود که آنها بداخل چین هجوم بیاورند. این دیوار در حدود ۳۰۰۰ کیلومتر طول دارد وبلندیش ۸ تا ۱۰ متر و پهنایش درحدود ۸ متر است . درروی آن درفاصله‌های معین برج‌ها و باروهائی ساخته شده است. اگر یك چنین دیواری درهند ساخته میشد ازشهر «لاهور» در شمال تا شهر «مدرس» درجنوب میرسید[۱] . این دیوار عظیم حتی اکنون نیز باقیست واگر یکروز بچین بروی میتوانی آنرا ببینی .

۱ــ اگراین دیوار درایران بود درتمام مرزهای شمالی از ترکیه تاافغانستان کشیده میشد وحتی مرزهای شمالی افغانستان‌راهم دربر میگرفت .

گفته شده است که در بعضی از کاخهای قدیمی شهر «اور»[1] در بین النهرین چوبهائی بکار رفته بود که از جنوب هند بآنجا برده بودند . همچنین گفته شده است که مقادیری طلا و مروارید وعاج و طاووس و میمون هم از هند بکشورهای مغرب[2] فرستاده میشد. بدین قرار می بینیم که در آنزمانها داد ـ وستد وسیعی میان هند و سایر کشورها وجود داشته است . داد وستد و بازرگانی هم فقط وقتی ممکن است بوجود آید و برقرار شود که مردم تمدنی داشته باشند .

در آنزمان قدیم چه در چین وچه در هند دولتها یا سلطنتهای کوچکی وجودداشت. هیچیك ازاین دو کشور در تحت ادارهٔ یك دولت واحدنبودند . هر شهر کوچك با چند دهکدهٔ اطرافش بـرای خود یك حکومت جداگانه داشت . این حکومتها « دولتهای شهری » نامیده میشدند . بسیاری از این دولت ها حتی در همان زمان های قدیم هـم جمهوری بودند . در آنها پادشاهانی وجود نداشت بلکه یك نوع هیئت ریش سفیدان انتخاب میشدند که حکومت را دردست داشتند . امـا هر چند که دولتهای شهری هر یك برای خود حکومت جداگانه‌ئی داشتند گاهی اوقات با یکدیگر همکاری میکردند یعنی هریك بدیگری کمك

---

۱ ـ « اور » یك شهر باستانی در بین النهرین بوده است که روزگاری مانند شوش و بابل و نینوا اهمیت زیاد داشته و بعدبکلی ازمیان رفته و فراموش شده است بطوریکه گفته میشود حضرت ابراهیم درشهر اور متولدشد .

در سالهای پیش ازجنك جهانی دوم درمحل شهر باستانی اور حفریات باستان شناسی بعمل آمد و آثار مهمی کشف شد که قسمت عمدهٔ آنها اکنون درموزهٔ شهر بغداد محفوظ است .

۲ ـ منظور ازکشورهای مغرب کشورهای غربی آنزمان یعنی بین النهرین و مصر وایران وکرت ویونان و روم قدیم میباشد



نمونه‌ئی از نقاشیهای انسانهای اولیه درغارها



آتش وکشاورزی مهمترین کشف انسان‌های اولی بود، رودخانه
وگاوهم بهترین دوست او.

۲۴

سفرهای دریائی و داد وستد

یك عدهٔ دیگر از مردم جالب توجه در روزگار قدیم «فنیقی‌ها» بودند.

فنیقی‌ها هم از همان نژاد یهودی‌ها وعربها بودند. آنها مخصوصا در سواحل غـربی آسیای صغیر، که ترکیه امروزیست، سکونت داشتند. . شهرهای عمدهٔ آنها «آکر» و «صور» و«سیدون» در سواحل دریای مدیترانه بود.

آنها بخاطر مسافرتهای دوررودرازی که برای داد وستدو بازرگانی دردریاها انجام میدادند مشهوربودند. فنیقی‌هادرسراسر دریای‌مدیترانه دریانوردی میکردند و حتی از راه دریاتا حدود انگلستان هم‌میرفتند. ممکن است که آنها بهندهم آمده باشند.

اکنون آغاز جالب توجه دو چیز بزرگ دیگر را میبینیم کـه یکی مسافرتهای دریائی‌است ودیگری‌داد وستد بازرگانی. هریك‌ازاین کارها بدیگری کمك میکرد.

بدیهی است که درآنزمانها مثل امروزکشتی‌های بزرگ وزیبای بخاری و کشتی‌هائی ازآن نوع که‌اکنون وجود داردنبود. قاعدتاً نخستین قایقهاتنه‌های درختانی بوده است که وسط آنهارا خالی‌میکردندو آنهارا بروی‌آب میانداختند. درآن قایق‌ها پاروهای چوبی بکار میرفته است

وگاهی هم شراعها وچادرهائی برای استفاده ازبادها بکار میبردند. در آنزمانها لابد سفر دریائی خیلی هیجان انگیز بوده‌است

مجسم کن که انسان با یك قایق یا کشتی کوچك باکمك پاروها و شراعهاازدریای عربستان عبور کند، لابد در آن کشتی‌ها وقایقهای کوچك اطاقك‌های بسیار کوچکی هم بوده است که راه رفتن وحرکت کردن در آنها آسان نبوده‌است. هر نسیم‌ضعیف وهر بادکم روری هم آنها رابتکان می آورده و بالا وپائین میبرده واغلب هم غرق میساخته‌است

فقط مردم بسیار شجاع ممکن است جرأت داشته باشند که خود را بخطر بیندازند وبایك چنین قایق‌هائی به‌پهنهٔ وسیع‌دریاها بروند. این قبیل مسافرتها بسیار پرخطربود وگاهی اتفاق میافتاد کسانی‌که در قایق بودند حتی چند ماه هم هیچ زمین و خشکی را نمیدیدند. اگر غذا و خوراکیهاشان تمام میشددروسط دریا چیزی گیر نمی‌آوردندمگرآنکه ماهی بگیرند یا پرندگان دریائی را شکار کنند.

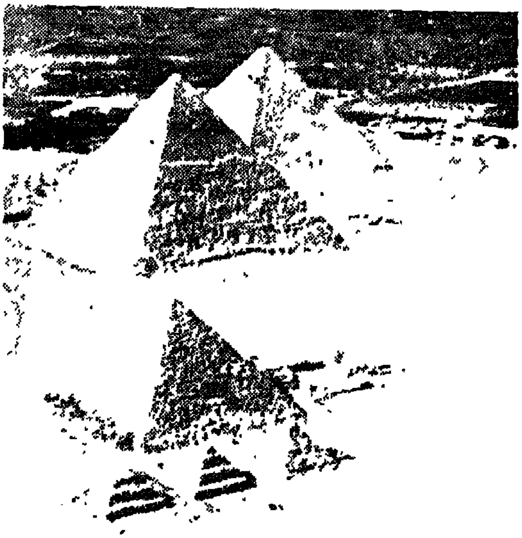
دریا پر ازحوادث وماجراهابود ازسرگذشت‌های دریانوردان و اتفاقات شگفت انگیزی‌که در روزگارهای قدیم دردریاها برای ایشان روی داده است داستانهای‌فراوانی وجود دارد.

باوجودتمام خطرات‌مردم بسفرهای دریائی‌میرفتند. شاید بعضی‌ها از آنجهت بدنبال این کار میرفتندکه ماجراهای خطرناك را دوست میداشتند اما لابد بیشتر آنها بخاطر عشق طلا وبرای بدست‌آوردن‌پول باین‌کار میپرداختند، زیرا آنها برای بازرگانی‌وداد وستدوخرید وفروش بسفر میرفتند و باین ترتیب برای‌خود پول وثروت جمع میکردند.

به بینیم بازرگانی وداد و ستدچیست و چگونه شروع شد؟



اسفنکس (ابوالهول) در مصر



هرمهای مشهور مصر در کنار اسفنکس و در نزدیکی قاهره

بپارچه مبدل شود خیلی ارزانتر تمام خواهد شد وخیلی هم بهتر خواهد بود

تو میدانی که هیچ یك از ما پارچه‌های خارجی نمیپوشیم. ما همه پارچهٔ «خادار» میپوشیم زیرا میخواهیم تا آنجا که میتوانیم چیزهائی بخریم که در کشور خودمان ساخته میشود همچنین ما از آن جهت پارچه‌های «خادار» را میپوشیم که از این راه به مردم فقیری که پنبه میریسند و پارچهٔ دستی می بافند کمك کنیم ۱

بدینقرار می بینی که داد وستد و بازرگانی اکنون بصورت یك موضوع پیچیده ودشوار در آمده‌است و کشتی‌های بزرگ دائماً کالاها را از کشوری بکشوری میبرند اما همیشه اینطور نبود.

در اوایل کار وزمانی که انسان تازه ساکن شد ودرشهرها اقامت

۱ـ در سال ۱۹۲۸ که این نامه‌ها نوشته میشد مبارزهٔ ملی مردم هند بر برضد تسلط بریتانیا درجریان بود

یکی از وسائل این مبارزه بخاطر استقلال آن بود که مردم کالاهای خارجی مخصوصاً پارچه‌ها ومشروبات انگلیسی راکه در هند بفروش میرسید تحریم کردند وبتشویق گاندی پیشوای بزرگ هند مردم همه ازپارچه‌های دست باف که بوسیلهٔ روستائیان هند تهیه میشد و شبیه کرباس های ماست لباس می پوشیدند حتی سران حزب کنگره و پیشوایان نهضت ملی هند واز جمله تمامی افراد خانوادهٔ نهرو هم ازهمین پارچه‌هاکه آن‌ها را «خادار» یا «خادی» میگفتند لباس درست میکردند اشاره‌ای که درمتن نامه شده‌است مربوط به این موضوع است

خود گاندی هم همیشه جامه‌ئی ساده داشت که خوداو نخش را میریسید و پارچه اش را می بافت

دولت انگلستان که میخواست هند را همیشه بصورت مستعمره خود نگاهدارد و کالاهای خودش‌را درآنجا بفروشد با این بافندگی‌های کوچك و پارچه های‌دستی‌هم مخالفت‌میکرد . حتی گاهی چرخهای سادهٔ ریسندگی ودستگاههای بافندگی راتوقیف میکردند و میشکستند باین قرارکارکردن با چرخهای ریسندگی و بافندگی مفهوم یك مبارزهٔ سیاسی هم پیدا کرده بود .

امروز می‌بینی که درهر شهر مغازه‌های وسیع و بزرگ هست که میتوانی به آنجاها بروی ودر کمال آسانی هر چه بخواهی بخری اما آیا هرگز فکر کرده‌ای این چیزهائی که میخری از کجا آمده‌اند؟ درمغازه‌های شهر «الله‌آباد» میتوانی شالهای پشمی زیبائی بخری. بسیار ممکن است که این شالها از راه دور، از کشمیر آمده باشند و پشم آنها ممکن است بر پشت گوسفندانی که در کوههای کشمیر و لاداخ میچرند روئیده باشد.

یك لولهٔ خمیر دندانی که میخری ممکن است باکشتی وراه آهن از راه بسیار دوراز آمریکا آمده باشد. همچنین ممکن است چیزهائی بخری که درچین یا ژاپن یا پاریس یا لندن ساخته شده باشد.

اکنون یك قطعه پارچهٔ خارجی راکه اینجا در بازار فروخته میشود درنظر بیاور. پنبهٔ آن درهند روئیده و بعد بانگلستان فرستاده‌شده است. دریك کارخانهٔ بزرگ انگلستان این پنبه راگرفته و پاك کرده‌اند وبصورت نخ یا الیاف درآورده‌اند وبعد هم از آنها پارچه بافته‌اند این پارچه‌ها دوباره بهند برگشته است و دربازارهای هند بفروش میرسد مجسم کن که این پنبه‌ها چگونه هزاران کیلومتر رفته‌اند و برگشته‌اندتا عاقبت بصورت پارچه برای فروش ببازار آمده‌اند[1]

درواقع خیلی احمقانه بنظرمیرسد که پنبه‌هائی که در هندمیروید از اینهمه راه بانگلستان فرستاده شود که درآنجا بصورت پارچه درآید وبازدوباره بهند برگردد. بدیهی است که اگر این پنبه‌ها درخود هند

۱ــ اکنون صنایع بافندگی پنبه هند اهمیت جهانی دارد و محصولات آن بازارایران هم میآید .

هر چیز مقدار معینی طلا را وزن میکردند و بدیگری میدادند مدتها بعد سکه درست کردند و این موضوع کار داد و ستد را بـاز هم آسان تر کرد ۱

بطوریکه همه کس میداند برای تعیین ارزش یك سکه دیگر لازم نیست آنرا وزن کنند. اکنون درهمه جا برای خرید وفروش، پول وسکه بکار میرود. اما باید بخاطر داشته باشیم که پول بخودی خود فایده ئی ـ ندارد. فقط وسیله ایست که بما کمك میکند تا بوسیلهٔ آن کالاها رامبادله کنیم

لابد افسانهٔ «میداس شاه» را بیاد میآوری که مقادیر زیادی طلا داشت اما هیچ چیز نداشت بخورد! باین قرار می بینیم که اگر پول برای تهیه کردن چیزهائی که مورد احتیاجمانست صرف نشود هیچ فایده ئی ندارد .

با وجود آنچه گفتم حتی هنوز هم ممکن است در بعضی دهکده ها کسانی را به بینی که اجناس و کالاهای خود را بدون پول با یکدیگر. مبادله میکنند و پول بکار نمیبرند.

بعضی مردم ابله ونادان هم هستند که تصور میکنند خود پول چیز خوبیست و بجای آنکه پولشان را خرج کنند آنرا جمع و پنهان میکنند این مطلب نشان میدهد که آنها نمیدانند پول برای چه مصرفی درست شده ودر واقع چه چیزیست.

۱ـ بقراریکه گفته میشود در ایران نخستین بار در زمان داریوش بزرگ سکه طلا زده شد ورواج یافت .

گزید بازرگانی ودادوستد خیلی کوچك و ناچیز بود. هر کس هر چیـز را که لازم داشت خودش بدست میآورد یا تهیه میکرد ومیساخت. بدیهی است انسان آن زمان چیز زیادی هم لازم نداشت.

سپس همانطورکه قبلا هم گفتیم درقبیله‌ها تقسیم کار آغاز گشت. مردم به کارهای مختلف پرداختند وچیزهای مختلف تهیه کردند. گاهی اتفاق می‌افتاد که یك قبیله مقـداری زیاد ازیك چیز داشت و یك قبیله مقدار زیادی از چیزی دیگر. بنابراین طبیعی بود که کالاهای زیادی‌خود را با یکدیگر مبادله کنند. مثلا ممکن است که یك قبیله یك گاو میداد ودرمقابل یك یا چند کیسه گندم میگرفت. درآن زمانها هنوز پول وجود نداشت وفقط اجناس مختلف را باهم مبادله میکردند.

باین ترتیب مبادله ودادوستد شروع شد. البته این نوع داد وستد خیلی‌دشوار بود. مثلا برای بدست آوردن یك‌کیسه گندم یا چیزدیگری نظیر آن، آدم باید یك‌گاو یا شاید یك جفت گوسفند باخود میبرد وآنها را باهم عوض‌میکرد؛ باوجود این‌بازهم کاردادوستد توسعه یافت.

وقتی که طلا و نقره پیدا شد مردم کم کم برای مبادلهٔ اجناس ایـن فلزات را بکار بردند. زیرا حمل کردن آنها خیلی آسان تر بود. بتدریج این رسم رواج یافت که در مقابل قیمت اجناس طلا و نقره بپردازند. نخستین کسی که باین موضوع فکر کرده است مسلماً شخص بـا هوشی بوده است.

بکار بردن طلا ونقره کار دادوستد را خیلی آسان تر کرد. اماحتی در آن موقع هم هنوز سکه‌های نقره وطلا که اکنون در زمان ما هست وجود نداشت. طلا را باترازوهای مخصوص میکشیدند ودر مقابل قیمت

آیا هرگز در وقتی که عده‌ئی با هم چیزی را میکشند یا وزنهٔ سنگینی را بالا میبرند دقت و توجه کرده‌ای ؟ مثل اینست که وقتی آنها همه با هم فریاد میکشند بیکدیگر کمك میکنند و برای هر کدام مختصر کمکی فراهم می‌شود. ممکن است که این قبیل صداها که صداهای کار یا زحمت نامیده میشود نخستیـن کلماتی باشد که انسان بکار برده است.

تدریجاً کلمات دیگری هم پیدا شده‌اند. کلمات بسیار ساده برای چیزهای ساده مانند آب و آتش واسب وخرس وغیره. احتمال دارد که در آغاز کار فقط اسمهائی وجود داشته و هیچ فعل نبوده است. اگر مثلا شخصی میخواست بگوید که یك خرس دیده است مثل بچه ها فقط میگفت «خرس» وبطرفی که خرس را درآنجا دیده بوده اشاره میکرد. طبعاً در آنوقت انسان بزحمت میتوانست با دیگران مدت زیـادی حرف بزند!

کم کم زبان انسان هم تکامل یـافت ابتدا با جمله‌های کوچکی حرف میزدند بعدها جمله‌های بلند تر بکار میبردند. احتمال دارد کـه مردمان مختلف که در نواحی مختلف بودند همه بیك زبان صحبت نمیکردند.

همانطور که قبلا هم برایت گفته‌ام در آنزمان چند زبان مختلف درمیان قبیله‌های مختلف بوجود آمد که هریك از آنها بتدریج تکامـل یافت واز آنها زبانهای دیگری پیدا شد وصورت خانواده‌ئی از زبـانهای مختلف را پیدا کرد.

دردوران نخستین تمدن‌هائی که آنهارا مطالعه کردیم زبان انسان هم

۲۳

زبان، خط، اعداد

قبلا زبانهای گوناگون وچگونگی پیوند وخویشاوندی آنها را با یکدیگر ملاحظه کردیم. اکنون ببینیم که زبان وحرف زدن چگونه شروع شده است.

اگر در زندگی حیوانات مطالعه کنیم می بینیم که بعضی از آنها بعضی صداها برای خود دارند و بکار میبرند. گفته میشود که میمونها چندنوع صدای مختلف یا کلمات سادهٔ مختلف برای بعضی چیزهای ساده دارند. همچنین میتوان دید که بعضی حیوانات درمواقعی که میترسند ومیخواهند دیگران را از نوع خطری که متوجه ایشان شده مطلع سازند بشکل‌های مخصوصی فریاد میکشند.

شاید در میان انسانها هم زبان و حرف زدن بهمین شکل شروع شده باشد.

در آغاز کار شاید انسان‌هم فقط صداها وفریادهای بسیارساده داشته است. مثلا ابتدا فریادهائی برای مواقع وحشت و ترس وصداهائی برای اعلان کردن خطر بدیگران داشته است. ممکن است بعدها صداهای دیگری که امروز آنها را فریادهای کارمینامیم پیدا کرده باشد. هروقت که یك عده مردم باهم کارمیکنند معمولا با هم سروصدائی راه‌میاندازند وباکلمات بسیارساده باهم حرف میزنند وفریاد میکشند

طاووس میکشید[۱] بدیهی‌است باین ترتیب هیچکس نمیتوانست مطالب زیادی بنویسد.

تدریجا صورت واشکال‌هم ساده ترشده است. مدتها بعدمردم بفکر آن افتادند که کلمات‌را تجزیه کنند والفبا بسازند وباین ترتیب الفبابوجود آمد وکم کم تکامل یافت.

این کشف نوشتن خط را خیلی آسان ترساخت وپیشرفت وترقی را خیلی تند تر کرد.

نوشتن اعداد وحساب کردن هم یکی از کشف‌های بزرگ انسان بوده است.

بدون‌داشتن اعداد وارقام‌بدشواری میتوان تصور کرد که کارها و داد و ستد چگونه ممکن‌است‌صورت بگیرد

شخصی‌هم که‌اعدادوارقام‌را اختراع کرده است بیقین‌بسیار باهوش وخردمند بوده‌است.

در اروپا ابتدا ارقام‌واعداد خیلی‌ناشیانه‌گی بکار میبردند . مسلماً ارقامی راکه بنام «رومی» معروف هستند میشناسی که‌بدین قرارند:

I . II III . V . VI . VI VII . VIII . IX . Xوغیره

این اعداد هم ناشیانه و زشت هستند و هم بکار بردن آنها دشوار است . ارقامی که اکنون در تمام ریسانها بکار میرود خیلی بهتر است . .منظورم اعداد اروپائی زیر است:

1 2 3 4 5 6 7 8 9 10

۱ـ هنوزهم بسیاری ازمردم‌بیسواد همین‌کاررا میکنند مثلاوقتی که میخواهند حساب خرجشان را بنویسند عکس‌چیزهارامیکشند و نقش چند سکه پول‌هم درمقابلش میکشند .

خیلی ترقی و تکامل پیدا کرد. آوازها و ترانه‌هائی ساخته شد که رامشگران وسرایندگان آنها را میخواندند

در آن زمان‌ها هنوز خط وجود نداشت و علاوه همه کس هم نوشتن نمیدانست و باین جهت مردم ناچار بودند که مطـالب مختلف را بیشتر بخاطر خود بسپارند و حفظ کنند و بخاطر سپردن اشعار و کلمات موزون هم خیلی آسانتر است. باین جهت ترانه‌ها و سرودها و آوازهـا در تمام کشورهـائی که تمدنهای قدیمی در آنها وجود داشت فراوان بوده است.

معمولا سرایندگان و رامشگران فراوانی بودند که درموقع مرگ قهرمانان و رئیسان قبیله‌ها آوازها و سرودهائی درباره افتخارات آنها میخواندند.

در آنزمان مردم بیشتر بجنگ توجه و علاقه داشتند و باین جهت آوازهای قدیمی ایشان بیشتر درباره شجاعتها و شهامتهای جنگی بوده است. در هند و در سایر کشورها هم این موضوع را بهمین صورت می‌بینیم [1]

خط و نوشتن هم برای خود آغاز جالب توجهی داشته است.

قبلا به خط چینی‌ها اشاره‌ئی کردم.

قاعدتاً تمام خطوط درابتدا بصورت تصاویر بوده‌است، مثلا اگر کسی میخواست درباره طاووس مطلبی بگوید لابد عکس یا تصویری از

۱ــ درشاهنامهٔ فردوسی ماکه از روی کتاب‌های کهن و باستانی بشعر درآمده است نیز این قبیل حماسه‌ها و آوازها فراوان است و بآنها زیاد اشاره شده است و حتی دیده‌میشود که درمرگ شبدیز اسب خسروپرویز هم آوازهای سوگواری میخواندند.

۲٤

طبقات مختلف مردم

پسران ودختران‌جوان وحتی‌بیشتر مردمان بالغ و بزرگسال هم اغلب‌دربارهٔ تاریخ بشکل‌غریب وخاصی فکرمیکنند . آنها معمولا‌اسامی پادشاهان ودیگران وتاریخ‌جنگها وچیزهای شبیه اینها را می‌آموزند و بخاطر میسپارند در صورتیکه مسلماً تاریخ بمعنی‌جنگها وشرح زندگی چندنفر محدودی که شاه شده‌اند یا سرداران بزرگی بوده‌اند نمیباشد . تاریخ‌باید دربارهٔ مردم یك‌کشور برای‌ماسخن‌بگوید که چگونه‌زندگی میکردند، چه کارهائی کرده‌اند وچگونه‌فکر میکردند. تاریخ‌بایدازرنجها وشادیهای آنها و از دشواریها ومشکلات آنها برای ماسخن بگوید و بگویدکه‌چگونه‌براین دشواریها غلبه کرده‌اند .

اگر تاریخ‌را باین‌شکل‌یادبگیریم‌خواهیم‌توانست چیزهای‌فراوانی از آن‌بیاموزیم. دراین صورت اگرما نیز باچنین دشواریها وناراحتیها روبروشویم‌مطالعات تاریخی بما کمك‌خواهدداد که آنهاراازپیش برداریم مخصوصاً مطالعه دربارهٔ دورانهای گذشته بما کمك خواهدداد تا بفهمیم آیا مردم بتدریج بهتر شده‌اند وجلوتر آمده‌اند یاعقب رفته‌اند و بدتر شده‌اند ؟ آیا پیشرفت وترقی داشته‌اند یانه ؟.

بدیهی‌است که‌باید اززندگی مردان وزنان‌بزرگی که درزمان‌های سابق بوده‌اند نیز مطالبی دانست اما چیزی که مخصوصاً باید آموخت و

این ارقام را اعداد «عربی» مینامند زیرا اروپائیها آنهارا از اعـداد و ارقام اعراب آموخته اندواقتباس کرده اند[1] اماعربهاهم خودشان این ارقام واعدادرا ازهندیان اقتباس کرده اند و گرفته اند. وازین جهت اگر این ارقام واعداد هندی نامیده میشدند خیلی صحیح تر میبود .

اما ظاهراً در نامه ام خیلی جلو رفته ام و بزمانهای اخیر پرداخته ام درصورتیکه مادرباره زمانهای بسیارقدیمی صحبت میکردیم وهنوز وقت آن نرسیده استکه بعربها بپردازیم .

۱- ارقامی که درزبان فارسی بکارمیرود مثل حروف الفبا وخط فارسی ازعربی گرفته شده است وهمان اعداد عربیست .

بیشتری هم بدست می‌آورد واین قدرت خود را درراه چیزهای مختلفی که برایش مقدور بود بکارمیبرد. چون این طبقه ازمحصول کار دیگران که کار میکردند سهم بیشتری برای خود برمیداشت کم کم ثروت بیشتری هم پیدا کرد

بدینقرار وقتی که تقسیم کارها ادامه و توسعه یافت درمیان مردم هم طبقات مختلفی پیداشد

در طبقهٔ اول پادشاه و خانواده‌اش و اشخاصی که در دربارش کار میکردند قرارداشتند. اینها تنظیم وسازمان دادن کارهای کشوررا بعهده داشتند ودرموقع جنگ هم رهبری جنگ را بعهده میگرفتند، ومعمولا کاردیگری نمیکردند

بعد طبقهٔ کاهنان وروحانیان معابد وتمام مردمی بودند که بمعابد ارتباط داشتند. در آن زمان این طبقه خیلی اهمیت داشتند. دربارهٔ آنها بعد بیشتر مطالعه خواهیم کرد .

در طبقهٔ سوم بازرگانان بودند که به داد و ستد میپرداختند و کالاها را ازکشوری بکشوری میبردند میخریدند ومیفروختند و دکان بازمیکردند .

طبقهٔ چهارم صنعتگران وپیشه‌وران بودند یعنی مردمی که انواع چیزهای گوناگون‌را میساختند: نخ میریسیدند، پارچه‌می‌بافتند ، ظروف سفالی وبرنجی و اشیائی ازطلا وعاج وبسیار چیزهای دیگرمیساختند . اغلب این مردم درکناره های شهرها. یا درنزدیکی های شهرها زندگی میکردند اما عدهٔ زیادی ازایشان هم‌دردهکده‌ها بودند .

به آن اهمیت بیشتر داد اینست که وضع زندگی مردم مختلف دردورانهای گذشته چگونه بوده است؟

تاکنون نامه های متعددی برایت نوشته‌ام و اکنون این بیست و چهارمین نامه ازاین دوره نامه‌های تازه‌ام میباشد اماهرچند درآنهاراجع بدورانهای بسیارقدیمی گفتگو کرده‌ام نمیتوان این چیزها را تاریخ نامید بلکه فقط ممکن است آنرا آغاز تاریخ یاسپیدهٔ تاریخ شمرد در بارهٔ آن زمانها چیززیادی نمیدانیم واطلاعات فراوانی دردست نداریم .

بزودی‌ما بدورانهائی خواهیم‌رسید که‌در بارهٔ آنهااطلاعات بیشتری داریم ومیتوانیم آنهارا زمانهای تاریخی بنامیم اماپیش‌از آنکه ازدوران تمدنهای ابتدائی بگذریم بدنیست نگاه‌دیگری‌هم به آنهابیندازیم‌و به بینیم که‌چه‌نوع مردمان مختلفی درآنزمانها زندگی‌میکردند .

قبلا دیدیم که چگونـه درقبیله‌های قدیمی و ابتدائی مردم‌کم کم بکارهای‌مختلفی پرداختند وتقسیم کارها بوجود آمد همچنین دیدیم که چگونه رهبران قبیله ها یعنی پاتریارک‌ها کم کم خانوادهٔخودشان را از دیگران جداکردند وفقط کارسازمان دادن کارها را بعهدهٔ خود گرفتند . درنتیجه مقام پـاتریارکها مقام عالیتری شد یا میتوان گفت که خانـوادهٔ پاتریارکها جزء یك طبقه ازمردم شدکه بامردم‌دیگر متفاوت بودند .

بااین‌شکل‌می‌بینیم که‌درمیان‌مردم‌دوطبقه‌پیدا شد که‌یك‌طبقه‌کارها را ترتیب وسازمان میداد ودستورصادرمیکرد طبقهٔ‌دیگر کارها راانجام میداد واجرا میکرد

بدیهی است طبقه‌ئی که سازمان دادن‌کار را بعهده داشت قدرت

۲۵

پادشاهان و معابد و کاهنان

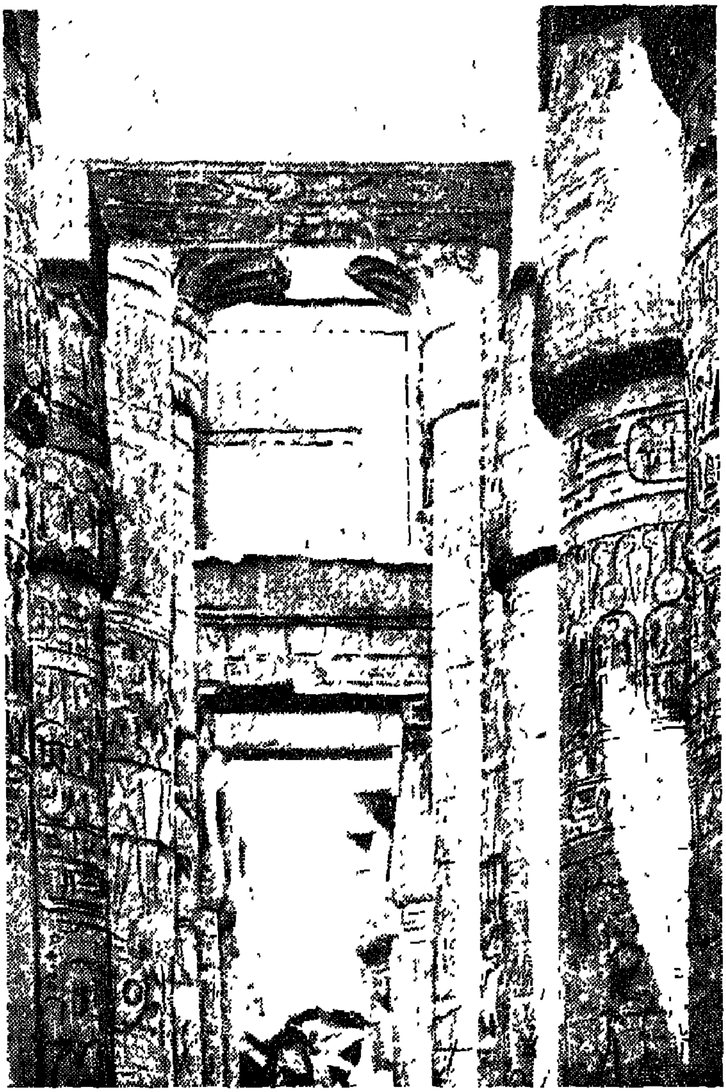
درنامهٔ اخیرمان طبقات پنجگانه و مختلفی راکه درداخل مردم تشکیل شد دیدیم

بزرگترین طبقه‌ها، طبقهٔ دهقانان و کارگران بود. دهقانان زمین را شخم میزدند، درمزرعه‌ها زراعت میکردند ودرآنها خوراکی وخواربار میرویاندند اگر دهقانان باین شکل کارنمیکردند آذوقه و خواربـاری فراهم نمیشد یااگرهم پیدا میشد خیلی کم وناچیز میبود. بدینقرار دهقانان خیلی مهم بودند و بدون وجود آنها همه کس گرسنه میماند کارگران نیز چه درمزرعه‌ها وچه درشهرها کارهای مفیدی انجام میدادند. اما باوجود اینکه این مردم چنین کارهای مهمی انجام میدادند ووجودشان برای همه بسیار لازم بود سهم بسیار ناچیزی از زحمت خود بدست می‌آوردند و بیشتر آنچه راآنها تهیه میکردند دیگران مخصوصا پـادشاهان و طبقهٔ اطرافیانش که شامل اشراف میشد میگرفتند زیرا بطوریکه دیدیم پادشاه واطرافیانش نیرو وقدرت خیلی زیاد داشتند[1]

دردوران تشکیل قبیله‌ها زمین بتمام افراد قبیله تعلق داشت ومال هیچ فرد و شخص واحدی نبود . اما وقتـیکه قدرت طبقهٔ پادشاهان

۱ ـ باید توجه داشت که این مطالب مربوط بتمدنهای ابتدائی وروزگارهای بسیار قدیمی است

بالاخره درطبقهٔ آخر دهقانان و کارگران مزارع بودندکه در مزرعه ها و روستا ها زحمت میکشیدند . بدیهی است که تعداد افراد اینها از همهٔ طبقات بیشتر بود و تمام طبقات دیگر سعی داشتند که چیزی از اینها بیرون بکشند و از محصول کار آنها برای خود چیزی بدست آورند .



ستونهای تالار معبد معروف کرنک در مصر

برروی ستونها خطوط تصویری مصر قدیم پیداست .

افزایش یافت گفتند که زمین اصولا مال آنهاست. آنها مالك زمین‌ها شدند ودهقانان که درواقع تمام کارهای دشواررا انجام‌میدادند بصورت خدمت‌گذاران و نوکران وغلامان آنها درآمدند. هرچه دهقانان درزمین تولید میکردند تقسیم میشد وقسمت عمدهٔ آنرا مالکین میگرفتند.

بعضی ازمعابد هم برای خود زمین‌های زراعتی داشتند وبدینقرار مثل مالکین بودند.

اکنون ببینیم این‌معابد وکاهنان آنها چه بودند؟

دریکی ازنامه‌های قبلی برایت نوشتم که مردمان وحشی‌وابتدائی بعلت آنکه بسیاری چیزها را نمی‌شناختند ونمیدانستند و ازهر چیز که نمیدانستند و نمیشناختند میترسیدند به‌فکرخدا ومذهب افتادند. برای هرچیزیك خدای مرد یازن‌ساختند. برای رودخانه‌ها، کوه‌ها، خورشید، درختها، حیوانات و حتی چیزهائی مثل روح که نمیتوانستند ببینند اما تصورش‌رامیکردندخدایانی‌بوجود آوردند[۱]. آنهااز آنجهت که‌میترسیدند همیشه فکر میکردندکه خدایان دائما درفکر تنبیه‌کردن وآزار دادن ایشان هستند.

درنظر آنها خدایان هم مثل خودشان خشن وبیرحم بودند. باین جهت میکوشیدند بوسیلهٔ تقدیم‌داشتن هدایا وقربانیهای فراوان آنها را برسرلطف آورند وخشمشان راآرام سازند برای این خدایان معابدی برپا گردید. درداخل هرمعبد جای مخصوصی بودکه محراب یـا مکان مقدس‌شمرده میشد. درآنجا تصویریامجسمه‌ئی‌ازخدائی که موردستایش بود میگذاشتند. آنها نمیتوانستند چیزی راکـه بچشم خود نمیدیدند

۱ـ که آنهارا «رب‌النوع» و «ربةالنوع» یا «اله» و «الهه» میگویند

بپرستند زیرا این کار کمی دشوار است.

بطوریکه میدانی یك بچهٔ کوچك معمولا فقط میتواند بچیزهائی فکر کند که آنها را می‌بیند . مردمان سابق وابتدائی هم تقریباً شبیه بچه‌ها بودند وچون نمیتوانستند خداهای خود را بدون کمك تصاویر بپرستندو ستایش کنند مجسمه‌ها و بت‌هائی میساختند و آنهارا درمعابد میگذاشتند. و میپرستیدند .

خیلی جالب توجه است که این بت‌ها وتصاویر اغلب بسیار زشت بودند ومعمولا بشکل حیوانات یاگاهی اوقات هم بشکل موجوداتی ساخته میشدند که نصف بدنشان حیوان ونصف دیگرشان انسان بود

درمصر قدیم زمانی گربه را ستایش میکردند ودردوران دیگری تصورمیکنم میمون میپرستیدند. خیلی دشواراست که بفهمم چرا انسان این حیوانات زشت وهولناك رامیپرستیده‌است وچرا وقتی که بنابودتصویر یابتی پرستیده شود آنرا بصورتی زیبا نمیساختند؟ شاید اینموضوع به آن جهت بود که خدایان راموجوداتی مخوف وترسناك تصورمیکردند واز آنها میترسیدند وباین‌علت‌ایشان راباین‌اشکال‌مهیب وترسناك‌میساختند.

در آنزمان مردم مثل‌امروز بیك خدای واحد یایك قدرت بزرگ فکر نمیکردند. آنها تصور میکردند که تعداد زیادی خدایان مرد وزن وجود دارند که گاهی‌اوقات حتی‌خودشان هم بایکدیگر میجنگند.

شهرهای مختلف و کشورهای مختلف برای خود خدایان مختلفی داشتند وهر کدام خدای خودشان را میپرستیدند واغلب خدایان‌شهرها ونواحی دیگر را دشمن میداشتند.

معابد ازکاهنان مرد وزن پر بود که کارهای معبد را دردست خود



دیوار چین

این‌دیوارکه بیش‌از ۲۰۰۰ سال پیش ساخته شده ودرحدود ۶۰۰۰ کیلومتر طول دارد مانند هرمهای مصرازعجایب دنیای قدیم بشمار میرود

کاهنان اغلب مردم را فریب میدادند و گمراه میساختند اما در عین حال از راههای مختلف بایشان کمك‌هائی نیز میدادند وباین ترتیب موجب پیشرفت وترقی هم میشدند.

احتمال دارد که در بعضی جاها در موقعیکه‌قبیله‌های ابتدائی در یك‌جا ساکن شدند و برای خود شهرهائی‌ساختند، کسانی که در ابتدا بر ایشان حکومت میکردند کاهنان بودند و نه پادشاهان بعدها که پادشاهان‌پیدا شدندچون میتوانستند بهتر از کاهنان جنگ کنند جای آنها را گرفتند

در بعضی جاها یك شخص واحد هم پادشاه بود وهم کاهن یعنی‌هم قدرت اداری را دردست داشت هم پیشوای مذهبی وروحانی بود، مانند فرعونهای مصر.

درمصر قدیم فرعون‌ها را حتی در زمان زندگیشان موجوداتی نیمه خدا ونیمه‌انسان‌میشمردند و موقعی که میمردندآنهارا مثل‌خدایان میپرستیدند.

داشتند . معمولاً کاهنها خواندن و نوشتن را میدانستند و از دیگران باسوادتر و باعلم‌تر بودند[۱] باین‌جهت آنها راهنمایان پادشاهان شدند

درآنزمان‌ها کتابها بوسیلهٔ همین کاهنان و روحانیان نوشته یا رونویسی میشد. ازآنجهت که آنهامقداری ازعلوم رامیدانستند خردمندان زمان خود محسوب میشدند وهمچنین کارهای پزشکی را نیز عهده دار بودند . گاهی‌هم برای آنکه دانش وعلم زیاد خود را بمردم نشان بدهند کارهائی مثل سحر وجادو میکردند که درنظر دیگران عجیب و غریب مینمود و آنها را در نظر دیگران مهم جلوه میداد . مردم نیز که بسیار ساده ونادان بودند کاهنان وروحانیان‌راساحران وجادوگرانی‌میشمردند که قدرت فراوان‌دارند واز آنها میترسیدند .

کاهنان از راههای مختلف درکارهای مردم دخالت میکردند و باتمام مظاهر زندگی می‌آمیختند . آنها اشخاص دانشمند و خردمند زمان خود حساب میشدند وهرکس بهنگام هرگرفتاری یا ناراحتی یا بیماری به ایشان‌رجوع میکرد .[۲]

کاهنان جشنها و عید های بزرگی برای مردم ترتیب میدادند . درآنزمان‌ها مخصوصا برای مردم عادی وعامی‌تقویم وجود نداشت . آنها حساب زمان را بااین جشنها نگاه میداشتند.[۳]

۲ــ درکشورما هم مردم دهاتی هنوز بمردم باسواد میگویند «ملا» واین همان کلمه‌ایست که برای روحانیان‌وکسانیکه امورمذهبی‌را دردست دارند نیزبکار میرود این وضع یادگار زمانهای قدیم‌است که سواد خواندن و نوشتن و دانستن منحصر بطبقهٔ روحانیها بود

۲ــ هنوز هم دردهات وروستاهای عقب‌مانده وضع همینطور است ومردم ساده ودهاتی برای هرکار بهآخوند یاکشیش یاشخص روحانی رجوع‌میکنند

۳ــ هنوزهم‌دربعضی قبیله‌های ابتدائی درجزیره‌های اقیانوسیه تقویم‌منظم وجود ندارد واول سال‌یا دوران زمانی وقتی‌است که‌کاهن یا روحانی قبیله تعیین میکند و درآن زمان باآداب ورسوم مخصوص جشن برپا میشود.

است و آنوقت یـك میلیون سال که هزارهزارسال میشود چقدر خواهد شد!

گمان میکنم کـه نمیتوانیم معنی واقعی این رقم را بدرستی درسر کوچك خودمان درك کنیم.

ما تصور میکنیم که موجودات بسیارمهمی هستیم واغلب چیزهای بسیار کوچکی ما را ازجا بدرمیبرد و ناراحت میسازد. اما آیا این وقایع کوچك دربرابر تاریخ عظیم وطولانی دنیاچه ارزشی دارد؛ چقدرمفیداست که مطالبی دربارهٔ این دورانهای ممتد تاریخ گذشته بخوانیم و بیاموزیم زیرا دراینصورت دیگر بخاطر چیزهای کوچك و عادی ناراحت نخواهیم شد.

باید بخاطر بیاوریم که چه دوران عظیم ودرازی برزمین گذشته که اصلازندگی وحیات در آن وجود نداشته است وبعد چه زمان طولانی سپری شده که فقط حیوانات وجانورانی دردریاها بوده اند وهنوزهیچ انسان در هیچ جای زمین نبوده است.

سپس حیوانات پیدا شده اند ومیلیونها سال زندگی کرده اند بدون آنکه انسانی باشد که بآنها تیراندازی کند و آنها رابکشد. بالاخره وقتی که پس ازاینهمه زمان انسان پیداشد یك موجود بسیار کوچك وحقیر و ناتوان بود که ازتمام حیوانات ضعیف تر بود. کم کم درطول هزاران هزار سال انسان ازحیوانات دیگر نیرومند تر و با هوش تر شد تااینکه ارباب و صاحب اختیار حیوانات وتمامی زمین گردید وتمام حیوانات دیگر خدمتگذار وغلام اوشدند تاهر کاری که اوبانها بگوید انجام دهند

بعدها به دوران رشد تمدن انسان رسیدیم و دیدیم که چگونه

۲۶

نگاهی به عقب

لابد از نامه‌های من کاملا خسته شده‌ای؛ فکر میکنم که تا اندازه‌ئی هم حق‌داری!

بسیار خوب، اکنون دیگر تا مدتی چیز تازه‌ئی برایت نخواهم نوشت. فقط میخواهم در بـارهٔ آنچه تاکنون نوشته‌ام و کاری که کرده‌ایم کمی فکر کنی.

ما درضمن چندنامه ازمیلیون ها سال باکمال شتاب عبور کرده‌ایم. اززمانی شروع کردیم که زمین قسمتی ازخورشید بود ودیدیم که‌چگونه از آن جدا گشت ویواش یواش سرد شد. سپس ماه که قسمتی اززمین بود از آن جدا شد.

دردورانهای بسیار درار درروی زمین زندگی و حیات وجـود نداشت. بعد درمدت میلیونها سال کم کم درروی زمین زندگی پیداشد.

آیـا میتوانی تصور کنی که یـك میلیون سال چه مدت درازی میشود؟ بسیارمشکل است که بتوانیم تصوری ازیك میلیون سال‌داشته باشیم.

تواکنون ده سال داری وچقدر بزرگ شده‌ای؛ تو حالا یك دختر خانم جوان هستی، اینطور نیست؟ بلی یك دخترجوان؛ درنظرتو یکصد سال مدت بسیار درازی جلوه میکند. فکر کن که هزارسال چقدردراز

فوسیل‌ها و خرابه‌ها

مدتیست که برایت نامه‌ئی ننوشته‌ام. در نامهٔ اخیر هم نگاهی به پشت سر خود کردیم و دورانهای قدیمی را که درنامه‌های خودمان با نها پرداخته بودیم از نظر گذارندیم. چند کارت پستال از تصاویر فوسیل ماهیها برایت فرستادم که بتوانی تصوری از فوسیل‌ها داشته باشی و ببینی که آنها چگونه چیزهائی هستند وقتی هم که به «مسوری» بدیدن شما آمدم و یکدیگر را دیدیم تصاویر دیگری از فوسیل‌های دیگر نشانت دادم.

ممکن است مخصوصاً عکس فوسیل‌های خزندگان را بخاطر داشته باشی. خزندگان حیواناتی هستند کـه معمولا روی زمین میخزند مثل مارها، سوسمارها، تمساح‌ها، ولاك پشت‌هائی که اکنون هم هستند.

خزندگان روزگارهای قدیم هم ازهمین خانواده بودند منتها با اینها خیلی تفاوت داشتند وخیلی هم بزرگتر بودند.

بیادداری که دریکی از موزه‌های لندن جانوران بسیار بزرگ و عظیمی را دیدیم که یکی از آنها درحدود ۳۰ یا ۴۰ پا (۱۰ تا ۱۲ متر) طول داشت. هم‌چنین یك نوع قورباغه بود که از یك انسان بزرگتر بود و یك لاك پشت هم بهمان بزرگی بود. خفاشهای بزرگی بوده‌اند که در آسمانها میپریدند و یك حیوان هم بوده است کـه ما امروز آنرا «ایگوانودون»

نخستین تمدن‌های بشر آغاز گردید. خواهیم کوشید که این موضوع را باز هم دنبال کنیم.

اکنون که باین مرحله رسیده‌ایم دیگر میلیونها سال در برابر خود نداریم که دربارهٔ آن مطالعه کنیم. در نامه‌های خود به‌زمانی رسیده‌ایم که فقط چهار پنج هزار سال پیش از زمان ما بوده است اما دربارهٔ این چهار یا پنج‌هزار سال اخیر خیلی بیش از میلیونها سالی که پیش از آن گذشته است اطلاع داریم.

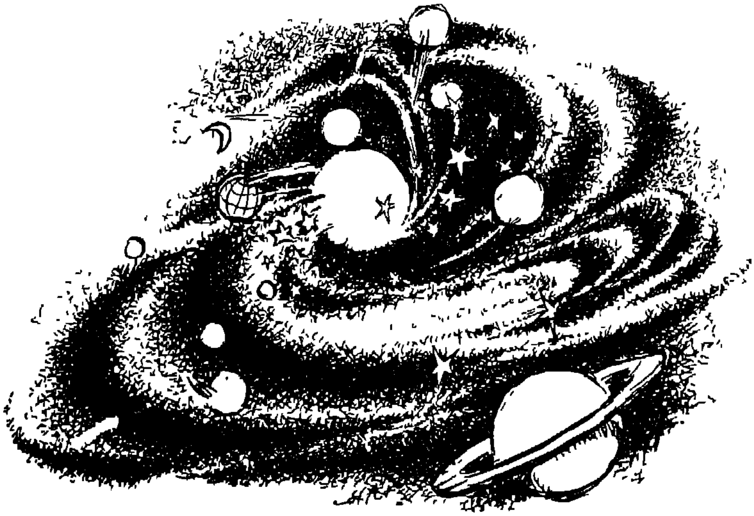
درواقع تاریخ و رشد انسان درطی همین چهارهزار سال صورت گرفته است.

وقتی کـه بزرگتر شدی دربارهٔ این تاریخ مطالب زیادی خواهی خواند. من فقط مختصری دربارهٔ آنها برایت مینویسم تا از آنچه دراین دنیای کوچك ما برای انسان روی داده است لااقل تصوری داشته باشی.

داستان خلقت انسان از نظر یك كاریكاتوریست



۱ـ در آغاز تمام سیارات بخورشید چسبیده بودند



۲ـ بعد همه بتدریج از خورشید جدا شدند و هر كدام در مسیر معینی بدور خورشید میچرخند

میناميم وموقعی که روی پاهای خود می‌ایستاده قدش باندازۀ يك درخت کوچك بوده است [۱]

همچنین فوسیلهائی از گیاههای‌قدیم راديده‌ای ، آنها خزه‌ها و گیاه های کوتاه و کوچك و برگها ونخلهای گوناگون و زیبائی بوده‌اند که اثرشان درسنگها باقی‌مانده است

مدتها بعدازخزندگان پستانداران پیداشدنداین‌ها حیواناتی‌هستند که به بچه‌هایشان شیر میدهند .

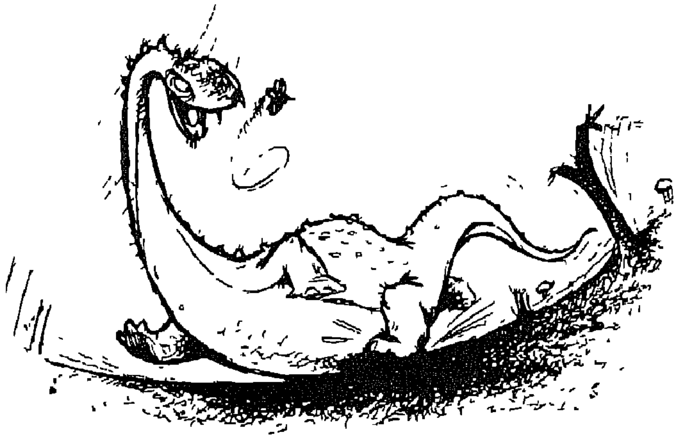
بیشتر حیواناتی که ما اکنون دراطرافمان می‌بینیم پستانداران هستند و ما خودمان هم جزو این‌دسته از حیوانات هستیم پستانداران زمان‌های سابق بابعضی ازحیوانات امروزفرق زیادی نداشتند آنها هم اغلب بزرگ بودند اما نه به‌بزرگی‌خزندگان‌قدیم . درمیان پستانداران بزرگ يك نوع فیل هائی بودند که دندانهای خیلی عظیمی داشتند و همچنین خرسهای‌خیلی بزرگ‌هم بودند .

همچنین بقایائی ازفوسیل انسان راديده‌ای. البته آنها خیلی‌جالب توجه نبودندزیرا بیشتر استخوانهای پراکنده وجمجمه‌ها هستند.

چیزهائی که بیشترجلب توجه میکرد اسباب‌های سنگی بود که انسانهای ابتدائی بکارمی‌برده‌اند. [۲]

۱ــ درلندن يك‌نوع باغ‌وحش تهیه کرده‌اند که مجسمه هائی ازاین‌حیوانات عظیم باستانی‌راکه امروز دیگروجود ندارند باندازه‌های طبیعی درآنجاساخته‌اند و برای‌تماشای‌مردم گذاشته‌اند

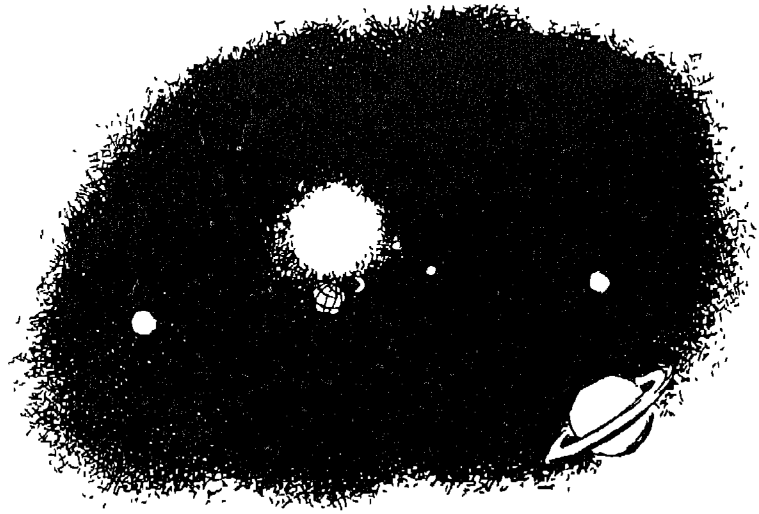
۲ــ دانشمندان تصور میکنند که درحدود يك‌ميليون سال پیش ازاین انسان درروی زمین‌پیدا شد وپیش‌ازآن صدها میلیون‌سال ازعمر زمین‌گذشت بدون‌آنکه انسان درآن وجود داشته باشد .



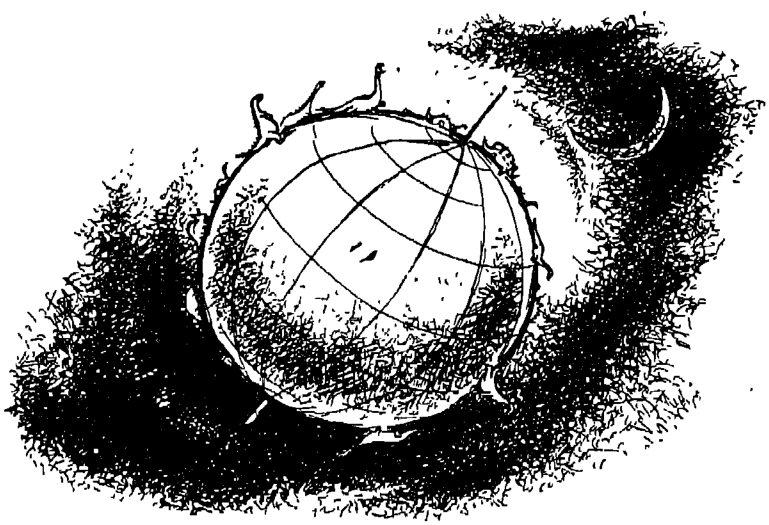
٥ـ انواع جانوران عظیم وحشران کوچك درزمین فراوان شدند



٦ـ و میمونها هم درروی درختها جست وخیز میکردند



۳ـ زمین با یک ماه که دارد مدتها مانند سیارات دیگر بدور خورشید
میچرخید ودر آن اثری اززندگی نبود



٤ـ بعد ازمیلیونها سال درروی زمین زندگی ظاهر شد وجانوران
عظیمی پیدا شدند

همچنین چند عکس زیبا ازمقبره‌های مصری وازمومیائیها نشانت دادم. یادت هست که بعضی‌ازآنها بسیارقشنگ بودند. درروی تابوت‌های چوبی بزرگ داستانهای مفصلی اززندگی مردم نقاشی‌شده بود. مخصوصاً

برای مجسم کردن عمرزمین ودوران پیداشدن انسان وزمان کوتاه تاریخی آن یعنی چهار یا پنج‌هزار سال اخیرآن میتوان مثال‌زیررا نقل‌کرد. این مثال در مجلهٔ «ریدرزدایجست» شمارهٔژانویهٔسال۱۹۵۶ منتشر گشته‌وازکتاب «امیدهای نو» ترجمهٔ آقای دکترشایگان اقتباس‌شده است:

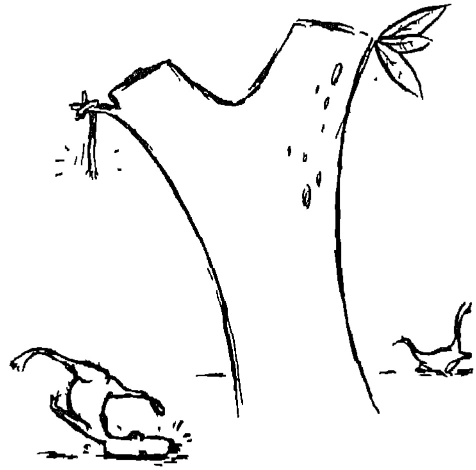
اگر تمام دورهٔ عمر زمین را یکسال‌فرض‌کنیم که درنیمه‌شب روزآخراسفند پایان یابد، هشت ماه از عمر زمین درحالتی گذشته‌که هیچ نوع موجود زنده و جانداری درروی‌آن نبوده است. درماههای نهم ودهم نخستین موجودات زنده و جانوران یك‌سلولی و ستاره های دریائی بوجود آمده‌اند درهفتهٔ دوم ماه اسفند (آخرین ماه‌سال) حیوانات پستاندار پیدا شده‌اند. در ساعت یازده و ۴۵ دقیقه روزآخر سال یعنی یکربع ساعت‌آخر سال انسان بوجودآمده است ودورهٔتاریخی زندگی انسان فقط ۶ ثانیهٔ‌آخر سال بوده است از این مثال، کوتاهی‌عمر تاریخ چندهزارساله وعمر انسان نسبت به‌عمر زمین‌خوب معلوم‌میشود.

یك مطلب جالب توجه دیگرکه از همان کتاب اقتباس میشود اینست‌که دانشمندان تصور میکنند در مدت یك میلیون سالی‌که از پیدا شدن انسان میگذرد مدتهای بسیار درازی از آنرا انسان بصورت وحشی و نیمه وحشی زندگی کرده که‌سنك ها را برای مصارف و احتیاجات سادهٔ خود وبرای شکار حیوانات بکار میبرده است.

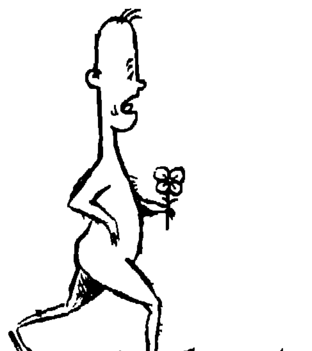
بعد به‌مراحل تشکیل قبیله ها و اهلی‌کردن حیوانات و زندگانی چوپانی وارد شده است تا اینکه عاقبت راه استفاده از کاشتن زمین و کشاورزی را پیدا کرده است

تصور میشودکه انسان در حدود ده هزار سال پیش‌یعنی ۸۰۰۰سال پیش‌از تولدمسیح وارد مرحلهٔ‌کشاورزی شده‌است و گمان میرودکه تمام جمعیت انسان در تمام روی‌زمین درآن هنگام درحدود ۱۰میلیون نفر بوده است‌که بعد باسرعت رو بافزایش رفته است بطوریکه سه‌هزارسال بعد یعنی در ۵۰۰۰سال پیش از میلاد جمعیت زمین ۲۰ میلیون نفر ودرسال ۴۰۰ میلادی درحدود ۲۰۰ میلیون نفر درسال ۱۶۵۰ میلادی درحدود ۵۴۰میلیون نفر و بالاخره در وسط قرن بیستم یعنی سال ۱۹۵۰ به ۲۲۰۰ میلیون نفررسیده‌است

طبق‌آمار سازمان ملل‌متحد جمعیت دنیا۴سال بعدازآن یعنی‌درسال ۱۹۵۴ درحدود ۲۶۵۲میلیون نفر بوده است.



۷ـ یکروزمیمونی ازدرخت بزمین افتاد ودمش کنده شد، صورتش هم بهن گشت



۸ـ وقتی که برخاست روی دوپاراه میرفت. او انسانی بود که گلی پیدا کردوبدنبال زیبائی وزندگی براه افتاد .

اقتباس اریك کاریکاتوریست رومانی

* ۲۸

آمدن آریائیها بهند

در گذشته دربارهٔ دورانهای خیلی خیلی قدیمی گفتگو کردیم. اکنون خواهیم دید که چگونه انسان تکامل یافته و چه کارها کرده است.

تمام آن دورانهای قدیمی را زمان «ما قبل تاریخ» یا «پیش از تاریخ» مینامند زیرا دربارهٔ آنها هیچ تاریخ واقعی نداریم. مقداری از اطلاعات ما دربارهٔ آن زمانها حدسیات است. اکنون به آستانه و آغاز تاریخ رسیده‌ایم.

بگذار اول ببینیم که در اوایل تاریخ در هند چه اتفاقی افتاده است. بطوریکه قبلا دیدیم در دوران‌های بسیار قدیم، هندنیزمانندمصر تمدنی بزرگ‌داشته است. درهند بازرگانی و داد و ستد وجود داشت. کشتیهاکالاهای هندی را بمصر وبین‌النهرین و کشورهای دیگرمیبردند. درآنزمانها کسانی که در هند زندگی میکردند «دراویدی» نام‌داشتند. آنها مرد می‌بودندکه حالا اولادان و اعقاب آنها درجنوب هند واطراف وحوالی «مدرس» سکونت دارند وزندگی‌میکنند.

این «دراویدیها» مورد حمله وهجوم«آریائی»ها قرار گرفتندکه

* نامه‌های سه‌گانه‌که ازاینجا شروع‌میشود کمی دیرتر از نامه‌های دیگر نوشته شده‌است. به مقدمهٔ کتاب در صفحه ۱۰ رجوع کنید.

عکس دیوارهای نقاشی‌شده درمقبره‌های شهرقدیمی «تبس» درمصر خیلی جالب توجه بود.

همچنین عکسهائی ازخرابه‌های کاخ‌ها ومعابد شهر «تبس» درمصر را دیده‌ای . درآنجا بناهای عظیمی ساخته بودندکـه ستونهای بسیار بزرگی داشت. درنزدیکی شهر «تبس» مجسمهٔ بزرگ «ممون» هست که ازفرعونهای بزرگ مصر بوده است .

تصاویری‌ازخرابه‌های‌معابد وساختمانهای «کرنك»درقسمت‌علیای مصررا نیزدیدی . ازروی همین عکس‌ها هم میتوانی تصورکنی مصریان قدیم چه معماران وسازندگان هنرمند وتوانائی بوده‌اند

آنها نمیتوانستند بدون دانستن علوم مهندسی و بـدون داشتن معلومات زیاد چنین معابد وچنین کاخهای بزرگی بسازند.

اکنون ما نگاه‌مختصری‌راکه‌به‌عقب انداخته بودیم بپایان‌میرسانیم ودرنامهٔ بعدی خود در زمانهای بعدی پیش خواهیم‌آمد .

مطالب را در این باره میتوان از کتابهای قدیمی مانند «ودا» که قاعدتاً در همان زمانها نوشته شده فهمید. قسمتی از «ودا» که «ریگ‌ودا» نام دارد قدیمی‌تر است وازروی آن میتوان تصوری از آن نواحی هند بدست آورد که آریائی ها در آنزمان اشغال کردند. از روی سایر قسمتهای «ودا» و سایر کتابهای سانسکریتی مانند «پورانا» میفهمیم که چگونه آریائیها در هند پراکنده شدند و بسط یافتند.

شاید تواز این کتابهای قدیمی چیزی نمیدانی. وقتی که بزرگ شدی مطالب بیشتری دربارهٔ آنهاخواهی‌دانست اماهم اکنون داستانهای زیادی میدانی که از کتاب «پورانا» گرفته شده است. مدتها بعد کتاب بزرگ «رامایانا» وبازمدتی پس از آن کتاب «مهابهاراتا» نوشته شد.

ازروی این کتابها زندگی آریائیها را درزمانی‌که فقط درنواحی افغانستان و پنجاب زندگی‌میکردند می‌فهمیم. آنها این ناحیه را «براهماوارتا» مینامیدند. بعدها بافغانستان «گاندهارا» [1] میگفتند.

آیا اسم زنی بنام «گاند هاری» را در کتاب «مهابهاراتا» بخاطر داری؟ آنزن باین اسم نامیده میشد زیرا از «گاندهارا» یا افغانستان آمده‌بود اکنون افغانستان یك کشورجدا ازهنداست اما درآنزمانها هردوسرزمین باهم یك کشور بودند.

وقتی که آریائی‌ها بیشتردرهند پراکنده شدند و به جلگه های رودهای «گنك» و «جمنا» رسیدند تمام نواحی‌شمالی‌هند را «آریاوارتا» نامیدند.

۱ــ اسم «قندهار» که نام‌شهری درجنوب افغانستان و درکنار رود هیرمند است از همین کلمه گرفته شده.

از شمال به هند آمدند ظاهراً قبایل بسیار زیادی از آریائی‌ها در نواحی آسیای میانه بودند وچون در آنجا برای همهٔ ایشان غذای کافی پیدا نمیشد آنها در نواحی دیگر پراکنده شدند و بسوی سر زمینهای دیگر حرکت کردند. عدهٔ زیادی از ایشان به «ایران» و حتی به «یونان» و نواحی دورتر غربی رفتند. همچنین عده‌ئی از ایشان هم از کوههای حدود کشمیر گذشتند و به هند آمدند.

«آریائی‌ها» جنگجویان نیرومندی بودند و «دراویدیها» را از برابر خود میراندند. امواج آریائی‌ها پشت سر هم از راه شمال غربی هند میرسید. شاید در آغاز کار دراویدیها جلو آنها را میگرفتند و ایشان را متوقف میساختند اما وقتیکه عده‌های بیشتری بصورت روزافزون فرا رسیدند دیگر نتوانستند جلو ایشان را بگیرند.

آریائی‌ها مدتهای دراز در همان نواحی شمالی هند در حدود «افغانستان» و «پنجاب» باقی ماندند. بعد کم کم بنواحی دیگر و جنوبی تر وبقسمتی که حالا «ولایات متحده»[1] نامیده میشود آمدند که ماهم در آن زندگی میکنیم. آنها همچنان در تمام این نواحی پراکنده میشدند تابنواحی کوههای «ویندهیا» درهندمیانه رسیدند چون دراینجاجنگلهای انبوهی وجودداشت عبورازآنها برای آریائیهادشوار بود. البته افرادبسیاری ازآنها نوانستند از جنگل‌ها بگذرند وبسمت نواحی جنوبی هم بروند اما رویهمرفته همهٔ آنها وانبوه آریائی‌ها نمیتوانستند ازجنگلها بگذرند وباین ترتیب جنوب هند سر زمین عمدهٔ دراویدی‌ها باقی ماند.

مطالعهٔ آمدن آریائی ها به هند بسیارجالب توجه است. مقداری

۱ـ به حاشیهٔ صفحهٔ ۴۹ رجوع شود.

آریائیها در هند به چه شباهت داشتند ؟

قاعدتاً آریائیها باید درحدود پنج تاشش هزارسال پیش وشایدهم مدتی بیشتر از آن به هند آمده باشند . بدیهی است که همهٔ آنهایکباره و دسته جمعی نیامده‌اند بلکه کروهی بدنبال گروهی دیگر ، قبیله‌ئی بدنبال قبیلهٔ دیگر وخانواده‌ئی بدنبال‌خانوادهٔ دیگر در طول صدها سال بهند آمدند .

بنظر بیاور که آنها بصورت کاروانهای دراز با تمام اسباب واموال خود که آنها را در گاریها یا برپشت حیوانات بار کرده بودند حرکت میکرده اند .

آنهامثل سیاحان وجهانگردانی که امروز بسفر وسیاحت میروند نبودند . برای آنها بازگشت وجود نداشت آنها میآمدند که یا دراینجا بمانند و زندگی کنند و یا بجنگند و کشته شوند . همانطور که برایت گفتم بیشتر آنها از کوههای شمال غربی عبور کردند وبه هند آمدند . اما شاید بعضی ها هم پس از عبور از ایران از راه خلیج فارس و دریا بسواحل هند آمده باشند وباقایقها و کشتی‌های کوچك ازراه رود «سند» به‌جلگه‌های شمالی هند ونواحی پنجاب رسیده باشند .

آیا این آریائیها به چه شباهت داشتند ؟

ما میتوانیم از کتابهائی که نوشته‌اند وتا زمان ماباقی مانده است

آنهاهم مثل سایر مردمان روزگارقدیم درکناررودها ساکن‌شدند وبرای خود شهرهامی‌ساختند . بطوریکه میدانی‌شهر «کاشی» یا «بنارس» و «پرایاگ» (در نزدیکی الله آباد) وبسیاری شهرهای دیگرکه قدیمی هستند درکناررودها قرار دارند .

بلکه تنها در خاطرها حفظ میشد و بوسیلهٔ گفتن و شنیدن سینه بسینه از نسلی بنسلی منتقل میگشت. مردمان آنزمان مسلماً حافظهٔ خیلی خوبی داشتند آیا چند نفر از ما امروز میتوانیم تمام مطالب یك کتاب را بوسیلهٔ شنیدن حفظ کنیم[1] ؟

آندوران قدیم و زمانی که «ودا» ها نوشته شده اند اکنون «دوران ودی» نامیده میشود. بطوریکه قبلا هم گفتم نخستین قسمت وداها «ریگ ودا» میباشد. این قسمت سرودها و آوازهائیست که معمولا آریائیهای قدیم میخواندند. قاعدتاً آنها مردمان بسیار زنده دلی بوده اند، اشخاصی عبوس و ترشرو نبودند بلکه بسیار شادمان و خوشحال بودند که ماجراهای بزرگ را دوست میداشتند و باشادمانی و نشاط خود آوازهای زیبائی میساختند و آنها را برای خدایانی که میپرستیدند میخواندند.

آنها به خودشان و نژادشان مغرور بودند. کلمهٔ «آریا» هم بمعنی نجیب و اصیل و یك نوع شخص ممتاز میباشد. آنها آزادی را بسیار دوست میداشتند و مثل اولادان و اعقاب امروزیشان که اکنون درهند هستند نبودند که بسیار کم جرأت و کم شهامت هستند وازدست رفتن آزادیشان را بزحمت احساس میکنند. برای آریائیهای قدیم مردن بهتر از بیشرافتی و بندگی بود[2] !

۱ــ حفظ کردن و بخاطر سپردن متن های مقدس اززمان قدیم اهمیت داشته است ، درایران نیز کسانی بوده اند که تمامی قرآن را حفظ داشتند و آنهارا «حافظ» میگفتند ، منتها حفظ کردن متن ها درزمانی که خط و کتاب وجودداشته باحفظ کردن درزمانی که اصلا هنوز خط وجود نداشته تفاوت زیاددارد

۲ــ یادآوری میشود که این مطالب درسال ۱۹۲۸ که هندسرگرم مبارزه بود وهنوز استقلال خودرا بدست نیاورده بود نوشته شده است و نهرو این مطالب را برای تحریك دختر خود و هموطنانش نوشته است.

اطلاعاتی دربارهٔ آنها بدست آوریم .

بعضی از این کتابها مانند «ودا» شاید کهنه ترین وقدیمی ترین کتابهای دنیا باشند. احتمال دارد که آنها این کتابها را در آغاز کار خود ننوشته باشند ، بلکه ممکن است ترانه ها وسرودهائی که دراین کتاب هست تامدتهای درازفقط درسینه ها بوده است ومردم ازراه گوش خود آنها را میشنیدند ویاد میگرفتند و برای دیگران میخواندند.

این کتابها بزبان سانسکریتی بسیار زیبائی نوشته شده اند بطوریکه تقریباً مثل آوازهای موزون‌هستند. حتی حالا هم اگرشخص خوش آوازی که زبان سانسکریتی را بلد باشد کتاب «ودا» را بخواند شنیدنش برای ما مطبوع است .

هندوها کتاب «ودا» را بسیارمقدس میشمارند . به‌بینیم کلمه «ودا» یعنی چه وچه معنی دارد ؛ «ودا» یعنی «دانش» ودر کتاب «ودا» علم و دانشی که خردمندان آن زمانها داشته اند جمع آوری شده است . آن خردمندان را «ریشی» و «مونی» مینامند .

در آنزمان آنها راه آهن ، تلگراف وسینما نداشتند اما معنی این حرف آن نیست که آنها نادان بوده اند . بعضی ها تصور میکنند که خردمندان آن روزگار حتی ازمردم امروز هم عاقل تر بوده اند . اما چه دانش آنها بیشتر بوده وچه نبوده درهر حال کتابهای بسیارعالی نوشته اند که حتی امروزهم مورد تحسین فراوان قرار میگیرد .

خود این موضوع نشان میدهد که مردمان آنزمان چقدر بزرگ وخردمند بوده اند .

همانطور که گفتم سرودها ومطالب کتاب «ودا» درابتدانوشته نبود

ازدست زدن بدیگران وغذا خوردن با دیگران میترسند .

خوشبختانه اکنون این رسم که دیگر پسندیده نیست بتدریج خیلی ضعیف تر میشود [۱]

۱ـ جامعهٔ هندمثل جامعهٔ قدیم ایران بهطبقات تقسیم میشدکه هرطبقه را یك کاست میگفتند هرکس دریك کاست بدنیامی آمد وتاآخرعمرعضوهمان طبقهمیماند وحق نداشت باطبقات و کاستهای دیگرآمیزش و ازدواج کند بالاترین کاستها برهمان بودندکه کارهای مذهبیرا دردست داشتند وپائینترینطبقاتمردمی بودند که جزو هیچ کاستحساب نمیشدند وآنهارا نجس ونایاك میدانستند هیچ کس نباید بهآنها دستمیزد یاباایشان غذامیخورد . آنهاحق نداشتندبداخلمعابد واردشوند در شهرها درمحلههای مخصوص درکنار شهر سکونت داشتند . در دوران مبارزه برای استقلال بر اثر مبارزات وسیع روشنفکران هند برهبری مهاتماگاندی این رسم ناپسندکم کم خیلیضعیفشد وپس ازاستقلالهند درقانون اساسی تماممردمباهم برابر شناخته شدهاند وکاستها دیگر اعتباری ندارند.

آنها جنگجویان خوبی بودند. اطلاعاتشان ازعلوم زیاد نبود اما ازکشاورزی بخوبی اطلاع داشتند طبعاً آنها بکشاورزی اهمیت زیاد میدادند زیرا برای ایشان ارزش فراوان داشت بهمین جهت برای هرچیزی هم که درکار کشاورزی بایشان کمك میداد ارزش فراوان قائل میشدند.

رود های بزرگ که بایشان آب میدادند در نظرشان بسیار عزیز بود و آنها را دوستان و حامیان بزرگ خود میشمردند. گاوهای نر وماده نیز چه درکارهای کشاورزی وچه درزندگی روزانه برای ایشان کمك بزرگی بودند. گاو نر بارمیکشید و زمین را شخم میزد و گاو ماده بمردم شیرمیداد که غذای بسیار پرارزشی بود. باین جهت مخصوصاً باین حیوان توجه زیاد داشتند و برای آنها نیز سرودهای ستایش آمیزی میخواندند. [1]

مدتها بعد دیگر مردم علت ستایشی را که ازگاو بعمل میآمد فراموش کردند وبه پرستش گاو پرداختند درصورتیکه این پرستش وستایش برای هیچ کس فایده‌ئی نداشت.

آریائیها که بخودشان بسیار مغروربودند میترسیدند که با سایر ساکنین هند مخلوط شوند. باین جهت قانونها ومقرراتی برای خود وضع کردند که ازمخلوط شدن ایشان بادیگران جلوگیری میکرد وآریائی ها نمیتوانستند با دیگران زناشوئی کنند. مدتها بعداین رسم هم بشکل و صورتی درآمدکه امروزسازمان «کاست» نامیده میشود.

بدیهی است که این فکر اکنون کاملا مسخره است که بعضی مردم

۱ــ درایران باستان هم برای اسب که کمك بزرگی به انسان بود ارزش قائل بودند ودرکتیبه های داریوش ازاین حیوان بصورت ستایش آمیزی اسم برده شده است.

ماه آسمانی شباهت دارد بهمین جهت «آریاوارتا» را «سرزمین ماه» هم مینامیدند. «ایندو» بمعنی «ماه» است و بدینقرار «آریاوارتا» کشور و سرزمین «ایندو» بود.[۱]

آریائیها از شکل هلال ماه خیلی خوششان میآمد و بآن اعتقادداشتند وهرجارا که بشکل هلال ماه بود مقدس میشمردند. بسیاری ازشهرهای بزرگ آنها وازجمله شهرمقدس «بنارس» بشکل هلال ماه ساخته شده بود. نمیدانم آیا میدانی که حتی درشهرخودمان «الله آباد» رود گنگ بشکل یك هلال ماه میباشد.[۲]

بطوریکه میدانی «رامایانا» داستان «راماچندرا» و«سیتا» وشرح جنگهای آنها با «راوانا» پادشاه «لانکا» میباشد ولانکا همان جائیست که حالا «سیلان» نام دارد. داستان اصلی «رامایانا» را شخصی بنام «والمیکی» بزبان «سانسکریتی» نوشته است بعدها این داستان بصورتهای گوناگون ومتعدد بهزبانهای دیگرهندهم نوشته شد. معروفترین آنها داستانیست که «تولسیداس» شاعر هندی بزبان «هندی» نوشته است و نام اصلیش

۱ــ نام دختر نهرو «ایندیرا» است که مخفف آن «ایندو» میشود و معمولا اورا باین اسم صدا میکنند همانطورکه مثلا درزبان فارسی اسامی «فریده» و «فرخنده» و نظایرآنهارا «فری» صدامیکنند. نهرو درجملات بالا برای دخترش که «ایندو» نامداشت توضیح میدهد که سرزمین مادریش بنام خودش کشور «ایندو» یاکشور ماه نامیده میشده است زیرا همانطورکه درمتن می بینیم «ایندو» که نام مخفف «ایندیرا» است درعین حال بمعنی «ماه» میباشد.

۲ــ بطوریکه خوانندگان میدانند الهآباد شهرمادری نهرو می باشدکه او وخواهرانش ودخترش درآنجا بدنیا آمدهاند. درکنار الهآباددرمحل شهرباستانی «پراباگه» یکی ازمراکز مقدس هندوهاست که معمولا برای غسل کردن درآب گنگ به آنجا می آیند و یکی از جهات مقدس بودن آنجا همین شکل هلالی رود درآن ناحیه است.

«رامایانا» و «مهابهاراتا»

در هند بعد از «دوران ودی» که در آنزمان کتاب «وداها» نوشته شد دورانی که بنام «دوران حماسی» نامیده میشود آغاز گردید. این دوران رااز آن جهت حماسی مینامند که دو حماسهٔ بزرگ در آن زمان نوشته شده‌است. این حماسه ها منظومه هائیست که داستانهای قهرمانان بزرگ‌را برای ما نقل میکنند[1] این دو کتاب «رامایانا» و «مهابهاراتا» بودند که تو آنهارا میشناسی.

درطول دوران حماسی آریائی‌ها درسراسر نواحی شمالی هند تا حدود کوههای مرکزی «ویندهیا» پراکنده‌ومنبسط شدند. بطوریکه‌قبلا هم برایت گفتم تمامی این‌سرزمین را «آریاوارتا» مینامیدند. قسمتی که اکنون «ولایات‌متحده»[2] نامیده‌میشود «مادهیادشا» یعنی «سرزمین‌میانه» نام‌داشت، «بنگال» هم «وانگا» نامیده میشد.

یك واقعیت‌جالب توجه دیگرهم هست که ممکن است‌میل‌داشته باشی بدانی. اگر به‌نقشهٔ هند نگاه کنی وقسمتی را که «آریاوارتا» نامیده میشده ودرفاصلهٔ میان کوههای هیمالیا درشمال و کوههای «ویندهیا» در مرکزهند قرارداشته‌بنظر آوری می‌بینی که مجموع این ناحیه‌به‌یك‌هلال

۱ــ مثل شاهنامهٔ فردوسی درزبان فارسی.

۲ــ به‌حاشیه صفحهٔ ٤۹ رجوع‌شود.

آیا چه کسانی جز مردمی بسیار بزرگ و دانشمند میتوانستند چنین کتابهائی بنویسند؟ هرچند که این کتابها در زمانهای بسیار قدیم و هزاران سال پیش از این نوشته شده اند امروز هم در هند زنده هستند و هر کودک هندی داستانها واشعار آنهارا میداند و هر فرد هندی تحت تاثیر ونفوذ آنها قرار دارد.

پایان

«راماچاریتیامانا» میباشد که بطور خلاصه آنرا «رامایانا» میگویند

در «رامایانا» برای ما شرح داده شده است که در نواحی جنوب هند میمونها به « راما » کمك کرده‌اند و نام قهرمان میمونها « هانومان » بود . احتمال دارد که داستان «رامایانا» درواقع داستان جنگهای آریائیها با مردمان جنوب هند بوده است که رئیس ایشان «راوانا» نام داشته‌است. ممکن است که میمونهائی هم که بایشان اشاره شده‌است اهالی بومی سیاه پوستی بوده‌اند که درجنوب هندزندگی میکرده‌اند.

کتاب «رامایانا» از داستانهای زیبا و لطیف پراست اما نمیتوانم دراینجا بتمام آنها اشاره کنم. تو باید خودت آنهارا بخوانی.۱

کتاب «مهابهاراتا» خیلی بعداز «رامایانا» نوشته‌شده است و کتاب خیلی بزرگتریست.

این کتاب شرح جنگهای آریائیها با دراویدی ها نیست بلکه داستان جنگهائیست که میان خود آریائیها روی داده است اماصرفنظر ازموضوع جنگها این کتاب بسیارزیبا وعالیست که افکار بلند وداستانهای بسیار نجیبانه‌وانسانی درآن وجوددارد. علاوه براینهااین کتاب‌ازآنجهت برای همهٔ ما هندیها عزیز است که شامل منظومهٔ بزرگ و گرامی «بهگود گیتا»۲ نیز میباشد که جواهر گرانبهائی برای ماست.

اینهاکتابهائی هستند که‌هزاران‌سال پیش‌درهند نوشته‌شده‌اند

۱ــ داستانهای این کتاب بداستانهای کتاب شاهنامه‌ماوشرح جنگهای ایرانیان باتورانیان وقهرمانیهای رستم و نظایرآنها شباهت زیاد دارد.

۲ــ «بهگودگیتا» مجموعه‌ئی ازمتن سرودهای مقدس ودعاهای هندوهاست

JAWAHARLAL NEHRU

LETTERS

From a Father to his Daughter

Translated from English into Persian

by:

Mahmoud TAFAZZOLI

Published by:

Amir Kabir

PRINTED IN IRAN

Teheran 1957